

سرگذشت زبان‌ها

محتویات

۱	پرسشی از روی کنجاوی
۲	منابع و تعاریف
۳	مهاجرت و کوچندگی
۴	هند و اروپائی‌ها و دیگران
۵	۹۰۰۰ سال قبل از میلاد
۶	۲۷۵۰ تا ۲۲۵۰ قبل از میلاد
۷	اولین آریائی‌ها، اولین ترک‌ها
۸	آغاز ایران و زبان‌های ایرانی
۹	نوشتار باستان ایرانیان و مردم خاورمیانه
۱۰	دوره ۱۱۰۰ ساله ایران، یونان و روم
۱۱	آثار زبان ایرانیان
۱۲	مراحل تاریخی زبان فارسی
۱۳	خواندن و نوشتن ۴۰۰ سال قبل از میلاد
۱۴	تا ظهور اسلام
۱۵	زبان‌های سه گانه شرق مسلمان
۱۶	سرگذشت فارسی
۱۷	فارسی بعد از اسلام
۱۸	عربی و گسترش آن
۱۹	ترک‌ها در صحنه
۲۰	آذربایجان و بیزانس ترک زبان می‌شوند
۲۱	سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰
۲۲	۵۰۰ سال پیش تاکنون
۲۳	زبان‌های کوچک و بزرگ
۲۴	گاهشمار تاریخ زبان‌ها
۲۵	منابع

پرسشی از روی کنجاوی

عباس جوادی - همان‌طور که بسیاری از زبان‌های باستانی مرده و جای خود را به زبان‌های دیگر داده‌اند، روزی هم خواهد رسید که بسیاری از زبان‌های زنده کنونی از بین رفته جای خود را به زبان‌های دیگری خواهند سپرد...

در این سلسله مقالات به آغاز و نطفه‌های اولیه زبان‌ها یعنی خانواده‌های زبان‌ها و آنگاه شکل‌گیری خود زبان‌ها و تحول آن‌ها خواهیم پرداخت. در این سفر سریع خواهیم دید که بسیاری از زبان‌های باستانی، حتی آن‌ها که از اولین زبان‌های مکتوب بودند از بین رفته‌اند و زبان‌هایی مانند انگلیسی و یا فرانسه و روسی که امروزه از سوی صدها میلیون نفر تکلم می‌شوند بیش از ۱۰۰۰-۲۰۰۰ سال عمر ندارند.

زبان بی‌شک از ابتدای پیدایش «انسان خردمند» و یا «هومو ساپینس» به نوعی وجود داشته و به تدریج به عنوان یکی از وسایل اصلی برای زندگی اجتماعی، پیشرفت کرده، شکل گرفته و بصورت گروه‌های دور و نزدیک به همدیگر و زبان‌ها و لهجه‌های کنونی درآمده است که بعضی‌ها به هم‌دیگر نزدیک‌تر و برخی از همدیگر دورتر هستند.

منظور از این بررسی فقط تصویر تاریخ یک زبان معین نیست. می‌خواهیم زبان‌ها را در چهارچوب تاریخی آن‌ها و در رابطه‌شان با همدیگر در داخل یک چهارچوب تا حدی معین جغرافیایی مطالعه کنیم.

از نظر بُعد زمانی از ۹۰۰۰ سال پیش از میلاد، یعنی یازده هزار سال پیش شروع خواهیم کرد - زمانیکه اولین آثار خانواده‌های زبانی ایجاد شد. آخرین ایستگاه سفر ما اواخر هزاره دوم میلادی خواهد بود، یعنی قرن بیستم.

مکانی که شکل‌گیری و تحول زبان‌ها را بررسی خواهیم کرد، همانجاست که نوع بشر بدنبال کوچ بزرگش از آفریقا که تقریباً ۶۰-۷۰ هزار سال پیش بود، به آسیا و اروپا رفت و ابتدا در میانرودان (بین‌النهرین) و مصر اولین نوشتارها و تمدن‌های شهری خود را بوجود آورد.

بعد از اینهمه سال، امروزه زبان‌های گوناگونی در ایران کنونی تکلم می‌شوند؛ پرسش این است: فارسی، کردی، لری و بلوچی، تاتی و تالشی و ارمنی، از سوی دیگر ترکی آذری و ترکمنی، از طرف دیگر عربی و یا مثلاً آسوری و غیره در کدام مراحل تاریخی در ایران کنونی رواج یافته‌اند؟

سوال این نیست که گویشوران این زبان‌ها چه وقتی به ایران کنونی آمده‌اند. ایرانیان امروز، دستکم هزار سال است که در ایران بودند و هستند.

اما درست است. اجداد هرکس در دنیا پانصد، هزار، دو هزار، پنج هزار، پنجاه هزار سال از جایی به جایی کوچ کرده، با اجداد دیگران آمیخته و نوادگان آن‌ها با همدیگر آمیزش یافته، تا ما همه امروز به اینجا رسیده‌ایم که هستیم. اجداد ایرانیان هم سرگذشت مشابهی داشتند.

قومیت و تبار و به اصطلاح «نژاد»، خمیره مختلط فیزیولوژیکی است که در جریان همه این مهاجرت‌ها و آمیزش‌ها به وجود آمده است. زبان چیز دیگری است و لزوماً با تبار و «نژاد» ربط چندانی ندارد.

هر کس که انگلیسی زبان باشد لزوماً از «نژاد» آنگلو ساکسون نیست. تازه بعداً خواهیم دید که اساساً خود «نژاد آنگلو ساکسون» و یا «آریایی» و «ترک» هم یکرنگ نیست بلکه معجونی از مشخصات گوناگون قبایل و طوایف مختلف انسانی است.

ممکن است کسی مصری است و عربی حرف می‌زند ولی اصلیت تباری او مخلوطی از مصریان باستان، یونانیان و اعراب، حتی ایرانیان و ترکان است.

بعد از دست‌کم ده هزار سال اختلاط و آمیزش، امروزه در ایران هر کس که زبان مادری‌اش فارسی است لزوماً آریایی نیست و در ترکیه هر کس که ترک زبان است حتماً اجدادش از آسیای میانه نیامده است. آزمایش‌های دی‌ان‌ای میان شهروندان ترکیه و ایران نشان می‌دهند که اکثریت آن‌ها در درجه اول (یعنی ۸۰-۹۰ درصد مشخصات دی‌ان‌ای آن‌ها) مخلوط ژنتیکی از مردم آسیای جنوب غربی و حوزه مدیترانه هستند.

زبان تعیین‌کننده تبار و نژاد نیست. زبان چیزی مشخص و نژاد چیزی مبهم و مخلوط است.

این به خصوص در مورد ایرانیان و ملل کشورهای دیگری که «سر راه» تمدن‌ها، مهاجرت‌ها، جنگ‌ها و حملات همسایگان بوده صدق می‌کند.

در تاریخ ایران هر چقدر عقب برویم خواهیم دید که ابتدا عیلامی (ایلامی)، دو سه هزار سال بعد زبان‌های ایرانی و گونه‌های آن، بعد ترکی و بعد عربی در مراحل مختلف تاریخ از طریق اقوامی که به این یا آن منطقه ایران آمده‌اند در این سرزمین رواج پیدا کرده‌اند.

درست است که احتمالاً در ابتدا، اگر بتوان اصولاً ابتدایی را نقطه حرکت قرار داد، زبان افراد و قبیله‌ها تا حدی نشانه تعلقات معین قومی آن‌ها هم بوده است. اما بعد از گذشت چند نسل و آمیزش‌های قومی، دیگر زبان مادری از حالت مشخصه قومی افراد بیرون می‌آید.

از این رو در بررسی ابتدای زبان‌ها بررسی تاریخی و زبان‌شناختی ب موازات همدیگر پیش می‌رود. وقتی در منطقه‌ای مثلاً چندین نمونه و بطور غیر تصادفی از مثلاً زبان سُغدی یافت می‌شود که یک زبان ایرانی در آسیای میانه بوده، گمان بر آن می‌رود که احتمالاً سغدیان، یعنی شاخه شمال شرقی ایرانیان در آنجا زندگی نموده‌اند و بر عکس: وقتی در تاریخ می‌خوانیم که فلان جا ترک‌ها زندگی می‌کردند حدس غالب بر آن است که اگر این مثال‌ها بیش از یکی دو مورد و سیستماتیک باشند، احتمالاً در آن منطقه زبان ترکی رواج داشته است.

اما بعد از گذشت قرن‌ها و پخش شدن آن قوم و زبان به نقاط دیگر، زبان و داده‌های زبانی برای پیگیری تاریخ زبان‌ها به سختی تکفی می‌کند.

از این جهت برای بررسی ابتدای زبان‌ها ما هم به ابتدای حرکات قبایل و طوایف مختلف اشاره خواهیم کرد اما نیت اصلی در این رهگذر، پیگیری پیدایش و تحول زبانهاست.

همه انسان‌ها ابتدا در آفریقا به وجود آمده‌اند. تعداد کمی بودند و از شرق آفریقا به تمام دنیا مهاجرت کردند. با هم آمیخته، جنگیده، صلح کرده، به مهاجرت‌ها و جنگ و صلح و اختلاط خود ادامه دادند.

زبان‌های آن‌ها در کنار این روند پر پیچ و خم و پر فراز و نشیب پیدا شده، با هم آمیخته، بزرگ‌تر و کوچک‌تر شده، از بین رفته و یا زبان‌های نویی ایجاد شده‌اند.

عمر بشر به عنوان فرد کوتاه است. اما جوامع بشری در هر مرحله از تاریخ فرهنگ، زبان و حتی رنگ و اخلاق دیگری را به خود می‌گیرند. حالا دیگر آزمایش‌های دی‌ان‌ای به دقت نشان می‌دهند که از نظر اصلیت، تبار و به اصطلاح «نژاد» همه انسان‌ها به درجات مختلف با همدیگر مخلوط شده‌اند و می‌شوند و همین «درجات مختلف» هستند که فرق‌های ظاهری و فیزیولوژیک انسان‌ها را معین می‌کنند.

منابع و تعاریف

اطلس‌های تاریخی زیادند. اطلس‌های تاریخی که ایران و منطقه خاورمیانه همراه با آسیای میانه، آسیای صغیر، میانرودان (بین‌النهرین)، حوزه مدیترانه و منطقه خلیج فارس را نشان دهند کم نیستند. اما متاسفانه اطلس‌های تاریخ زبان‌ها فوق‌العاده کم هستند. در بعضی کشورهای پیشرفته، موسسات مختلف در مورد زبان‌های خود این کشورها از این قبیل اطلس‌های تاریخی مثلا اطلس تاریخی زبان انگلیسی در بریتانیا را تهیه کرده‌اند و حتی یکی دو اطلس تاریخی تحول زبان‌های دنیا را به طور فشرده ترسیم کرده اما دقت چندانی به منطقه مورد نظر ما نکرده‌اند (کومری، ۱۹۹۶). مثلا در مورد تحولات تاریخی زبان‌ها در ایران، ترکیه، قفقاز، عراق و یا ترکیه کنونی متاسفانه اطلس قابل توجهی ندیده‌ایم. البته می‌توان در کتاب‌های مختلف تاریخ در این مورد خواند. اما اگر بخواهید تاریخ نفوذ و گسترش فارسی، ترکی و یا عربی در ایران را با مشاهده نقشه و اینفوگرافیک بیاموزید باید به ده‌ها اطلس تاریخی دیگر مراجعه کنید تا تصویری کلی به دستتان بیاید.

در تهیه این سلسله مقالات از منابع گوناگونی استفاده شده که در پایان سلسله مقاله‌ها ذکر شده است.

نقشه‌های جغرافیایی که تحول زبان‌ها را نشان می‌دهند با همکاری تکنیکی یکی از دوستان و مخصوص همین سلسله مقالات، به صورت «اطلس» و با استفاده از چندین منبع مختلف تهیه شده است. مسئولیت صحت این نقشه‌ها با نویسنده این مقاله هاست. پایه این نقشه‌ها در اصل ثابت است اما آنچه که در این نقشه‌ها تغییر می‌یابد تحولات تاریخی شکل‌گیری‌های زبانی، قومی و سیاسی است. خطوطی که این تحولات و پدیده‌های زبانی، قومی و یا سیاسی را معین و از همدیگر جدا می‌کند «مرز» به معنی امروزه نیستند. آن‌ها تنها حدود تقریبی این واحدهای زبانی، قومی و یا سیاسی را نشان می‌دهند.

در اینجا ضمنا باید به تفکیک دو تعبیر دقت کرد: منظور از «زبان‌های ایران» همه زبان‌هایی هستند که صرف نظر از ریشه، ساختار و گروه بندی علمی آن‌ها، عملا در جغرافیای ایران کنونی تکلم می‌شدند و می‌شوند. این زبان‌ها می‌توانند از نظر زبان‌شناختی به گروه‌ها و یا خانواده‌های مختلف زبانی تعلق داشته باشند. از این جهت در یک گروه مثلا: فارسی، کردی، بلوچی، تاتی، تالشی، گیلکی، لری و ارمنی، در گروه دیگر ترکی آذری، ترکمنی، قشقایی و خلجی، در گروه سوم: عربی، در گروه چهارم آسوری و غیره همه و با همدیگر «زبان‌های ایران» را تشکیل می‌دهند یعنی همه زبان‌هایی که در ایران از طرف مردم ایران به عنوان زبان مادری و یا زبان نخست تکلم می‌شدند و می‌شوند.

در ایران باستان هم مثلا زبان‌های فارسی، سُعدی، ایلامی، آرامی، آسوری و یا سومری و یونانی تکلم می‌شد که با وجود فرق‌های ساختاری بین این زبان‌ها، همه آن‌ها «زبان‌های ایران» محسوب می‌شدند (ما در این نوشته به طور قراردادی و برای رواج معاصرش، به زبان فارسی در همه دوره‌های آن «فارسی» می‌گوییم در حالیکه احتمالا دقیق‌تر است که به فارسی پیش از اسلام «پارسی» و در دوره بعد از اسلام «فارسی» گفته شود اگرچه به گفته برخی محققان هر دو گونه «ف» و «پ» در فارسی باستان رایج بوده‌اند.)

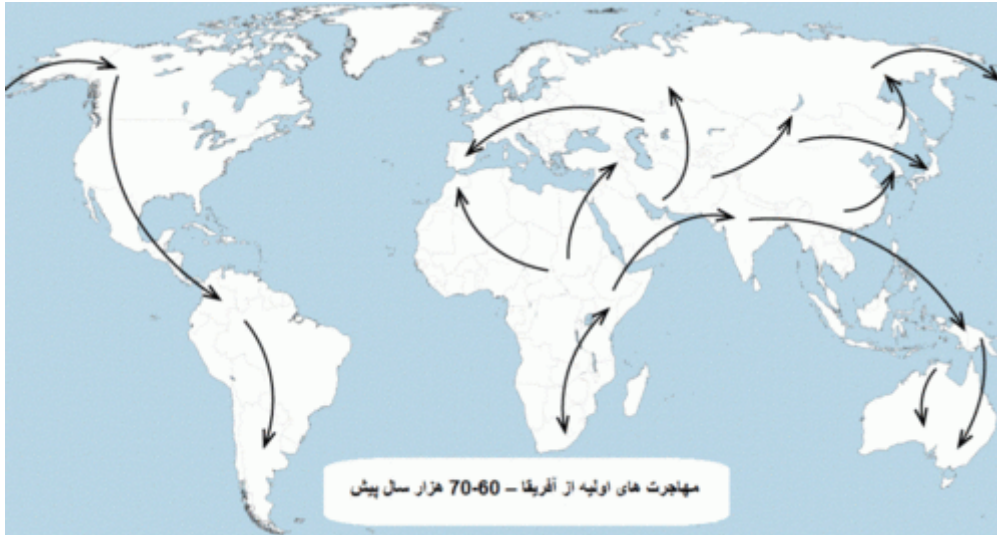
اما در زبان‌شناسی یک گروه‌بندی ساختاری هم وجود دارد که طبق آن زبان‌هایی که به درجات مختلف به همدیگر نزدیک هستند جزو یک گروه و یا «خانواده» با زیر گروه‌های گوناگون محسوب می‌شوند. برای مثال فارسی استاندارد و معیار ایران، کردی، لری، بلوچی، تاتی، تالشی، گیلکی، زازا، و یا مازندرانی و اگر به خارج از ایران نگاه کنیم دری افغانستان، تاجیکی، یغناپی و پشتو در یک گروه «زبان‌های ایرانی» جمع می‌شوند. در زبان‌شناسی، زبان ارمنی هم، شاخه ویژه‌ای از زبان‌های ایرانی به شمار می‌رود.

البته عربی، ترکی و یا مثلا آسوری هم امروزه در ایران از سوی بخشی از مردم به عنوان زبان نخست تکلم می‌شوند و از این جهت به آن‌ها هم «زبان‌های ایران» می‌گوییم. اما این زبان‌ها از نظر ساختاری جزو زبان‌های «ایرانی» و یا «هند و ایرانی» و کلا «هند و اروپایی» نیستند. یعنی وقتی «زبان‌های ایرانی» می‌گوییم منظور فقط شاخه «ایرانی» زیر گروه «هند و ایرانی» خانواده «زبان‌های هند و اروپایی»

است که فارسی هم گونه اصلی و معیار زبان‌ها در ایران است و از نظر زبان‌شناسی و تاریخی هم با همین عنوان و طبقه‌بندی یعنی زبان‌های ایرانی، گروه زبان‌های ایرانی، مورد قبول اهل علم است.

این مثل آن است که می‌گوییم کردی یکی از زبان‌های کنونی ترکیه است اما جزو «زبان‌های ترکی» نیست، تاتاری و یا کره‌ای هر دو جزو «زبان‌های روسیه» هستند اما زبان روسی نیستند و یا مانند زبان روسی جزو زبان‌های «هند و اروپایی» نیستند. یا اینکه اویغوری (یکی از شاخه‌های زبان‌های ترکی) یکی از زبان‌های چین است اما زبان و یا گونه‌ای از زبان‌های مرتبط با چینی نیست.

مهاجرت و کوچندگی



اولین مهاجرت‌های بشر

وقتی از کوچ غالباً خرابی‌آور هون‌ها، آلان‌ها و آوارها به سوی اروپا و یا ترک‌ها به ایران و آسیای صغیر سخن می‌رود، اغلب تصور می‌کنیم که این قبیل جریانات، رخدادهایی در جوامعی بودند که به طور آرام در حال زندگی و پیشرفت خود بودند و این مهاجمین غالباً چادرنشین، زندگی آرام و یکجانشین مردم بومی را به هم ریخته‌اند.

این تصور درحالی‌که ممکن است از دیدی نزدیک و محدود درست باشد، در چشم انداز وسیع و دراز مدت‌تر تاریخی،

دیگر کهنه شده است. نه فقط مورخین بلکه دانشمندان علم ژن‌شناسی نشان می‌دهند که بشر، «هومو ساپینس» یعنی انسان خردمند، از همان ابتدا، از بدو پیدایش‌اش در آفریقا و به خصوص پس از ترک آفریقا پیوسته در حال مهاجرت بوده است: به دنبال خوراک، شرایط مادی و طبیعی بهتر، با رقیبان و خطراتی کمتر...

مهاجرت، به گفته پروفیسور مایکل فیشر در کتاب «مهاجرت در تاریخ جهان»، چیزی است که «هستی ما به عنوان نوع بشر با آن شروع شد و هنوز هم ادامه دارد» - نوعی «موتور تحول جامعه». ما همه فرزندان مهاجران و در عمل خویشاوند همدیگر هستیم که از همان ابتدای پیدایش انشان بدون وقفه در حال کوچ بوده‌ایم (فیشر، مقدمه).

اگر مهاجرت نبود دنیا بی‌انسان و خالی می‌ماند و اساساً نوع بشر زوال می‌یافت. اگر مهاجرت نبود اینهمه فرهنگ‌ها، زبان‌ها و اقوام رنگارنگ نمی‌بود.

قدمت انسان خردمند، اگر باستانی‌ترین فسیل او را که در ایتوبی (حبشه) یافت شده اساس قرار دهیم، مربوط به ۲۰۰ هزار سال پیش است. یعنی بشر، ما همه، از ژاپنی و ویتنامی تا آلمانی و اسکیمو و برزیلی، اصلمان به آفریقا برمی‌گردد. آنجاست که اجداد ما به معنای کامل کلمه «به وجود آمده» و نشو و نما کرده‌اند.

شروع مهاجرت انسان از آفریقا به شبه جزیره عربستان و به تدریج، در طول هزاران سال به لوانت (شام)، یعنی کشورهای شرقی دریای مدیترانه و آناتولی، قفقاز، ایران، آسیای میانه و یا اروپا حدود ۶۰-۷۰ هزار سال پیش بود.

برای هزاران سال مناطق دورتر از حوزه دریای مدیترانه و خاور میانه خالی از انسان بودند و مدت‌ها جمعیتی به مراتب کمتر داشتند.

صحت بر سر جمعیت‌های کلان مانند امروز نیست. اگر سرزمین کنونی ایران را در نظر بگیریم، منظور از «جمعیت» چیزی نزدیک به احتمالاً سه تا چهار میلیون نفر در حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد است (مک اودی ۲۰۰۲: ۶۶) - رقمی که بسته به شرایط طبیعی و بهبود تدریجی شرایط زندگی و بخصوص کشاورزی، مدام افزایش یافته است.

بسیاری مناطق وسیع از قبیل قاره آمریکا و استرالیا و بخش‌های وسیعی از شرق و شمال روسیه و اسکاندیناوی کنونی، خالی و بی‌سکنه بودند.

۱۵ تا ۱۴ هزار سال پیش بود که اولین انسان‌ها قدم به قاره آمریکا گذاشتند.

شکی نیست که انسان‌های نخستین بین خود، بین افراد خانواده و قبیله و طایفه خود و قبایل نزدیک‌تر و دورتر دیگر تبادل معلومات می‌کردند، برای «آفتاب» و «شب» و «آب» و دیگر چیزهای اساسی و حتی معانی غیر مادی دیگر مانند «دیدن» و «گفتن» و رنگ‌های اصلی، واژگانی ایجاد کرده بودند که به مجموعه این نظام امروزه «زبان» می‌گوییم.

اما این همه زبان و لهجه و گویش دور و نزدیک جهان که تازه هزاران تای آن طی ده‌ها هزار سال گذشته از بین رفته، از کجا پیداشد؟ رنگارنگی زبان‌ها و لهجه‌ها چطور بوجود آمد؟

چیز دقیقی در این باره نمی‌دانیم که در این دوره، از آن ابتدای پیدایش و کوچ به خارج از آفریقا تا پیدایش «گروه‌های زبانی» دقیقا چه گذشته است. در باره موضوع زبان در این مرحله بیشتر استنتاج و گمانه‌زنی در دست است تا اطلاعات قابل کنترل. مثلا یک احتمال این است که گروه‌های مردم هرچه به همدیگر نزدیک و از دیگر گروه‌ها دور و منزوی بودند، زبان مخصوص خود را با واژگان و نظام آوایی و دستوری خودشان بوجود آورده‌اند. زندگی دسته جمعی و طایفه‌ای، بنا به یک نظریه، زبانی مشترک تر و عادات و خلق و خوی نزدیک‌تری را به وجود آورده است.

به این ترتیب این فرض که حداقل برای مدتی طولانی قومیت و زبان مشخصه‌هایی مکمل هم بوده‌اند بی‌دلیل جلوه نمی‌کند. این تصور برای صد و چند سال گذشته از رعیت اکثریت دانشمندان برخوردار بود. مثلا وقتی گفته می‌شد در فلان جا به زبان ساکسونی صحبت می‌شد تصور غالب این بود که آن دسته متکلمین این زبان اولیه از نظر قومی هم «پروتو آلمانی‌ها» یعنی به اصطلاح اجداد آلمانی‌های کنونی بودند که امروزه هم نوادگان آنان در آلمان زندگی می‌کنند و آلمانی معاصر تکلم می‌کنند، که البته شکلی کاملا متفاوت اما نه بیگانه و دور از ساکسونی باستان است.

این تصور تا حدی درست است. حداقل می‌توان برای مدتی در ابتدای تشکیل این اقوام، درستی این فرضیه را قبول کرد. اما نتیجه کوچ‌ها و جنگ‌ها این بوده که بعد از مدتی، این معادله دیگر به هم خورده است. مثلا در هزاره نخست میلادی می‌بینیم که همان ساکسون‌های بااصطلاح «آلمانی‌الاصل» همراه با قبیله دیگری از ژرمن‌ها یعنی آنگل‌ها و همچنین بومیان بریتون، پیکت، اسکوتی و کلتیک جزایر بریتانیا زبان معاصر انگلیسی و قومیت انگلیسی را هم ایجاد کردند.

یعنی مثلا بریتانیایی‌های امروز لزوما نوادگان کلت‌های هزار و پانصد سال پیش جزایر بریتانیا نیستند.

به همین جهت گفته می‌شود که مثلا هون‌ها و یا آلان‌ها که اقوامی کوچنده در هزاره یکم قبل از میلاد در استپ‌های اوراسیا بودند، برخلاف آنچه که اغلب ادعا می‌شود، احتمالا پیوسته یک قومیت مشخص (اولی آلتایی و دومی هند و ایرانی) نداشتند و زبانشان هم احتمالا فقط یک زبان نبوده بلکه گوناگون بوده ولی شاید در ابتدا ترکیب قومی و زبانی منسجم‌تری داشتند.

البته امروزه می‌دانیم که مثلا عربی زبان بودن اکثر مردم عراق کنونی دلیل ریشه تباری سامی و عربی داشتن مردم عراق باستان نیست و با ترکی سخن گفتن مردم آناتولی دلیل آن نیست که مردم این سرزمین پیوسته ترک زبان بودند اما این تصور احتمالا هر چه در تاریخ به عقب می‌رویم منطقی‌تر جلوه می‌کند تا جایی که می‌توان قبول کرد در ابتدا، یعنی مثلا ۳۰۰۰ سال پیش پارتی زبانان در شرق و شمال، فارسی زبانان در جنوب و مرکز، و یا مادی زبانان در غرب و مرکز ایران تاریخی، قومیت ایرانی داشتند یعنی از نظر زبان، عادات و فرهنگ به همدیگر نزدیک‌تر از دیگران بود و زبان همه آن‌ها را می‌توان «ایرانی» نامید اگرچه احتمالا به خاطر اختلاف زیاد در لهجه‌های محلیشان در آن سال‌ها، آن‌ها زبان همدیگر را به سختی می‌فهمیدند. به همین ترتیب می‌توان گفت که قومیت مردم ترک زبان امپراتوری «گوک تورک» در شرق آسیای میانه در قرن پنجم میلادی ترکی بود اگر چه هر طایفه‌ای که از آن دوره به بعد «ترک» نامیده شد لزوما زبان «گوک تورک‌ها» را به راحتی نمی‌فهمید و جزو نوادگان آن‌ها هم به حساب نمی‌آمد.

هند و اروپائی‌ها و دیگران

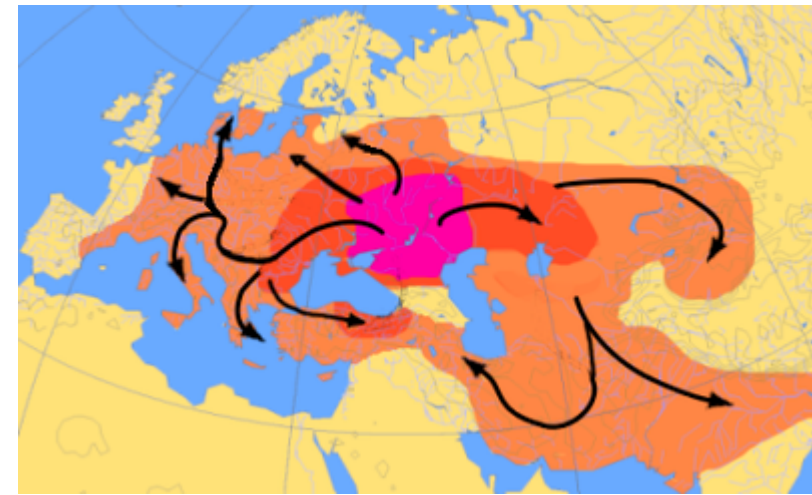
امروزه گمانه زنی بسیاری از دانشمندان رشته‌های مرتبط با تاریخ زبان‌ها بر آن است که چون سرچشمه پیدایش «انسان هوشمند» حدودا دو میلیون سال پیش یکی بوده و آن هم احتمالا در شاخ آفریقا آغاز شده و از آنجا از طریق کوچ‌های ابتدائی به آسیا و قاره‌های دیگر گسترش یافته، احتمالا ریشه همه زبان‌ها یکی بوده و زبان‌های همزمان با افزایش جمعیت و گسترش کوچ‌ها بتدریج مانند شاخه‌های درختان از همدیگر جدا شده‌اند.

حتی بعضی بررسی‌های جدید مربوط به پایان آخرین عصر یخبندان یعنی حدود ۱۵ هزار سال پیش که از سوی دانشمندان بریتانیایی و زلاند نوی انجام گرفته به این نتیجه رسیده‌اند که بعد از کوچ‌های بزرگ از آفریقا، آن عده از انسان‌ها که در جنوب اروپا، بالکان و ترکیه کنونی جمع شده بودند یک زبان مفروض مشترک داشته‌اند و از این بااصطلاح «سوپر خانواده زبانی» است که هفت گروه اوراسیائی

امروزه از قبیل هند و اروپایی (انگلیسی، فرانسه، روسی، فارسی، ارمنی...)، آلتائی (ترکی، مغولی...) و اسکیمو - آلتوت بوجود آمده و آنگاه بطور جدا از همدیگر رشد یافته اند (بیگل، ۲۰۱۲).

این نظریه هنوز جدید است، اما در این دیگر شک چندانی نیست که در ابتدا زبان های بزرگ و مجزا از همدیگر موجود نبوده و برعکس، زبان ها از لهجه های به همدیگر نزدیک بیرون آمده گسترش یافته و بزرگ تر شده اند. معمولا پیدایش و تمایز زبان ها از همدیگر به شاخه های بزرگ و کوچک یک درخت مشترک تشبیه میشود. شاخه های بزرگ این درخت «خانواده زبان ها» نامیده میشود که به همدیگر نزدیک هستند.

معمولا از حدود ۷۰۰-۱۰۰۰ خانواده زبان ها در دنیا بحث میشود. در داخل هر کدام از این «خانواده ها» هم زیر گروه هایی وجود دارند که به همدیگر نزدیک تر از اعضای زیر گروه های دیگر هستند. از این جهت در حالیکه در واقع همه زبان های دنیا «شاخه های یک درخت مشترک» هستند، شباهت و گوناگونی آنها هم شاخه شاخه میشود.



کوچ های هند و اروپائیان چهار تا یک هزار سال پ. م.

اگر یک رشته واژه های پایه مانند آفتاب، پدر، رفتن، آب، پرند و یا بعضی جمله های ساده و ابتدایی مانند «ما نتوانستیم بیایم» را به انگلیسی، آلمانی، دانمارکی، سوئدی و نروژی بنویسید شباهت های جالبی بین این واژه ها و جملات مشاهده خواهید کرد. همین ها را به فرانسه و ایتالیایی هم بنویسید. خواهید دید که با گروه اول فرق های بارزی هست اما باز می توان به شباهت های زیادی هم پی برد. ولی اگر این بار همان واژه ها و جملات را به ترکی، چینی و یا عربی بنویسید صرف نظر از الفبا و املا گوناگون، خواهید دید که مثلا ترکی و یا عربی آن واژه ها و یا جمله های ساده یا سوئدی و یا فرانسه خیلی فرق دارند.

طبقه بندی زبان های مختلف دنیا در «خانواده های زبانی»، گروه ها و زیر گروه های مجزا و تعریف نزدیکی و یا دوری بین این زبان ها، گروه ها و یا زیر گروه ها چیزی نسبتا جدید است که زبان شناسان در این ۱۵۰ سال اخیر برای سهولت بررسی زبانهای گوناگون، ویژگی های آنان و مقایسه آنها با همدیگر انجام می دهند.

می توان گفت که در دنیا چیزی بین شش تا هشت هزار زبان زنده وجود دارد. توافق اکثر زبان شناسان بر رقمی حدود ۶۹۰۰ و ۷۰۰۰ زبان است. این فرق از آنجا ناشی می شود که تعریف «زبان» و «لهجه» ممکن است وابسته به هر دانشمند و معیارهایی که گذاشته می شود، فرق کند. مثلا بعضی ها زازا را جدا از کردی می شمارند و بعضی ها فکر می کنند گیلکی لهجه ای از فارسی است در حالیکه دیگران آلمانی سوئیس را لهجه ای از آلمانی حساب می کنند و باز دیگران چکی و اسلواکی را دو زبان گوناگون می شمارند. البته در این بررسی ها عوامل و معیارها همیشه بر پایه علم زبان شناسی نیستند و ملاحظات سیاسی هم گاه در این نوع بررسی ها تاثیر می کنند.

حدود ۲۰ خانواده زبانی تعریف شده است که باز این رقم هم بسته به تعریف هرکس از زبان و خانواده زبانی فرق می کند. بزرگ ترین خانواده زبان ها در دنیا خانواده زبان های هند و اروپایی هست که بیش از ۵۰۰ زبان کوچک و بزرگ عضو آن هستند. گروه های کوچک تر هر خانواده زبان ها هم به همین ترتیب معین می شوند.

اعضای خانواده زبان ها بر پایه اشتراک و یا شباهت در واژگان خودی و پایه و ساختارهای دستوری آن زبان ها معین می شوند که هم در زمان کنونی و هم از نظر تاریخی بررسی و مقایسه می شوند. در مرحله بعدی بر پایه نزدیکی بیشتر بین گروه هایی از این خانواده ها از «گروه ها و یا شاخه های زبانی» سخن می رود. مثلا فارسی، آلمانی، ایتالیایی، هندی، روسی، یونانی، ارمنی و آلبانیایی و بیش از ۵۰۰ زبان دیگر خانواده بزرگ زبان های هند و اروپایی را تشکیل می دهند چرا که همه آنها، کم و یا زیاد، از نظر واژگان و ساختار دستوری مشترکاتی دارند که مثلا با عربی، عبری و یا ترکی و مغولی ندارند. اما در داخل خانواده هند و اروپایی می توان برای نمونه از گروه های زیر نام برد: شاخه زبان های هند و ایرانی (شامل هندی، اردو، بنگالی و یا فارسی، کردی، لری، پشتو و غیره) که خود گروه هند و ایرانی به دو زیر گروه هندی و ایرانی تقسیم می شود. بعضی ها ارمنی را جزو گروه ایرانی می شمارند و دیگران بر آنند که ارمنی زیر گروه مستقلی از زبان های هند و ایرانی است. خانواده زبان های رومی تبار یا ایتالیک (لاتین، ایتالیایی، فرانسه، اسپانیایی...) و یا خانواده زبان های ژرمنی (آلمانی، انگلیسی، دانمارکی، سوئدی...) هم جزو گروه های مختلف خانواده هند و اروپایی هستند.

خانواده زبان های آلتایی سه شاخه ترکی (شامل ترکی ترکیه، آذری، ترکمنی، قزاقی، ازبکی و غیره)، مغولی و تونقوزی دارد. طبیعتا هر شاخه را هم وابسته به نزدیکی و دوری زبان ها می توان به زیر گروه های مختلف تقسیم کرد.

از خانواده‌های زبانی در منطقه بزرگ‌تر ما یعنی خاورمیانه، اروپا، آفریقای شمالی، آسیای صغیر و آسیای میانه حدود ۴-۵ خانواده زبانی حضوری نظر رس دارند. البته حجم این خانواده‌ها و تعداد متکلمین این زبان‌ها یکی نیست. بزرگ‌ترین خانواده‌های زبانی که در ایران کنونی حضور دارند عبارتند از یکم: هند و اروپایی (فارسی، کردی، لری، تاتی، تالشی، بلوچی و غیره و در یک گروه دیگر ارمنی)، آلتایی (ترکی آذری و ترکمنی) و آفروآسیایی (عربی).

حدود ۹۰۰۰ سال پیش از میلاد انبوه قبائل و طوایفی در جنوب سبیری - حوالی رود اورال، آسیای میانه، شمال قفقاز و دریای خزر و اروپا زندگی کرده پیوسته در حال کوچ، مهاجرت و کوشش برای سکنی و اقامت در مناطق جدید بودند. آن‌ها زبانی مفروض که به طور قراردادی «پروتو هند و اروپایی» نامیده می‌شود صحبت می‌کردند و گویش‌ها و لهجه‌های مختلفی داشتند. از این «زبان ریشه» است که به تدریج زیر گروه‌های هند و ایرانی، ژرمنی، رومی‌تبار، سلتی و غیره جدا شده به صورت زبان و لهجه‌های مستقل شکل گرفته‌اند - چیزی که تا هزاره نخست میلادی یعنی برای تقریباً هشت تا نُه هزار سال ادامه داشته است، مرحله‌ای پر از دگرگونی‌های زبانی، جغرافیایی، فرهنگی، و قومی.

در همین دوره نطفه چندین خانواده زبان‌های دیگر هم تشکیل یافته است.

ممکن است دو زبان که از نظر ریشه و منشاء ارتباطی با همدیگر ندارند لغات مشترک بسیار زیادی داشته باشند و با از همدیگر هزاران لغت گرفته باشند. اما این، لزوماً دلیل نزدیکی «خانوادگی» آن زبان‌ها نیست. مثلاً بخش مهمی از واژگان رایج فارسی امروز از عربی گرفته شده اما عربی و فارسی دو زبان از نظر ریشه متفاوت هستند: فارسی از گروه زبان‌های ایرانی در شاخه هند و ایرانی خانواده زبان‌های هند و اروپایی است اما عربی از گروه زبان‌های سامی (شامل عربی، عبری، آرامی، حبشی) خانواده زبان‌های آفرو آسیایی است. بهمین ترتیب ترکی واژه‌های بسیاری از فارسی و عربی گرفته اما از نظر ریشه نه با فارسی قرابتی دارد و نه با عربی.

در این توضیحات مقدماتی باید به نکته دیگری نیز اشاره کرد و آن معنای واژه «آریایی» است. تعبیر «آریایی» در اصل از سانسکریت (هندی باستان) است و معنی «فرد و یا طبقه ممتاز، اعیان، نخبه» دارد. در تاریخ، مردم‌شناسی و زبان‌شناسی «آریایی»ها به شاخه شرقی گروه «هند و اروپایی» گفته می‌شود که اقوام و زبان‌های هندی‌تبار، ایرانی و ارمنی زیر گروه‌های آن به شمار می‌روند. «آریایی» به عنوان نام تیره، تبار و یا نژاد از سال‌های ۱۸۵۰ به بعد و به خصوص در دوره فاشیسم هیتلری مورد سوء استفاده سیاسی قرار گرفت. طبق این نظریات سیاسی گویا «نژاد آریایی»، نژاد باصطلاح «خالص» و «پاک» بوده نسبت به «سیاه‌ها» و «زردها» به اصطلاح «برتری» دارد و حتی اسکاندیناوی‌ها نمونه «پاک‌ترین» نژاد هستند. از این جهت استفاده از این تعبیر بعد از جنگ جهانی دوم در ادبیات سیاسی بسیار محدود شد و کاربرد آن اصولاً به زبان‌شناسی محدود گشت. حتی در زبان‌شناسی بعد از جنگ نیز تمایل اغلب دانشمندان بر آن بوده که بجای تعبیر «آریایی» و «آریایی‌ها» از تعبیر «هند و ایرانی» و «ایرانی‌ها» استفاده شود که البته آن هم درست است. امروزه کسی شک ندارد که چیزی بنام «نژاد پاک» و «خالص» وجود ندارد. همچنانکه از ابتدا همه اقوام بشری نتیجه اختلاط و آمیزش انسان‌ها بوده‌اند، امروزه هم آن جریان اختلاط و آمیزش هنوز ادامه دارد. در عین حال این را هم نمی‌توان ادعا کرد که بخاطر این آمیزش‌های قومی و زبانی، هیچگونه فرقی بین اقوام، زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون انسان‌ها وجود ندارد، اگر چه از این فرقه‌ها نباید و از نظر علمی هم نمی‌توان نتیجه گرفت که این یا آن گروه اجتماعی، قومی و یا زبانی «برتر» و یا در درجه‌ای «پایین‌تر» است. نتیجه آنکه در تاریخ و زبان‌شناسی هیچ‌کدام از تعابیر «آریایی» و «هند و ایرانی» غلط نیستند به شرط آنکه از کاربرد آن‌ها سوء استفاده سیاسی نکرد و گرنه تعبیر «آریایی» به همان درجه درست و یا غلط است که «سامی»، «ترک»، «ژرمن» و یا «اسلاو».

۹۰۰۰ سال قبل از میلاد

احتمال می‌رود که از ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد یعنی حدود ۱۱ هزار سال پیش نشانه‌های گروه‌های زبانی مختلف به وجود آمده بود. در منطقه مورد بحث ما (نقشه بالا) که مکان کوچ «انسان خردمند» از آفریقا به آسیا و اروپا و در عین حال مرکز اولین مناطق شهرنشینی، کشاورزی و تمدن بشری است، می‌توان از نُه گروه اصلی زبانی (۱) هند و اروپایی، (۲) آفرو آسیایی، (۳) دراویدی و ایلامی (بعضی‌ها این دسته را دو گروه مجزا می‌دانند)، (۴) نیلی-صحرایی، (۵) نیجری-کنگویی، (۶) سومری، (۷) قفقازی، (۸) مدیترانه‌ای غربی و (۹) اورالی سخن گفت. حدوداً در قرن چهارم میلادی یعنی حدود ۹۰۰۰ سال بعد، از گوشه شمال شرقی این نقشه، گروه زبانی دهم یعنی (۱۰) گروه زبان‌های آلتایی هم در این جغرافیا پدیدار می‌شود.

۹ تا ۱۰ هزار سال قبل، شکل‌گیری گروه‌های زبانی هنوز در مرحله ابتدایی خود قرار داشت و هنوز از زبان‌های کنونی نظیر انگلیسی، فارسی، ترکی، عربی، روسی و یا ارمنی به صورتی که امروز می‌شناسیم خبری نبود. این زبان‌ها قرار بود چند هزار سال بعد بطور مشخص و متمایز از یکدیگر عرض اندام کنند - هرکدام از آن‌ها بعد از طی روندی مخصوص بخود و با آمیزش و تحولی که ویژگی‌های آن زبان را تشکیل خواهد داد... برای شکل‌گیری زبان‌های معاصر که امروزه می‌شناسیم اقل ۷-۸ و حتی در مورد بعضی زبان‌ها ۱۰ هزار سال دیگر لازم بوده است.



۹۰۰۰ سال قبل از میلاد

گروه هند و اروپایی از دو شاخه شرقی (هندی، ایرانی و ارمنی) و غربی (ژرمنی، کلتی، بالتی-اسلاوی، ایتالیک، آلبانی و هلنی یعنی یونانی) تشکیل شده است. گروه آفری آسیایی به چند زیر گروه مانند سامی (اکدی باستان که اکنون از بین رفته، عربی و عبری)، مصری باستان، بربر و غیره تقسیم می‌شود. گروه زبانی دیگر که برای ما مهم است ایلامی و دراویدی است. زبان باستان ایلام و یا عیلام (خوزستان و فارس ایران و تا حدی عراق جنوبی امروزه) زبانی مرده به شمار می‌رود. بعضی

دانشمندان این زبان را از نظر ساختار با زبان‌های دراویدی (شمال پاکستان، هندوستان و دره سند) از جمله براهویی و تامیل در یک گروه می‌گنجانند. گروه زبان‌های قفقازی شامل ۳۰ تا ۴۰ زبان کوچک و بزرگ است که به جز گرجی اکثر برای ایرانیان ناآشنا هستند. سومری که آن هم زبانی مرده است مانند بعضی زبان‌های دیگر باستانی منطقه شام و خاورمیانه از سوی اکثر زبان‌شناسان، خویشاوند گروه‌های موجود زبانی دیگر شناخته نمی‌شود و خود گروهی مستقل به شمار می‌رود. اورالی با سه زبان اصلی معاصر یعنی فنلاندی، مجاری و استونیایی گروهی است که به نظر بعضی زبان‌شناسان با گروه آلتایی (ترکی، مغولی و تونقوزی) که بعدتر پیدا شد، دارای مشخصات لغوی و ساختاری تا حدی مشابه است اما امروز بیشتر دانشمندان بر آنند که اورالی و آلتایی دو گروه مجزا از همدیگر هستند.

از ۹ گروه زبانی فوق همه گروه‌ها دارای جمعیت‌های کلانی نبودند. اصولاً تعداد جمعیت جامعه بشری بسیار محدودتر بود. در این دوره به تخمین چند منبع از جمله مک اودی دو گروه بزرگ عبارت از هند و اروپایی و آفری آسیایی بودند که هرکدام تخمیناً ۵۰ هزار نفر جمعیت داشتند و گروه‌های کوچک‌تر مانند اورالی و نیلی صحرایی هر کدام ۱۰ هزار نفر و یا کمتر جمعیت داشتند (مک اودی ۲۰۰۲: ۲۲). تعداد جمعیت همه گروه‌ها و مجموعاً جامعه بشری همزمان با بهبود شرایط زندگی، پیشرفت کشاورزی، و استفاده از حیوانات خانگی افزایش یافته است و طبیعتاً این افزایش در مناطقی که کشاورزی و یا ماهیگیری میسر و یا آب و هوا مناسب‌تر بوده، از مناطق پوشیده از برف و یا صحرای کم آب بیشتر و سریع‌تر بوده است.

۲۷۵۰ تا ۲۲۵۰ قبل از میلاد

۶۲۵۰ سال بعد، یعنی حدود ۸۰۰۰ و اندی سال پیش تغییرات مهمی در این تصویر بوجود آمده بود که اگر با معیار محدود زبان‌های معاصر به این تغییرات نگاه کنیم، شاید چندان پر اهمیت جلوه نکنند چرا که هنوز هم شاهد پیدایش روشن و مشخص زبان‌های کنونی نیستیم، اما این تغییرات با اینهمه بسیار مهم هستند.

حدوداً در اواخر هزاره ششم ق م یعنی نرسیده به سال ۵۰۰۰ ق م، ما شاهد پایان آخرین عصر یخبندان هستیم که اگرچه ظاهراً رابطه مستقیمی با موضوع زبان‌ها ندارد اما به تعداد جمعیت و مهاجرت همه اقوام و امتزاج آنان با همدیگر تاثیر کلانی گذاشته است. در نتیجه ذوب یخ و برف قطب شمال و مناطق نیمه قطبی، بریتانیا از خشکی قاره اروپا جدا شده تبدیل به مجمع‌الجزایر گشت و در نتیجه بالا رفتن سطح آب دریای مدیترانه، این دریا با دریای سیاه که مانند یک دریاچه بود متصل گشت. با این ترتیب دریای سیاه شکل کنونی خود را گرفت و به «آب‌های آزاد» بین‌المللی وصل شد.

حدود هزار سال بعد، یعنی حوالی سال ۴۰۰۰ ق م مخصوصاً در سمت غرب شاهد توسعه اقوام متکلم زبان‌های اورالی به خصوص به سوی غرب یعنی اسکاندیناوی کنونی و عقب‌نشینی مردم متقدم‌تر لاپ‌زبان به طرف شمال یعنی مناطق قطبی هستیم.

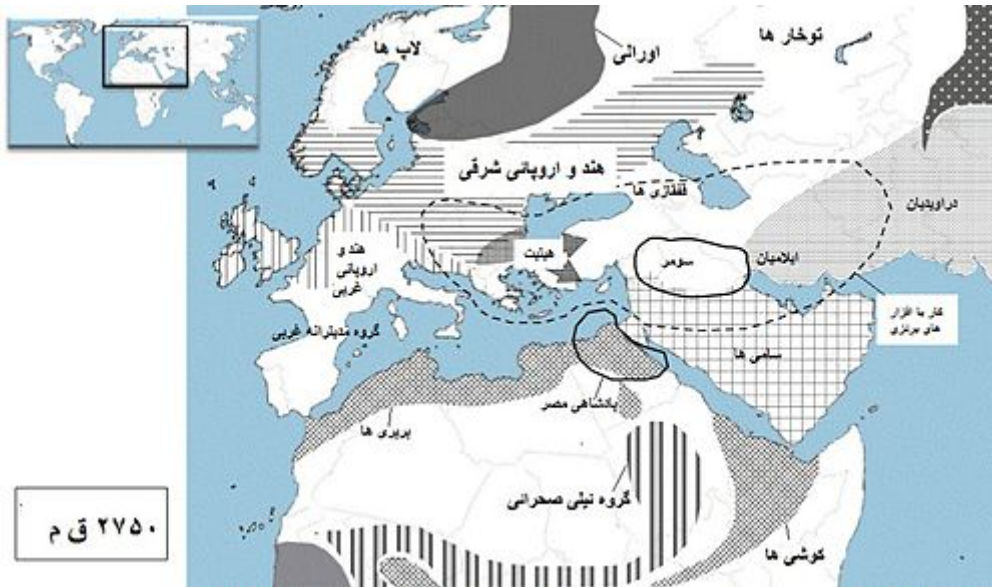
هنوز در موقعیت زبان‌های مدیترانه غربی (و یا ایبریایی) مانند زبان پرتوئاسکی تغییری رخ نداده است. وضع زبان‌های دراویدی و آنچه که برای ما ایرانی‌ها مهم است (ایلامی هم که بعدها یعنی تا میلاد مسیح عملاً از بین رفت، در این دوره دچار تغییری جدی نشد.

زبان‌های قفقازی که به هر حال گسترش زیادی نداشتند شاید هم به خاطر کوه‌های این منطقه همچنان تا حد زیادی محدود و محصور ماندند.

اما از هزاره پنجم به بعد در دو گروه زبانی تغییرات مهمی پیدا شد.

اولا گروه زبان‌های هند و اروپایی به تدریج بین خود به زیر گروه‌های منطقه‌ای تقسیم شدند که همزمان، ظاهری قومی هم به خود گرفت تا جایی‌که در حوالی سال ۲۷۵۰ دیگر می‌توان به طور کلی از دو گروه شرقی و غربی هند و اروپایی سخن گفت.

در عین حال زبان‌های آفریقای آسیایی هم به دو گروه (مصری باستان و بربری) و گروه آسیایی تقسیم شد. این گروه دوم که آن را کلا «سامی» می‌نامیم یک زیر گروه کلی است که بعدها آکادی، عبری و درون آن بیرون خواهد آمد.



۲۷۵۰ تا ۲۲۵۰ قبل از میلاد



نکته تا حدی اسرارانگیز، محدود ماندن بقا و حیطة گسترش زبان سومری و بزودی زوال کامل آن است اگر چه سومری یکی از زبان‌های باستان است که بیشترین آثار مکتوب سنگی و سفالی از آن باقی مانده و این زبان، زبان‌های دیگر هم‌جوار و هم‌زمان خود مانند آسوری و ایلامی را تحت تأثیر خود قرار داده است.

اولین داده‌های زبان هند و اروپایی هیتی‌تی که در آناتولی ظاهر شده و به اطراف خود تأثیر گذاشته نیز مربوط به این دوره است.

نهایتاً در گوشه راست بالا گروه هند و اروپایی - هند و ایرانی تُخارها را می‌بینیم که ظاهراً مثل جزیره‌ای منفصل از گروه هند و اروپایی در آسیای میانه، منطقه باختر (به یونانی: باکتریا) یعنی شهرهای بعدی سمرقند و بلخ می‌زیسته‌اند اما اغلب آن‌ها مدت یکی دو هزار سال بعد تحت فشار اقوامی که از مناطق شرقی‌تر رو به سوی غرب گذاشتند از این منطقه کوچیدند و یا با اقوام نوآمده امتزاج یافتند.

و بالاخره آنچه که در انتهای گوشه راست و بالای این نقشه به عنوان «اقوام مخلوط آسیای میانه» تعریف کرده‌ایم نزدیک به دو هزار سال یا بیشتر رنگ و هویت مشخص و قطعی زبانی نداشتند بلکه به راستی مخلوطی از اقوام کوچنده و چادر نشین بودند که بعد از مدتی همه رو به سوی شرق، جنوب و غرب گذاشتند تا به سرنوشت چین، اروپا و خاورمیانه مَهری ماندنی بزنند.

هون‌ها معروف‌ترین این قبایل بودند که بیش از دو هزار سال بعد در این نقشه، از گوشه راست بالا، از شرق پیدا شدند و از منشاء جغرافیایی خود در کوه‌های آلتای (سیبری جنوبی، چین و مغولستان) به سوی غرب سرازیر گشتند.

گسترش اقوام متکلم به زبان‌های هند و اروپایی فقط در شرق نبود. در غرب هم آنچه که شاخه غربی این گروه نامیده بودیم خود به تدریج در هر منطقه ویژگی‌های خود را گرفت. مجمع‌الجزایر بریتانیای کنونی کاملاً تبدیل به سرزمینی هند و اروپایی با ویژگی بیشتر سلتی شد در حالیکه مثلاً گروه رومی‌تبار («ایتالیک») در ایتالیا و فرانسه ریشه دواند و به اسپانیا هم گسترش یافته زبان‌های «مدیترانه‌ای غربی» مانند باسکی و یا اتروسکی را پس راند. ژرمن‌ها که «اورهایمات» و یا موطن اصلیشان جنوب اسکاندیناوی، دانمارک کنونی و شمال آلمان کنونی بود عملاً از بالتی‌ها و اسلاوها جدا شدند و به همین ترتیب یونانی‌ها شبه جزیره یونان را پرکرده از آن تاریخ به بعد در همان جا ماندند و شمال آن منطقه خاستگاه تراکیه‌ای‌ها شد.

اما همچنانکه می‌بینیم همه این‌ها هنوز جوانه‌های زبان‌های مستقل خانواده‌های زبانی است و هنوز از خود زبان‌های معاصر مانند انگلیسی، فرانسوی و یا فارسی و یونانی خبر چندانی نیست.

پیدایش و رواج اولین نظام‌های نوشتاری یعنی خطوط و الفباهای باستانی میخی از قبیل سومری، ایلامی، همچنین هیروگلیف‌های مصری و یا گلیف‌های دره سند هم در این دوره شروع شده که حدود ۱۵۰۰ سال بعد به صورت نسبتاً تکمیل شده الفباهای فنیقی و آرامی در آمده و در خاورمیانه رواج یافته است.

اکثر زبان‌های بعدی خاورمیانه از جمله عربی، عبری، فارسی و ترکی در ابتدا نوعی اصلاح شده از این الفباها را قبول کرده به کار برده‌اند.

در ضمن در طرف راست نقشه، محل «تمدن باستانی دره سند» در هندوستان کنونی هم معین شده است. این نشانه فقط یاد آور آن است که وقتی حدود ۱۰۰۰ و اندی سال بعد اقوام هندی گروه هند و ایرانی (آریایی) به اینجا کوچیدند، تمدن به نسبت پیشرفته‌ای در آن منطقه وجود داشت که یقیناً مردم آن، زبان و یا زبان‌های خود را داشتند. اما گذشت روزگار از آن تمدن و زبان نشانه‌های زیادی باقی نگذاشته است.

حوالی سال ۲۲۵۰ ق م در شرق استپ‌های آسیا اقوام هند و ایرانی (آریایی) رحل اقامت افکندند که از قفقاز تا بخش اعظم آسیای میانه را پر کرده بودند. آن‌ها به سرعت بسوی شرق و جنوب پیشروی می‌کردند. تقریباً هزار سال بعد، یعنی حوالی ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ ق م، شاخه‌ای از آنان به هندوستان کنونی و شاخه دیگرشان به ایران کنونی مهاجرت کرده در این سرزمین‌ها سکنی گزیدند.

اولین آریایی‌ها، اولین ترک‌ها



کمر بند استپ‌های اوراسیا

اجداد باستانی ایرانیان و ترک‌ها اقله سه تا چهار هزار سال پیش، کم و بیش از یک منطقه: اوراسیای غربی، یعنی منطقه‌ای از کوهستان‌های آلتای در سبیری جنوبی و مغولستان کنونی تا شمال شرق و شمال دریای خزر آمده‌اند. آنها هر دو در ابتدا همانند اجداد باستانی تقریباً همه ملل کنونی اروپا و آسیا قبایلی کوچنده بودند که مدت‌ها در مجاورت با همدیگر زندگی میکردند و بمدت قرن‌ها و به طرق گوناگون، از مرادوت و بده و بستان گرفته تا حمله و جنگ و یا فرهنگ، دین و زبان، روبروئی و آمیزش، به‌همدیگر تاثیر گذاشته‌اند.

بطور دقیق نمیتوان گفت که موطن اصلی و اولیه اقوام آریایی (هند و ایرانی) از یک سو

و اقوام آلتائی که ترک‌ها شاخه غربی آنها را تشکیل میدادند، کجا بود و این اقوام در کدام دوره‌های تاریخی برای اولین بار عرض اندام

کرده اند. اما برپایه پیگیری نام ها، واژگان و متون در منابع اصلی و یا ثانوی، تحلیل بازمانده اجساد انسان ها و یا آلات و اشیای مورد استفاده مردم در مناطق گوناگون و تحلیل و مقایسه آنها، دانشمندان رشته های زبانشناسی تاریخی، مردم شناسی، باستانشناسی و ژنتیک به نتایجی رسیده اند که در این زمینه های علمی امروزه مورد قبول اکثر متخصصین است.

ظاهراً موطن اصلی و اولیه اقوام آریائی یعنی گویشوران باستانی زبان مفروض و مشترک (پروتو) هند و ایرانی در غرب آسیای میانه تا حوزه شمال شرقی و شمالی دریای خزر بوده است. احتمالاً در اوایل هزاره دوم پیش از میلاد، یعنی حدوداً چهار هزار سال پیش که دو شاخه زبانی هندی و ایرانی تا حد معینی از همدیگر فاصله گرفته بود، دو گروه از «جامعه پروتو هندی» آن منطقه جدا شده یک دسته به غرب، به شمال بین النهرین و به مناطق بعدی حُرّی ها و میتانی ها و گروهی دیگر به سوی هندوستان کنونی کوچیدند. مدتی بعد، احتمالاً ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد، قبایل ایرانی نیز شروع به کوچ نمودند. آنها هم رو بسوی غرب نهادند و احتمالاً در اواسط قرن نهم پیش از میلاد یعنی چیزی کمتر از سه هزار سال پیش به غرب و مراکز ایران کنونی رسیدند. در همین دوره است که منابع آشوری (آسوری) برای اولین بار از این اقوام سخن میگویند. بعد از قرن نهم قبل از میلاد، منابع بین النهرین به واژگانی ایرانی مانند ماد ها (ماتائی)، پارس ها (پارسواش) و بوئزه خدایگان اصلی ایرانیان اهورامزدا (آسارامزاش، آسورامزاش و بعد ها اهورامزدا) اشاره میکنند (سیمس و پلیماس، ۲۰۰۶، ص ۱۲۵-۱۲۶).

«جامعه» اقوام آلتائی زبان که ترک ها بعد ها همچون گروهی مشخص از درون آن بیرون آمدند احتمالاً سه تا چهار هزار سال پیش از میلاد در منطقه ای بین شمال چین و غرب مغولستان تشکیل یافت. نشانه های ترکی باستان حدوداً ۳۰۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد از بطن این «جامعه» بیرون آمد. برپایه وام واژه های اورالی و هند و اروپائی در زبان مفروض (پروتو) ترکی باستان دانشمندان حدس میزنند که گروه قبایل ترک زبان غربی ترین گروه زبانی «خانواده» زبانهای آلتائی بود در حالیکه گروه تونقوزی شرقی ترین گروه بود و مغولی در مرکز این منطقه قرار داشت. از سوی دیگر مورخین با اشاره به اینکه قبایل هند و اروپائی ظاهراً پیشگام پرورش اسب در فرهنگ قبیله ای هزاره چهارم و سوم در اوراسیا بودند، چنین گمان میبرند که اجداد قبایل ترک زبان احتمالاً در مجاورت این قبایل هند و اروپائی به فنون پرورش و بهره گیری از اسب پی برده اند (گولدن ۲۰۰۶، ص ۱۶). بر پایه این داده ها، احتمال میرود که موطن اصلی اجداد ترک ها ابتدا بین رودخانه «ینی سئی» و اقیانوس آرام در شمال چین، منطقه جنگلزار و شمالی استپ ها در سبیری جنوبی و بخصوص حوزه آلتای و یا ماوراء بایکال تا حوزه ماوراء خزر بوده است. در هزاره نخست قبل از میلاد ظاهراً اجداد باستانی قبایل پروتو ترک زبان به مناطق مرکزی و غربی مغولستان کنونی کوچ کرده اند که بیشتر موطن قبایل هند و اروپائی - هند و ایرانی بوده است.

با این ترتیب احتمالاً اولین تماس های قومی و زبانی بین اقوام پروتو ترک و ایرانی هزار سال قبل از میلاد در مغولستان کنونی بوده است یعنی حدوداً ۵۰۰ سال بعد از آنکه کوچ اولین قبایل آریائی به ایران کنونی شروع شده بود.

اما این گروه های پروتوترک را هنوز نمیتوان دقیقاً بعنوان «ترک» نامگذاری کرد. آنها بخشی از مجموعه ای از قبایل اوراسیا بودند که معروف به «هون ها» شده اند و در منابع چینی «هسیونگ-نو» نامیده میشوند.

اجداد قبایل ترک زبان «بیشک بخشی از اتحادیه قبیله ای هسیونگ-نو و هون های آسیائی بودند که در قرن سوم پیش از میلاد برای مرز های چین درد سر ایجاد کرده بودند» (گولدن، همانجا، ص ۱۷). مثل اغلب اتحادیه های قبیله ای، این اتحادیه هم از نظر قومی و زبانی مختلط بود. وقتی این اتحادیه در مقابل حملات دولت هان های چین دچار شکست شده پراکنده گشت، عناصر این اتحادیه بسوی اوراسیای غربی رو گذاشتند. در این جریان اشکال، اتحاد ها و کشاکش های جدید قومی بوجود آمد.

زمانیکه در استپ های آسیای میانه و اوراسیای غربی کوچ های پر تلاطم قومی به ملل آسیا و اروپا از روس و بالتیک و آلمانی، انگلیس و فرانسوی و ایتالیائی و زبانهای آنان شکل نیمه نهائی خود را میداد، در ایران ماد ها دولت خود را میساختند، هخامنشیان امپراتوری خود را گسترش میدادند و با یونان میجنگیدند، بین النهرین هنوز صاحب تمدن های باستان خود بود و بتدریج امپراتوری روم ساخته میشد.

کوچ های اقوام رنگارنگ و از آن جمله هون ها، گوت ها، ژرمن ها، اسکیت ها و سکا ها، آلان ها و خزر ها و آوار ها در اوراسیا و اروپا سرتاسر اوراسیا و بخصوص «کمر بند استپ های» آن را از نظر قومی و زبانی تبدیل به یک «دیگ آش شله قلمکار» کرده بود.

در مقابل سیل هون های آسیائی که مجموعه ای از اقوام پروتو مغول، پروتو ترک و حتی هند و ایرانی بودند و هون های اروپائی که از نظر قومی و زبانی با آنها کاملاً یکی نبودند، ده ها قوم و قبیله از هند و اروپائی و آلتائی تا اورالی و سبیریائی پا به گریز گذاشتند، سرکوب شدند، به مناطق غربی و یا جنوبی رو گذاشتند و یا در ترکیبات نوین قومی مستحیل گشتند. در نتیجه همین کوچ ها و جنگ ها هم بود که امپراتوری روم سقوط کرد و به امپراتوری روم شرقی یعنی بیزانس تقلیل یافت.

در همین شرایط بود که اولین بار در قرن ششم میلادی منابع چینی در رابطه با منازعات بین اقوام همسایه چین در مغولستان، به شکلی روشن از ترک ها سخن میگویند.

همین قبایل ترک بودند که در همان دوره یعنی قرن ششم میلادی (۵۵۲-۷۴۰ م) دولت مقتدر گوک تورک ها را بین دو دولت چین در شرق و ایران ساسانی در غرب و جنوب بوجود آوردند، دولتی که به کمک ایرانیان همسایه و بخصوص سغدیان زمینه گذار ترکان به اسلام را ایجاد کرد. اولین سنگ نوشته های ترکی باستان معروف به اورخون به این دوره مربوط است. مدتی بعد، در زمان دولت ترک قراخانیان (۸۴۰-۱۲۱۲ م) در شین جان کنونی (چین) اولین آثار مکتوب فرهنگ ترکی از جمله "دیوان لغت الترک" محمود کاشغری را تولید نمود.

ایران از کوچ آریایی ها تا ظهور اسلام تا حدی از تلاطم ها و کوچ های قومی در امان مانده بود. بعد از اعراب، کوچ های قبایل ترک به خراسان و بقیه ایران شروع شد و تا بیزانس، فلسطین، مصر و بالکان گسترش یافت.

آغاز ایران و زبان های ایرانی

کوچ ها و مهاجرت همه قبایل از جمله قبایل هند و اروپایی قبل از آن تاریخ هم وجود داشت، بعد از آن تاریخ هم.

مانند کوچ هر قبیله، در جریان کوچ ها هر طایفه با طوایف دیگر متحد و یا دشمن می شد، جنگ و یا صلح می کرد، ائتلاف ها و زدو خورد ها، هجوم، غارت، حتی کشتار و یا آشتی و دوره های صلح و فاصله دادن به کوچ چیزی طبیعی در زندگی قبیله ها بود.

از سال ۱۸۰۰ ق م یعنی حدودا ۳۸۰۰ سال پیش یک چند پدیده تازه در نقشه ما مشاهده می شود. در میان رودان (بین النهرین) شاهد دو دولت مهم آشور در شمال و بابل در جنوب این منطقه و همچنین هیتیت در آناتولی هستیم. یکی دو دولت جدید اما کوچک دیگر هم پیدا می شوند که مدتی بعد ناپدید خواهند شد. یکی از آن ها دولت هوریان است که تقریبا در سرزمین های کردنشین امروز به وجود آمد و ۷۰۰ سال بعد در آغاز هزاره یکم ق م از بین رفت اما گفته می شود زبان ارمنی هم وامواژه هایی از زبان هوری دارد اگر چه از این زبان واژگان بسیار اندکی باقی مانده است.

دو ویژگی دیگر این دوره جدا شدن ایتالیک از زبان سلت ها و گسترش آن در ایتالای امروزه است. در عین حال یونانی زبان ها، دیگر به سرعت در جزایر یونان کنونی پخش می شوند و با این ترتیب تراکیایی به تدریج از یونانی جدا می شود.

هنوز هم یونانی و هم ایتالیایی در مراحل نخستین شکل گیری خود هستند و از آلمانی و یا انگلیسی و طبیعتا روسی و اسپانیایی خبری نیست. هنوز باید حدود هزار سال و یا بیشتر بگذرد تا قبایل نزدیک به هم و تشکیل دهنده این قومیت های کلان تر به همدیگر نزدیک تر شده و شکل اولیه این زبان ها را به وجود بیاورند.

ویژگی دیگر این دوره در آن است که به خصوص از ۱۸۰۰ ق م به بعد بخش قابل توجهی از اقوام شاخه شرقی گروه هند و اروپایی در جریان کوچ و مهاجرت خود از غرب به شرق، راه خود را به سوی جنوب یعنی ایران کنونی و گروهی دیگر به جنوب شرق یعنی پاکستان و هندوستان کنونی کج می کند.

با این ترتیب این گروه که مجموعا آن ها را آریایی و یا هند و ایرانی می نامند از نظر زبانی نیز در داخل خود به شاخه های متبلورتر ایرانی (فارسی باستان و اوستایی) و هندی (ودایی و سانسکریت) جدا می شوند.

در عرض ۲۰۰ سال یعنی حوالی سال ۱۶۰۰ ق م «ایرانیان» نسبتا نوآمده همسایه بابل و دولت های کوچک تر بین النهرین می شوند.

اقوام پراکنده ای که قبل از آریایی ها در مناطق مرکزی ایران کنونی زندگی می کردند از خود اثر و تمدنی به جا نگذاشته، احتمالا با نوآمدهگان آریایی امتزاج یافته اند.

یعنی آمدن اقوام آریایی به ایران کنونی در هزاره دوم و پخش آنان در این منطقه در هزاره نخست قبل از میلاد بوده است. آن ها بتدریج در سرزمین های جدید یک جانشین می شوند و وابسته به محل زندگی خود یعنی شرق، جنوب و یا غرب و مرکز نام های دیگر می گیرند: ایرانیان شرقی و یا پارت ها، پارس ها و مادها... گویش و گونه زبان ایرانی آن ها هم ویژگی های خود را می یابد.

این، شروع ماجرای «ایران» و «ایرانیان» است - حدودا چهار تا سه هزار سال پیش.

حدود هزار سال بعد یعنی حوالی سال ۵۶۰ ق م مادها دیگر گروه های ایرانی را به تابعیت خود درآورده انسجامی نسبی به جغرافیای حاکمیت خود می بخشند. در این زمان است که آن ها را در اطلس های تاریخی دیگر «امپراتوری» می نامند.

زبان و تمدن ایلامی در جنوب غربی ایران (حدودا خوزستان، فارس و لرستان امروز و همچنین جنوب عراق) که از سال ۲۷۰۰ پیش از میلاد در کنار سومری، آشوری، آکدی و دیگر زبان های بین النهرین جایگاه خود را در میان زبان های باستان منطقه نگهداری کرده بود حتی قبل از سر رسیدن ایرانیان، در نتیجه شکست بزرگ پادشاهی ایلام از آشور تضعیف شده بود. در دوره هخامنشیان یعنی تا اواسط هزاره یکم قبل از میلاد ایلامی هنوز یکی از زبان های رایج پادشاهی ایران بود اما تا آغاز هزاره اول میلادی دیگر تقریبا اثری از این زبان

باقی نماند. به نظر بعضی‌ها از جمله پروفیسور ولادیمیر مینورسکی، زبان «خوزی» خوزستان که تا چند قرن بعد از اسلام هنوز زبان مردم بومی خوزستان بود و نه با عربی و نه با فارسی رابطه داشت، احتمالاً باقیمانده ایلامی باستان بوده است (مینورسکی ۱۹۴۵ ص ۷۳-۸۰).

اقوام هندی هم در شبه قاره هند مسکون شدند. آن‌ها تمدن و زبان‌های «دره سند» را که قبل از هندو ایرانی‌ها در این منطقه حضور داشتند در خود مستحیل نمودند تا جایی‌که بزودی از تمدن آن دوره این اقوام دیگر اثر چندانی باقی نماند. زبان‌های دراویدی تقلیل یافتند. امروزه چند زبان مانند براهویی و تامیلی یاد آور دوره قبل از آمدن هند و اروپایی‌هاست.

نزدیکی زبان‌شناختی بسیاری بین هندی و ایرانی باستان وجود دارد. به گفته دانشمندان این دو زبان، آثار هندی باستان (ودایی و سانسکریت) به مراتب بیشتر و آثار فارسی باستان و اوستایی (که برای متون دینی زرتشتی به کار می‌رفت) به مراتب کمتر اما بغرنج‌تر و مبهم‌تر است اما یکی را نمی‌توان بدون دیگری با دقت لازم بررسی علمی کرد.

بقیه اقوام آریایی و یا هند و ایرانی که به مجموعه آن‌ها سکاها و اسکیت‌ها گفته می‌شود در استپ‌های شرق، شمال و غرب دریای خزر باقی ماندند و تا قرن‌ها بعد به زندگی کوچنده خود ادامه دادند. هر شاخه منطقه‌ای و جغرافیایی آنان نام دیگری به خود گرفت از قبیل سکاها و اسکیت‌ها، سَرمتیان و بعدها آلان‌ها.

اقوام هند و اروپایی کوچ خود به سوی شرق را تا شرق آسیای میانه، منطقه کوهستان آلتای ادامه دادند.

حدوداً ۲۰۰ سال بعد، حوالی سال‌های ۳۶۰ ق م، از همانجا، از گوشه شمال شرقی نقشه ما، قوم و یا به قولی اقوامی با نام کلی «هون‌ها» به سوی غرب سرازیر گشتند. کوچ معکوس قبایل جدیدی شروع شد. هون‌ها قرار بود در تعیین سرنوشت اروپای شرقی و مرکزی و حتی امپراتوری بعدی روم نقش مهمی بازی کنند.

نوشتار باستان ایرانیان و مردم خاورمیانه



سنگ‌نوشته سه زبانه خشایارشا در وان

گذار از فرهنگی بدون نوشتار به فرهنگی با نوشتار معمولاً از طرف مورخین بعنوان پایان «ماقبل تاریخ» (پیشا تاریخ) و آغاز «تاریخ مستند» و یا مکتوب شمرده می‌شود. در عین حال خط، نوشتار و آثار مکتوب چه بصورت هیروگلیف و اندیشه نگار (ایدئوگرام) و یا بخصوص خط و الفباء پیوسته یکی از معیارهای اصلی سنجش تمدن یک سرزمین و یا گروه اجتماعی بوده است.

تقریباً ۳۵۰۰ سال قبل (نیمه دوم هزاره دوم قبل از میلاد) وقتی اقوام ایرانی (از زیر شاخه «هند و ایرانی»ها و شاخه «هند و اروپایی»ها) از آسیای میانه و شمال دریای خزر به فلات ایران کنونی سرازیر شدند، در این فلات بومیان و

قبایل تا حد زیاد جدا و دور از همدیگر زندگی می‌کردند. از فرهنگ و زبان آن‌ها اطلاعاتی باقی نمانده است.

این بومیان «ماقبل ایرانی» فلات ایران نیز همانند اقوام تازه وارد آریایی و همچنین مردم اکثر اروپا، آسیای میانه و غربی که بصورت قبیله‌ای و گروهی- قومی زندگی می‌کردند هنوز صاحب خط و الفبای منسجم خود نبودند.

خط و نوشتار همراه با تمدن بشری از منطقه میانرودان و یا بین النهرین، مصر، آناتولی و بعداً یونان و ایتالیا شروع شد و به دیگر نقاط جهان توسعه یافت.

مادها، پارتی‌ها و پارس‌ها که فلات ایران را گرفتند با استفاده از ضعف امپراتوری آشور، آن‌ها و دیگر همسایگان قدرتمند خود را شکست داده، دولت خود را بزودی تحکیم و گسترش بخشیدند.

آن‌ها هرچقدر که یکجا نشین و شهری می‌شدند با خط و نوشتار همسایگان خود هم آشنا شده این خط‌ها را با نیازهای خود منطبق کرده به کار می‌بستند.

تنها قسمتی از جغرافیای ایران کنونی که صاحب خط و همچنین تمدن شهری خود و حتی تمدنی بسیار طولانی مدت و غنی بود در حوزه خوزستان کنونی و جنوب شرقی عراق قرار داشت که ایلام (عیلام) نام داشت. اما به روایت منابع همدوره آشوری و بابلی، حیطة قدرت سیاسی و بخصوص فرهنگی ایلام بمراتب گسترده‌تر از این بود و اقلاً بخش‌های وسیعی از استان فارس کنونی و منطقه دریای خزر تا خلیج فارس را در بر می‌گرفت. دو مرکز اصلی این پادشاهی شوش (خوزستان) و آناشان (فارس) بود.

ایلام تمدنی مهم و غنی ایجاد کرده بود که حدوداً ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد شروع شد و تا بیش از دو هزار سال بعد یعنی اوایل هخامنشیان، پادشاهی، گاه بسیار قدرتمندی را بنیاد نهاد.

زبان ایلامی به گواهی اکثر باستان‌شناسان و زبان‌شناسان هیچگونه قرابتی با زبان‌های همسایه یعنی آفرو آسیائی (از جمله سامی) و دیگر زبانهای بین‌النهرین و آناتولی و یا زبانهای نوظهور ایرانی در آن منطقه نداشت. اما بنظر بعضی‌ها نزدیکی‌های ساختاری معینی بین ایلامی و زبانهای دراویدی در (هندوستان باستان) وجود دارد. خط ایلامی که به همراه آشوری، هیتی و بابلی نوعی از خطوط میخی باستانی در منطقه بود مدتی طولانی در امپراتوری‌های ایرانی مادها و هخامنشیان رواج داشت تا اینکه بالاخره از بین رفت و جای آن را خط و زبان فارسی میانه (پهلوی) گرفت که مبتنی بر الفبای آرامی بود.

بسیاری از نوشته‌های دوره هخامنشی، از سغدی و پارتی گرفته تا فارسی با خطی میخی و ملهم از خط میخی آشوری و بابلی درج می‌شد و حتی سنگ نوشته‌های باستانی هخامنشی مانند کتیبه خشایارشا در شهر وان (ترکیه کنونی) به سه زبان فارسی، ایلامی و بابلی و با خطی میخی نوشته شد که به دستور داریوش یکم ایجاد شده بود و بعنوان «خط شاهنشاهی هخامنشی» معروف شده است.

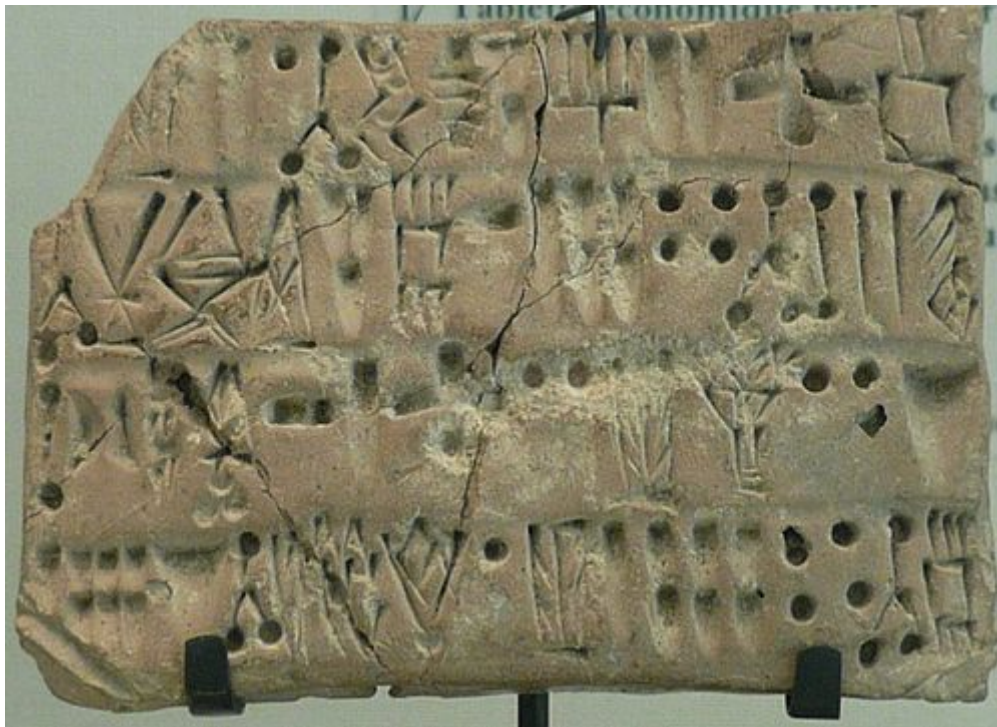
با اینهمه تولید نوشتاری خط میخی فارسی باستان متعلق به دوره هخامنشی، بسیار کم، محدود و اساساً عبارت از چند سنگ نوشته بود که بدستور پادشاهان هخامنشی حکاکی شده بود. بعد از هخامنشیان و بخصوص در دوره ساسانیان است که تعداد بمراتب بیشتری از آثار فارسی میانه و حتی فارسی باستان از جمله متون زرتشتی نوشته شده است.

در مقابل تعداد بسیار کم آثار نوشتاری فارسی باستان، زبان ایلامی و زبانهای همسایه سومری، آشوری و یا بابلی نمونه‌های فراوانتری از فرهنگ نوشتاری را ایجاد کرده بودند. برای مثال در دو قرن نوزدهم و هجدهم ق م، همزمان با آمدن آریاییان به فلات ایران که هنوز از نوشتار فارسی خبری نبود، تنها از بایگانی شهر باستانی شوش پانصد لوحه با خط میخی بدست آمده است (رشاد، ص ۳۷-۳۹) که حکایت از جزئیات زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم ایلام می‌کند.

حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد باقیمانده‌های امپراتوری ایلام از سوی همسایه شمالی خود آشور مورد تهاجم و اشغال قرار گرفته و ضعیف شده بود. در این شرایط و همزمان با بحران داخلی در خود امپراتوری آشور، ایلام از سوی قبایل ایرانی تحت رهبری پادشاهان ماد تصرف و به بخشی از امپراتوری جدید ماد تبدیل گردید. زبان و فرهنگ ایلامی تا مدت‌ها در چارچوب جدید امپراتوری ایرانی مادها و سپس هخامنشی ادامه یافت اما بالاخره مانند بسیاری از فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر باستان همچون اکدی (آکادی)، سومری و یا بابلی از بین رفت. مردم پادشاهی ایلام با دیگر اقوام و قبایل ایرانی آمیختند و زبان آن‌ها اگر چه تاثیر خود را به زبان عمومی و مشترک ایرانیان جدید یعنی فارسی گذاشت اما بتدریج بعنوان زبانی زنده از بین رفت.

بعد از هخامنشیان، دوره «فارسی میانه» شروع می‌شود که خط آن ملهم از خط آرامی یعنی «مادر تقریباً همه خطوط خاورمیانه و اروپا» و از جمله عبری، عربی، یونانی و لاتین است. این خط برعکس خط میخی از حروف عبارت بود اما این حروف اصولاً حروف «باصدا» و یا مصوت‌ها را نشان نمی‌دادند و می‌بایست بکمک بعضی حروف «بی‌صدا» و یا صامت‌ها مانند یاء، واو و الف برخی از این مصوت‌ها را تصویر نمود. از این جهت خطوطی مانند عبری، عربی و یا خود آرامی (و طبیعتاً فنیقی که همه این الفباها از آن نشات گرفته‌اند) «صامت‌بنیاد» و یا «ابجد» نامیده می‌شوند. خط آرامی بتدریج جای خط میخی دوره هخامنشیان را گرفت و به خط اصلی زبان فارسی میانه تبدیل شد. ایرانی‌ها هم مانند دیگر ملل دور و نزدیک که از این خط استفاده کردند، بنا به نیازهای خود در این خط و الفبا اصلاحاتی انجام دادند تا جاییکه مثلاً الفبای فارسی میانه و یا پهلوی را «الفبای آرامی پهلوی» و یا صرفاً «الفبا و یا خط پهلوی» می‌نامند.

و اما تقریباً در همین دوره تاریخی، در منطقه خاورمیانه، آناتولی، میانرودان، مدیترانه شرقی و شمال آفریقا که مورد توجه ماست، تحولات جالب و از نظر پیشرفت فرهنگی کل بشریت فوق العاده مهمی رخ می‌داد.



خط ایلامی

در این منطقه که «هلال حاصلخیز» هم نامیده می‌شود، خط و نوشتار به مسیر تکامل و تحولی تاریخی افتاده بود. خط فنیقی‌های دریا نورد و متعاقبین آرامی آن‌ها نسبتاً فراگیر و «الفبایی» بود و صامت‌ها را کلاً بخوبی منعکس می‌نمود. به هر صورت این خط برخلاف خط میخی، الفبایی بود. به همین جهت آموزش و کاربرد آن آسان‌تر بشمار می‌رفت. اما در این خط اشاره‌ای برای آواهای باصدا یعنی مصوت مانند «ای» «آ» و «او» وجود نداشت. بتدریج مردم می‌انروان، ایرانیان و دیگر اقوام خاورمیانه این الفبای آرامی را گرفته هرکدام به شکلی مخصوص بخود از آن استفاده نمودند.

در حالیکه بعضی‌ها در مشرق زمین همچنان در بند خط میخی و یا هیروگلیف، اندیشه نگار و لغت نگار (آشوری، بابلی، ایلامی و یا مصری) بودند، اکثر ملل حوزه مدیترانه و شبه جزیره عربستان کنونی به سوی الفباهای صامت بنیاد فنیقی و آرامی حرکت کردند. در مقایسه با لغت نگارها و اندیشه نگارها که تعدادشان (درست مانند اشارات نوشتاری زبان ماندارین چین) سر به هزاران می‌زد و لازمه استفاده از آنان آموزش و بخاطر سپردن اقلاً چند هزار «نگاره» و تصویر بود، امکان خواندن و نوشتن با تفکیک صامت‌ها مانند b, d, t, q حتی بدون تفکیک دقیق بین باصداهایی مانند a, i, u, o, e بمراتب آسان‌تر شده بود.

در الفباهای صامت - بنیاد حروف «بی‌صدا» و یا صامت اغلب کنار هم نوشته می‌شد و به ندرت از اشاراتی استفاده می‌گردید که با صداها و یا «با صداها» را منعکس کند. مهم‌ترین زبان‌های زنده این دسته عبری و عربی هستند که هر دو خط و الفبای آرامی را اساس قرار داده‌اند که خود از خط و الفبای فنیقی منشعب شده است. بعد از ظهور اسلام، فارسی هم الفبای عربی را قبول کرد اما متناسب با نیاز فارسی چهار حرف «پ، چ، ژ» و «گ» به آن اضافه شد که اتفاقاً اعراب نیز از این حروف نو به خصوص در نوشتن کلمات غیر عربی استفاده کردند.

از همین جهت است که هنوز امروزه هم در عربی و عبری معاصر صامت‌ها کنار هم نوشته می‌شوند (مانند «قلب»، «مرد») و خواننده اگر خواندن و نوشتن بداند باید بتواند حدس بزند که تلفظ صحیح و دقیق‌تر کلمه چطور است - قُلب یا قَلب، مَرْد یا مُرْد. تنها کمکی که حروف موجود عربی برای آسان‌تر کردن خواندن مصوت‌ها می‌کردند استفاده از حروفی مانند «الف، و، ی» «و» و یا علامات اضافی مانند همزه و باصطلاح «حرکه» بود.

در همان اواسط هزاره یکم پیش از میلاد یک تحول دیگر در قبرس و دیگر جزایر دریای اژه بچشم می‌خورد و آن «خط هجا بنیاد» بود که خود این نظام هم مراحل گوناگونی داشت. برای نمونه برای هر کدام از هجاهای جدا گانه مرکب از یک صامت و یک مصوت مانند «تا»، «تی» «ما» و یا «مو» یک حرف و یا اشاره معین می‌شد و وقتی این اشارات کنار هم نوشته می‌شد یک کلمه بوجود می‌آمد.

ایرانیان همانند پیش کسوتان آشوری خود همچنان در مکاتبات خود از خط میخی و بعد از هخامنشیان از خط و حتی زبان آرامی استفاده می‌کردند و نوشتن و خواندن محدود به طبقه ممتازی عبارت از دولتیان و روحانیون بود اما در غرب یعنی یونان و همچنین جزایر و ساحل غربی آناتولی که بسرعت یونانی می‌شد، الفباهای «واقعی» بوجود می‌آمد - الفباهایی که هم حروف باصداها و هم حروف بی‌صدا را مشخص می‌کرد و کار خواندن و نوشتن را بصورتی انقلابی آسان می‌نمود.

این‌ها را «الفباهای واقعی» می‌نامند که یونانیان و اتروسک‌ها (لاتین) اولین کاربران آن بوده‌اند.

حوالی قرن هشتم قبل از میلاد الفبای یونانی برای اولین بار بکار می‌رود - کم و بیش همان الفبایی که امروز هم مورد استفاده است.

پیدایش و رواج «الفباهای واقعی تحولی بود که شاید به درجه کشف خود نوشتار در سومر و مصر «انقلابی» بشمار می‌رفت. این الفباها ابتدای خط و الفبای «لاتین» است که امروزه (در کنار نوشتار چینی) پر استفاده‌ترین خط و الفباست و از یونانی، روسی، انگلیسی و آلمانی، فرانسه و ایتالیایی و اسپانیایی گرفته تا صدها زبان اروپایی، آسیایی و یا آفریقایی از این الفبا استفاده می‌کنند. این الفباهای «واقعی» هم خط و الفبای آرامی و اصل آن یعنی فنیقی را اساس قرار دادند.

الفباهای «هجا بنیاد» رغبت چندانی نداشتند. در مقابل، الفباهای «صامت بنیاد» یعنی ابجدی (عربی و عبری) و یا «الفباهای واقعی» لاتین، در بین النهرین، خاورمیانه و حتی آسیا، «رقیبان» این الفباهای جدید یعنی خط و نوشتار میخی (مانند آشوری، بابلی، ایلامی) و یا هیروگلیف (مانند مصری باستان) مدتی همچنان رایج بود، اما بزودی از رواج افتاد.

در این میان بعضی‌ها چند قرن بعد الفباهای «واقعی» مخصوص زبان‌های خود را ساختند که آن‌ها هم ملهم از الفبای آرامی بود (مانند آرامنه و گرجی‌ها که در قرن چهارم میلادی الفبای مخصوص زبان خود را بوجود آوردند)، طوری که گفتیم، بعد از اسلام، ایرانیان و اکثریت مسلمانان دیگر مانند ترک‌های آسیای میانه و سپس آناتولی الفبای عربی را قبول کردند. تقریباً هزار سال بعد بعضی‌ها مانند ترک‌های شوروی سابق و یا ترکیه و یا ملل جدید آسیا و آفریقا برای نوشتن زبان‌های خود به لاتین رو آوردند و برخی دیگر (مانند یهودیان، اعراب، ایرانیان) به الفباهای صامت - بنیاد عبری و یا فارسی خود وفادار ماندند.

دوره ۱۱۰۰ ساله ایران، یونان و روم

دوره سال ۵۵۰ قبل از میلاد تا ظهور و گسترش اسلام در سال ۶۵۰ یعنی حدود ۱۱۰۰ سال تاریخ اروپا، خاورمیانه، آفریقای شمالی و آسیای میانه را که در این سلسله مقاله‌ها مورد توجه ماست، به راحتی می‌توان «دوره هزار و صد ساله ایران، یونان و روم» نامید.

در باره این دوره، چه در منابع فرهنگ‌های باستان بین النهرین، یونان، ایران و حتی اساطیر و کتب دینی مانند تورات و چه در داده‌های باستان‌شناسی اطلاعات و اشاره‌های کافی و وافی وجود دارد.

در آغاز این دوره یعنی سال‌های ۵۵۰ ق م تنها «دولتی» که می‌توان از آن بعنوان کشوری منسجم با سرزمین معین و دولت مقتدر بر آن نام برد، امپراتوری هخامنشی ایران است که برای بیش از ۲۰۰ سال نخست وسعت خود را بطور منظم گسترش داد. قبل از آن‌ها امپراتوری مادها بر این منطقه حاکم بود که آن هم مانند بسیاری از دولت‌های عهد باستان انسجام دولتی داشت.

ما در اینجا بطور قراردادی مادها را که در باره فرهنگ، زبان و تاریخ آنان اطلاعات کمتری نسبت به دوره متعاقب آنان یعنی هخامنشیان در دست است، همراه با فرهنگ‌های باستان ماورالنهر مانند سومر، آشور و بابل جزو مرحله دیگری از تاریخ این منطقه می‌شماریم و فرض را بر این می‌گذاریم که با هخامنشیان، فصل نسبتاً جدیدتری در تاریخ باستان ایران و منطقه شروع شده است.

و اما یونان هنوز در آغاز این دوره، کشوری منسجم با دولتی واحد نبود. پیش‌تر، قبایل یونانی زبان به جزایر یونان کنونی رفته مسکون شده بودند. سواحل آناتولی دریای مرمره، دریای اژه و حتی مدیترانه هم بتدریج یونانی می‌شد و زبان و نوشتار یونانی بخوبی رشد می‌کرد اما هنوز اختلافات و حتی جنگ‌های محلی بسیاری بین آتنی‌ها و جزایر و همچنین مناطق آناتولی از جمله «ایونی‌ها» (که کلمه «یونان هم از آن می‌آید) و «اسپارتا» در سواحل آناتولی غربی وجود داشت. خود یونان هم عموماً با نظامی مبتنی بر یک مجموعه «دولت‌شهر»‌ها اداره می‌شد و مهم‌ترین و قدرتمندترین آن‌ها خود آتن بود (بهمین جهت ما در نقشه بالا از دولت ایران نام می‌بریم اما روی نقشه یونان کنونی نوشته‌ایم «یونانیان» و نه «یونان»).

اتفاقاً از یک جهت شاید هم تصادف خوبی بوده است که یونان بجای یک دولت مرکزی و بیکه تازدر سرزمینی وسیع در آسیا، در سرزمینی بمراتب کوچک‌تر در اروپا نوعی باصطلاح «دمکراسی ابتدایی» را با نظام دولت‌شهرها تجربه کرده و آن فرهنگ را در تاریخ خود جا انداخته است. شاید بخاطر وسعت سرزمین ایران و شرایط طبیعی آن، روندی مشابه یونان در ایران باستان ممکن هم نمی‌بود. به هر تقدیر، احتمالاً به همین جهت هم هست که شروع اندیشه و فرهنگ کلاسیک یونانی در زمینه‌های مختلف علمی، فلسفی، تاریخ، اسطوره، طب و نجوم در همین دوره بوده است. معماری، شهرسازی و مجسمه سازی بی‌نظیر یونانی نیز در همین دوره است که شکوفا می‌شود. تصادف خوب دیگر این است که تأثیرات خارجی و از جمله حملات و کوچ‌های قبایل صحراگرد اروپا و آسیا اگرچه بعد از مدتی به یونان هم رسیده و از آن جمله آوارها، هون‌ها و آلان‌ها هم به این منطقه هم نفوذ کرده ساکن شده‌اند، اما مجموعاً زبان و فرهنگ یونانی توانسته همه این آمیزش‌ها را هضم کند و با اینهمه، هویت خود را هم ادامه داده تحکیم ببخشد.

البته یونانیان هم مانند بسیاری از ملل متمدن یعنی «شهری شده» وقت، خود را متمدن‌تر از دیگران می‌پنداشتند و بخصوص در آن دوره که اکثر اقوام هنوز زندگی قبیله ای و کوچنده داشتند، آن‌ها را «بربر» یعنی «نیمه وحشی» و یا «بدوی» می‌نامیدند، اگرچه تنها مصریان، آسوریان و ایرانیان بودند که از نگاه یونانیان «بربر» نبودند (اورتالی، ص ۹۶).

آهنگ شکوفایی فرهنگی یونان که مجموعاً فرهنگ تاریخ بشری را غنی‌تر کرده، همیشه با همان سرعت ادامه نیافت اما تأثیرات آن بر تمام دنیا هنوز هم نمایان است. اگر چه ایلپاد و اودیسه هومر که اولین آثار یونان شناخته می‌شوند ۴۰۰ سال پیش از دوره مورد بحث ما نوشته می‌شوند اما اوج فرهنگ کلاسیک یونان و رخشندگی «ستارگان» آن مانند هرودوت، طالس، فیثاغورث، هراکلیتوس، و یا سوفوکلس مربوط به همین دوره همزمان با هخامنشیان و جانشینان مقدونی، یونانی، سلوکی و اشکانی آن‌ها در ایران است.

بعد از ظهور اسلام، دوره ایران باستان به پایان می‌رسد اما امپراتوری روم که ۲۷ سال قبل از میلاد مسیح تاسیس می‌یابد و ۴۷۶ سال بعد، یعنی نزدیک به ۲۰۰ سال قبل از گسترش اسلام منقرض می‌شود، در واقع کاملاً از بین نمی‌رود و هنوز بصورت امپراتوری روم شرقی و یا «بیزانس» در قسطنطنیه (استانبول کنونی) و آناتولی ادامه حیات می‌دهد تا اینکه در سال ۱۴۵۳ از طرف ترکان عثمانی که ادامه دهندگان فتوحات سلجوقیان بودند، از بین می‌رود.

این دوره در عین حال زمان حملات و تصرفات ایرانیان (بخصوص در زمان کوروش و سپس داریوش و خشایارشا) در سواحل یونانی شده آناتولی و خود یونان، لشکر کشی اسکندر به ایران، سقوط هخامنشیان و بدنبال آن «ایرانی-یونانی» شدن حکومت و دولت داری در ایران است.

از نظر زبان اگر کمی به عقب یعنی دوره پیش از هخامنشیان و عبارت دیگر دوره امپراتوری مادها برگردیم، باید بگوییم که نوشته معینی از زبان احتمالی «مادی» که زبان دولت و دربار مادها در اکیاتان (همدان کنونی) رایج باشد در دست نیست. تنها بعضی آثار ثانوی (از جمله یونانی) اشاره‌هایی به برخی واژگان مادی می‌کنند. اکثر زبان‌شناسان متخصص این دوره بر پایه تحلیل همین واژگان است که بخاطر تشابهات در واژگان و اصول صرف و نحو (چه با مقایسه همزمان و چه تاریخی) به این نتیجه می‌رسند که اولاً احتمالاً چیزی بنام زبان مشترک مادی موجود بوده که حد اقل در دربار مادها رایج بوده و ثانیاً (باز بر پایه همان مقایسه و تحلیل‌ها)، احتمالاً ریشه گویش‌های غربی ایرانی مانند آذری باستان، تالشی، تاتی و از سوی دیگر زبان‌های ایرانی کنونی در غرب و شمال غربی ایران تاریخی یعنی کرمانجی، سورانی، کلهری، اورامانی و یا زازا و لری مشترکاً از همین زبان و یا زبانهای مادی است که شاخه غربی زبان‌های ایرانی بشمار می‌رود و با پارسی و فارسی میانه مخلوط شده است (سیمس و بلیامز، ص ۱۲۵-۱۵۳).

آثار زبان ایرانیان

۵۴۹ سال قبل از میلاد، وقتی مادها بر سرزمین کنونی ایران حکمفرمایی می‌کردند بین پادشاه این دولت یعنی آستیاگس و پادشاه محلی منطقه فارس، کوروش یکم جنگی رخ داد که منتج به پیروزی سرکرده پارسیان شد. غلبه کوروش در آن تاریخ سرنوشت ایران را افلا تا ۲۲۰ سال بعد معین کرد و تا قرن‌ها بعد بر فرهنگ و اندیشه ایرانیان تأثیری ماندنی گذاشت. کوروش و جانشینان او در این مدت نه تنها بر تمام ایران در حیطه مادها حکمرانی کردند بلکه با گسترش غیر منتظره امپراتوری خود، این دولت را تبدیل به بزرگ‌ترین دولت آن دوره دنیا نمودند. ایران دیگر هرگز آن وسعت و قدرت را بخود ندید.

اما زبان رایج و مهم در این دولت چه بود؟

پلوتارک مورخ یونانی حدوداً ۲۱۰۰ سال پیش در کتاب «زندگی تمیستوکلس» (۵-۲۹) که یک ژنرال آتنی دوره جنگ‌های یونان و ایران (۴۹۹ پ. م.) بود می‌نویسد: (خشایارشا هخامنشی) «به تمیستوکلس اجازت داد تا در باره امور یونان سخن گوید. تمیستوکلس گفت سخن انسان همانند فرشی پر نقش و نگار است و نقش و نگار آن زمانی هویدا شود که فرش را بگسترند در حالیکه اگر فرش تا شود نقش و نگارش از بین رود - و از این جهت او (تمیستوکلس) فرصت خواست. پادشاه را این استعاره خوش آمد و به او فرصت داد. او یک سال وقت خواست. آنگاه بعد از آنکه زبان پارسی را بقدر کافی آموخت، خود (بدون مترجم) با پادشاه سخن گفت.»

در اینجا موضوع بر سر اولین مرحله زبان فارسی، یعنی «فارسی باستان» است.

البته می‌توان سوال کرد که این‌ها اگر همدیگر را در آتن دیده‌اند مگر اشغال آتن از سوی ایرانیان افلا یک سال طول کشیده که فرصتی برای آموزش فارسی تمیستوکلس باشد؟ اما این مهم نیست. مهم سرنخ‌هایی هستند که در باره زبان فارسی و اصولاً مقام آن و زبان‌های دیگر در نزد ایرانیان و منطقه در حوالی ۵۰۰-۴۰۰ ق م به دست انسان می‌آید.

فارسی باستان زبان دوره هخامنشیان است و به تعداد کم و با نوعی از خط میخی روی سنگ‌ها و لوحه‌هایی نوشته شده است. مانند اغلب انواع دیگر این خط، هر کسی به سادگی قادر به خواندن این فارسی نبود. اما ظاهراً فارسی باستان که ابتدا در میان قبایل فارسی زبان ایالت فارس (پارس، یونانی: پارسیس) بکار برده می‌شده به تدریج بین اقوام همسایه و در مناطق دیگر نیز مورد استفاده قرار گرفته و با روی کار آمدن هخامنشیان به نوعی زبان حکومت و مدیریت دولتی تبدیل شده است. اما زبان رسمی و مشترک بین مناطق مختلف آرامی بوده، طوریکه وقتی یک فرد حکومت پیامی مثلاً به سمرقند (که آنجا هم ایرانی زبان بوده اما گویش سُعدی داشته) و یا به مصر و یونان می‌فرستاد، آن را ابتدا به فارسی باستان به کاتب خود می‌گفت، کاتب آن را به آرامی می‌نوشت و به سغد، مصر و یا یونان

می‌فرستاد. در آنجا گیرنده، پیام را که به زبان آرامی بود، می‌خواند و به زبان خود ترجمه کرده به مخاطب نامه منتقل می‌نمود. بر عکس هم همین مسیر پیموده می‌شد. حاکم مصر پیام خود را به مصری باستان به کاتب می‌گفت. کاتب مصری آن را به زبان آرامی ترجمه می‌کرد و به پاسارگاد و یا اکباتان می‌فرستاد که در آنجا به فارسی باستان ترجمه می‌شد (فرای، پی دی اف).

از فارسی باستان آثار چندانی در دست نیست و اساسا به سنگ نوشته‌ها و نوشته‌های روی سکه‌ها و یا ظروف مختلف محدود می‌شود. بعضی از سنگ نوشته‌های دوره هخامنشی حتی به سه یا چهار زبان هستند: فارسی، آرامی، آشوری و حتی یونانی. خود سنگ نوشته بیستون که اولین نوشته فارسی محسوب می‌شود، متنی است در باره پیروزی‌های داریوش اول و سرزمین‌های تحت حاکمیت او که به سه زبان فارسی باستان، ایلامی و بابلی یعنی اکدی (آکادی جدید) نوشته شده است.

علاوه بر این، چندین نوشته به زبان فارسی باستان موجود است که زبان آن به تشخیص باستان‌شناسان و زبان‌شناسان تاریخی از «فارسی باستان» فرق می‌کند و از این جهت به آن «اوستایی» گفته می‌شود. از این زبان باستان ایرانیان هم آثار دینی زرتشتی (اوستایی) مانند گات‌ها (سرودها) و یشت‌ها (نیایش‌ها) باقی مانده‌اند اما آن‌ها همه در دوره‌های بعدی و بخصوص ساسانی نوشته شده‌اند.

به این ترتیب بنظر می‌رسد کاربرد اصلی فارسی باستان بطور شفاهی بود. نوشته‌ای حتی از منابع ثانوی و غیر ایرانی که دال بر چند و چون این زبان شفاهی فارسی باشد در دست نیست اما زبان‌شناسان بر این باوراند که فارسی شفاهی در جغرافیای ایران باستان احتمالا بقدر کافی ریشه دوانده و توسعه یافته بود، چرا که ۲۲۰ سال بعد، یعنی بعد از حمله اسکندر و انقراض هخامنشیان نیز همین فارسی مبتنی بر گویش جنوب «گونه معیار» قرار گرفته (و نه گونه مادی و یا شرقی زبان‌های ایرانی) و بدین ترتیب این سنت هخامنشیان ادامه یافته و در دوران بعد از اسلام هم همین روند برقرار بوده و استحکام یافته است (لازار، پی دی اف).

اکثر دانشمندان بر آنند که «فارسی میانه» با پایان دوره هخامنشی شروع شده و این گونه فارسی، نوعی ساده‌تر از فارسی باستان بوده است. این هم قابل فهم است. حکومت کردن بر یک دستگاه دولتی گسترده با چندین و چند ملیت، قومیت و زبان، بسختی می‌تواند پذیرای زبان مشترکی باشد که پیچیده و برای آموزش، تکلم و نوشتن بسیار سخت است. با این ترتیب بخصوص بعد از حمله اسکندر مقدونی و و حضور فعال‌تر زبان و فرهنگ یونانی در ایران، گونه‌های مختلف فارسی ایران و از جمله «فارسی جنوب» یا باصطلاح «رسمی» و دولتی نیز ساده‌تر شد و با «فارسی»های شرق و غرب در آمیخت. در همین دوره است که مثلا بعضی حالات اسم، جمع دوگانه و یا انواع فعل (مانند فعل شرطی) در زبان فارسی بتدریج از بین رفته است.

مراحل تاریخی زبان فارسی

اکثر زبان‌شناسان و مورخین توافق نظر دارند که فارسی سه مرحله فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی معاصر دارد:

یکم فارسی باستان (یکی اوستایی که مخصوص موبدان زرتشتی و متون مذهبی بوده و دیگری آن گونه فارسی که از دوره هخامنشی به بعد بر اساس گویش منطقه پارس و با التقاط با فارسی شرقی و یا پارتی و فارسی غربی و یا مادی بوجود آمده)، خط‌های این زبان‌ها میخی ملهم از آشوری و بابلی بوده و خط اوستائی بمراتب پیچیده‌تر بوده است تا تلفظ دقیق اوستا را درست‌تر منعکس کند.

دوم فارسی میانه و یا پهلوی که تقریبا بعد از هخامنشیان رایج شده، شکلی ساده‌تر و باصطلاح «فرا محلی» از فارسی باستان بوده و از نظر تاریخی مربوط به دوره اسکندر، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان بوده است. خط فارسی میانه «پهلوی» بوده که مبتنی بر الفبای آرامی است که آن هم از الفبای باستانی فنیقی منشعب شده است و عبارت از حروف آواهای صامت است و برای انعکاس باصداها از بعضی صامت‌ها کمک می‌گیرد. و

سوم فارسی معاصر یعنی فارسی بعد از اسلام که مهم‌ترین ویژگی چشمگیرش ورود واژگان و ترکیبات عربی به فارسی بوده است. این مرحله است که فارسی معاصر را به زبان فرهنگ و ادب منطقه‌ای وسیع از قاره آسیا تبدیل کرده است: از آسیای میانه و هند و بنگال تا بالکان و خلیج فارس. خط فارسی معاصر ملهم از عربی است که به آنچهار حرف جدید علاوه شده است: پ، چ، ژ، گ. به همین جهت است که به خط کنونی فارسی‌گاہ عربی-فارسی و اکثرا تنها «خط فارسی» می‌گویند.

ایران‌شناس معروف جیمز دارمشتتر در سال ۱۸۸۳ گفته بود که بی‌شک فارسی معاصر ادامه فارسی باستان و میانه است، «به همان ترتیب که هم فرانسه و هم ایتالیایی معاصر ادامه زبان لاتین هستند» (لازار، همانجا).

طبق بعضی بررسی‌ها (اشمیت، ص ۱۶۸-۱۹۶)، فارسی میانه در زمان ساسانیان دیگر جایگزین زبان پارتی خراسان و آسیای میانه شده بود اگر چه زبان‌های محلی ایرانی مانند سغدی (بعدا یغناپی) سمرقند و یا زبانهای بدخشی همچنان در سطح محلی موجودیت خود را ادامه داده‌اند. همین تحول ظاهرا در مورد زبان مادها هم که در آن مورد اطلاعات چندانی بجز بعضی واژه‌ها از منابع ثانوی باقی نمانده،

اتفاق افتاده است. گفته می‌شود در حالیکه گویش‌های شرقی ایرانی امروز مانند یغناپی و سُغنانی باقیمانده‌های زبانهای شرقی خراسان و آسیای میانه هستند، احتمالاً گویش‌های آذری باستان و بعدها تاتی، تالشی، لری و یا کردی وارثان زبان‌های غربی (مادها) هستند و هر دو گونه شرقی و غربی زبان‌های ایرانی با آمیزش با فارسی جنوب زبان مشترک و «معیار» فارسی را بوجود آورده‌اند.

خواندن و نوشتن ۴۰۰ سال قبل از میلاد

گفتیم که نوشتارهای مهم آن دوره را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱. خط میخی و گونه‌های مختلف آن (پارسی، ایلامی و بابلی)

۲. الفبای صامت بنیاد (با تعداد بسیار کمی از اشاره‌ها برای نشان دادن بعضی باصداها) (آرامی، فنیقی، نبطی و الفبای عبری و عبری که از درون آرامی بیرون آمدند)، و

۳. الفبای «واقعی» (با صامت‌ها و مصوت‌ها) که در سواحل آناتولی، یونان و ایتالیا کنونی بوجود آمدند (مانند فریگی، لیدیایی، یونانی، اتروسکی، لاتین، ونیزی) و بعدها در دو الفبای اصلی لاتین و یونانی خلاصه گشتند.

دویست و پنجاه سال بعد، در سال ۴۱۵ قبل از میلاد این وضع الفباها کم و بیش ادامه داشت اگرچه در کل معلوم شده بود که سمت حرکت بسوی تحکیم «الفبای واقعی» در غرب و زوال تدریجی خط میخی در شرق است. از الفبای «میانه» یعنی آرامی، فنیقی، نبطی و چند گونه الفبای «صامت بنیاد» دیگر، نبطی و فنیقی عملاً از بین رفت و آرامی تا مدت‌ها ادامه یافت و زمینه ساز الفبای مهم منطقه از قبیل عبری و عربی شد. از این نقطه نظر بنیاد آنچه که امروز در رابطه با زبان‌ها و نوشتار آنان در منطقه مورد بحث ما یعنی اروپا و خاورمیانه می‌بینیم، کم و بیش ۴۰۰-۶۰۰ سال پیش از میلاد گذاشته شده است.

هنوز در این دوره اثر چندانی از عربی نیست اگرچه آثار «پروتو عربی» در شبه جزیره عربستان پیدا شده است. در جنوب عربستان یک خط محلی موجود بوده که الفبای آرامی جایگزین آن می‌شود. خط عربی و عبری که ملهم از آرامی هستند از همین تاریخ تا دوره میلاد یعنی حدوداً در عرض ۴۰۰-۵۰۰ سال بعد تشکیل می‌یابد. عربی حتی بعد از مرحله شکل‌گیری اش اصولاً به شبه جزیره عربستان و جنوب بین النهرین محدود بوده است. بعد از حدود ۱۲۰۰ سال و با گسترش اسلام است که عربی در ماورالنهر و تا حدودی ایران تازه مسلمان، بیشتر توسعه می‌یابد.

اما دیگر نوشتارهای خطی و «پیشا الفبایی» مانند هیروگلیف‌ها و خطوط میخی که توان همگامی با این تحولات را دارا نبودند بعد از سقوط دولت‌های مصر، بابل، آشور، اورارتو و سپس هخامنشی بتدریج از بین رفتند.

طبیعتاً در این دوره هنوز از زبان و فرهنگ ترکی در منطقه مورد بحث ما اثر چندانی نیست. اصولاً بعد از اسلام است که قبایل ترک زبان از آسیای میانه و تا حد بسیار کمی شمال قفقاز به ایران نفوذ می‌کنند تا اینکه با غزنویان و سلجوقیان کوچ‌های مستمر و پر جمعیت قبایل ترک شروع شده برای چهار تا پنج قرن ادامه می‌یابد.

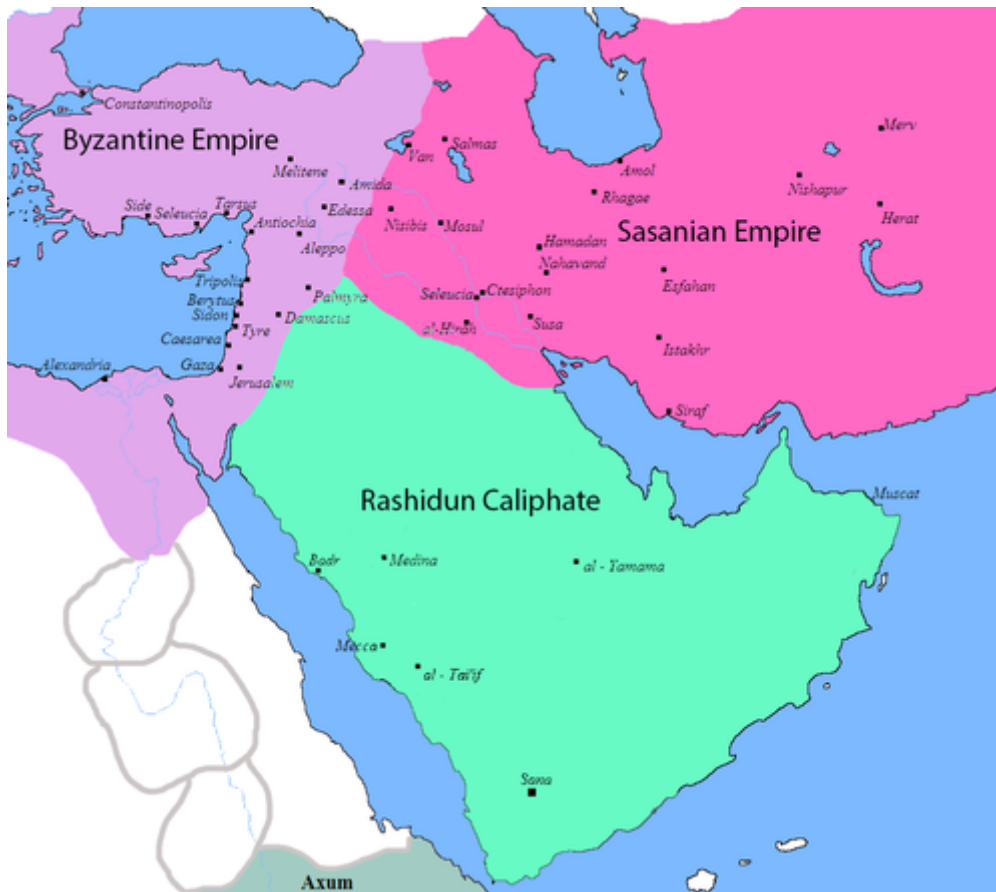
زبان و الفبای ارمنی و گرجی هم که الفبای «واقعی» هستند، حدوداً هزار سال بعد، تقریباً در همین دوره یعنی قرن پنجم میلادی ایجاد می‌شوند.

۶۰۰-۵۰۰ سال قبل از میلاد در واقع دوره وفور و رقابت نوشتارها و الفباها بود. بغیر از آنهایی که در بالا ذکر شد، نظام‌ها و الفبای مختلفی در نقاط مختلف این منطقه از جمله غرب اروپا (اسپانیای کنونی)، شمال آفریقا و حتی دولت‌شهرهای کوچک آناتولی و یا جزیره قبرس بوجود آمدند ولی بعد از چند قرن از بین رفتند. بعضی از این نوشتارها و خط‌ها حتی رمز گشایی هم نشده‌اند و کسی نمی‌داند در آثار مکتوب آن‌ها چه چیزی نوشته شده است.

خود سنگ نوشته میخی بیستون را یک افسر بریتانیایی بنام هنری راولینسون که بین سال‌های ۱۸۳۴ و ۱۸۴۷ در خدمت ارتش ایران بود بطور کامل نسخه برداری و سپس شروع به رمز گشایی کرد. این اولین رمز گشایی آثار تاریخی با خط میخی بود که بعداً از سوی دانشمندان دیگر ادامه یافت.

تا ظهور اسلام

در اواخر هخامنشیان، فیلیپ مقدونی و بخصوص پسرش اسکندر حاکمیت بر یونان و سپس سرتاسر آناتولی را از آن خود کردند. اسکندر ایران هخامنشی را که بزرگ‌ترین امپراتوری جهان آن دوره بود شکست داد. بدنبال مرگ اسکندر که تا آسیای میانه هم پیش رفته بود، حکومت گسترده او بین ساتراپ‌ها و یا استاندارانش تقسیم شد. در نتیجه تکه پاره شدن امپراتوری، طبیعی بود که دقت اصلی حکومت



نقشه خلافت مسلمانان، امپراتوری ساسانی و امپراتوری روم شرقی پیش از آغاز جنگ

مقدونی-یونانی به غرب بود: به آناتولی و بین النهرین و بویژه یونان و مصر - و کمتر به شرق، از جمله آسیای میانه و ایران.

این وضع در سال ۳۰۰ قبل از میلاد بود که تقریباً صد سال طول کشید تا اینکه مدت کوتاهی قبل از میلاد، در غرب، ایتالیای امروزه، امپراتوری جدید روم ایجاد شد که در مدت کوتاهی تبدیل به بزرگ‌ترین امپراتوری جدید دنیا گشت. در دوره میلاد مسیح، نقطه عطف تقویم میلادی، امپراتوری روم همه سواحل مدیترانه، بخش بزرگ آناتولی، بالکان، اروپای غربی و شمال آفریقا را گرفته بود.

در سال ۳۶۲ بعد از میلاد امپراتوری روم به اوج قدرت خود رسیده بود. زبان مشترک و رسمی امپراتوری لاتین بود که بعداً بصورت ایتالیایی و فرانسه

در آمد و زبان‌های همسایه نزدیک و بخصوص اسپانیایی، پرتغالی و رمانیایی را تحت تاثیر مستقیم خود قرار داد. در مناطق گوناگون به نسبتی که هر زبان خود رشد کرده بود، زبان‌های محلی نیز بکار برده می‌شد. این زبان‌ها اغلب هنوز بصورت گویش‌های قبیله‌ای بودند و آثار نوشتاری چندانی نداشتند - با یک استثنای بزرگ: در ۷۰۰-۸۰۰ سال پیش از آن یونانی به زبانی کامل و فراگیر تبدیل شده و از نظر فرهنگ و سنت غنی فلسفه، علم، سیاست، حقوق، معماری و مجسمه سازی با خود روم هم‌اوردی می‌کرد.

فرهنگ و زبان دو گانه روم و یونان تا امروز رگه اصلی فرهنگ و تمدن اروپایی و غربی را تشکیل می‌دهد. هم‌زمان، آنچه که به فرهنگ و تمدن سرتاسر روم و بخصوص بخش اروپایی و آناتولی آن تاثیر مستقیم و متحد کننده‌ای کرد، گسترش دین مسیحیت بود. تا ظهور دین اسلام و توسعه آن در شرق ما حدوداً ۳۰۰ سال مانده بود.

ایران بدنیال دوره بحرانی لشکرکشی اسکندر، ساتراپ‌ها و سلوکیان و دولت بومی‌تر اشکانیان (پارت‌ها) از فرهنگ و زبان یونانی تاثیر بسیاری پذیرفت. «اسکندرنامه» معروف نظامی گنجوی و داستان‌ها و اشعار مردمی نشان دهنده آمیزش فرهنگ ایرانی و یونانی است. اما ایران در نهایت به «اصلیت شرقی» و ایرانی خود باز گشت. امپراتوری جدید ایران یعنی ساسانیان اگر چه به اندازه هخامنشیان قدرتمند نبود، اما پیش کسوت هخامنشی خود را همچون نمونه قدرت، عظمت و دولتداری خود می‌دید.

در چند سده پیش از اسلام، به غیر از روم و ایران که بازیگران اصلی صحنه بودند، از نظر دولتداری، شاهد ظهور دولت‌های کوچکی از قبیل ارمنستان و ایریا (گرجستان کنونی) نیز هستیم. این دو دولت که میان دو امپراتوری روم و ایران «گیر کرده بودند»، در واقع با تصمیم قبول مسیحیت، عملاً به سوی امپراتوری روم گذشته و با وجود اختلافات دیگر، خود را تحت حمایت آن‌ها قرار دادند. طبق بعضی روایات پادشاهان ارمنی که خود از تبار اشکانی بودند، سقوط دولت اشکانیان بدست ساسانیان را قبول نکرده در روبرویی با ساسانیان که آیین زرتشتی را «دین رسمی» ایران اعلام نمودند، متحد روم شدند (مک اودی، ص ۱۰۲). اما نمی‌توان شک کرد که قبول مسیحیت هم در این جانبگیری سهیم بوده است.

در جنوب یعنی شبه جزیره عربستان تقریباً ۳۰۰ سال پیش از ظهور اسلام هنوز شاهد ساختار پیشرفته‌ای از دولتداری و سازمان اجتماعی مشابه با بین النهرین، ایران و یا روم نیستیم اما زبان عربی مراحل شکل گیری و انسجام خود را که در قرن ششم میلادی شروع شده بود تا درجه معینی به سر رسانیده بود. روند تحکیم و گسترش «عربی کلاسیک» با ظهور و گسترش اسلام تحقق خواهد یافت.

در مقیاسی دیگر و با تعداد بمراتب بیشتری از جمعیت، وضع کم و بیش مشابهی در اروپای خارج از امپراتوری روم وجود داشت. از فین‌ها و ژرمن‌ها گرفته تا کلت‌ها و گوت‌ها قبایل و طوایف بیشتر هند و اروپایی زبان مرتباً در حال کوچ، اسکان، درگیری و آمیزش با همدیگر بودند. هنوز خبری از قومیت و یا زبان آلمانی و یا بریتانیایی، روسی و یا فرانسوی نبود. مثلاً اقوام رنگارنگ ژرمن مانند آنگل‌ها، ساکسون‌ها، آلمان‌ها، تورینگ‌ها و غیره گاه با همدیگر و گاه بر ضد همدیگر اتحادیه‌های قومی و قبیله‌ای خود را می‌ساختند. بغیر از تحول و تشکل تدریجی زبان و فرهنگ آلمانی از بین این فراز و نشیب‌های قومی و جمعیتی، اقوام ژرمنی آنگل، ساکسون و یوت در قرن‌های بعدی به جزایر بریتانیا تاخته در آنجا با اختلاط با پیکت‌ها، برتون‌ها و ایریش‌های بومی بتدریج زبان انگلیسی و فرهنگ جدید انگلیسی را ایجاد کردند که امروزه «آنگلو ساکسون» نام گرفته است. فرانک‌ها هم به نوبه خود قرار بود در آمیزش و روبرویی با دیگر اقوام، قومیت خود را ایجاد کنند که بعد از امپراتوری فرانک‌ها به دو دسته بزرگ فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها تقسیم شد. بین بسیاری قبایل دیگر، از جمله بین اسلاوها تفکیک و تمایزی بعنوان روس‌ها و له‌ها و چک‌ها نشده بود و مردم مناطق سواحل دریای بالتیک (استونی، لیتوانی و لتونی امروز) بصورت قبایلی مختلط زندگی می‌کردند.

برای شکل‌گیری بسیاری از زبان‌هایی که امروز می‌شناسیم، اقل ۵۰۰-۶۰۰ سال دیگر لازم بود.

دو استثنای مهم اروپایی، زبان‌های یونانی و لاتین بودند.

این وضع در امپراتوری روم هم که مرکب از اقوام و ملل گوناگون و رنگارنگی بود ظاهراً فرق چندانی نمی‌کرد. اما در حیطه حاکمیت روم روند استحاله و شکل‌گیری قومی، زبانی و فرهنگی-اجتماعی طبیعتاً منظم‌تر و سریع‌تر از مناطق حاشیه‌ای در جریان بود.

بیرون از مرزهای امپراتوری روم مهم‌ترین واقعه سال‌های ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلادی شروع کوچ، حملات، اسکان و آمیزش قبایل هون از شرق به غرب بود. ماهیت قومی و زبانی هون‌ها مانند اکثر اتحادیه‌های قبیله‌ای قبل و بعد از آن‌ها مخلوط بوده است. بعضی از مورخین آن‌ها را نزدیک به قبایل ترک دوره‌های بعدی می‌دانند. در اینکه هون‌ها هم از مناطق کوهستان آلتای در چین و مغولستان برخاسته‌اند شکی نیست اما این منطقه موطن اقوام و زبانهای گوناگون از جمله آلتایی و در عین حال هند و اروپایی هم بوده است. اما نمی‌توان شک کرد که اگر هم قبایل هون مخلوط بوده و هرچه به غرب کوچ کرده‌اند مخلوط‌تر هم شده‌اند، اما اجداد ترک‌هایی که از این به بعد در صحنه تاریخ خواهیم دید جزو آن‌ها و یا همراه با آنان بوده‌اند.

در حوالی سال ۳۵۰ م شاخه جنوبی هون‌ها بنام «هون‌های سفید» و یا هیتالیان بخش اعظم فرارود (ماورالنهر) شامل سغد، باختر و خوارزم را از دست ایرانیان ساسانی گرفتند. از آن به بعد بود که ترکیب قومی و زبانی فرارود تغییر یافت و با کوچ‌های بعدی و مستمر قبایل ترک از قرن هفتم به بعد، زبان و فرهنگ ترکی در این منطقه صاحب مقام برتری گشت.

شاخه غربی هون‌ها در جریان کوچ چند قرن خود به سوی اروپا، در این مقطع تاریخی موفقیت مشابهی نداشت اما به کوچ و روبرویی‌ها، اسکان و آمیزش‌های خود ادامه می‌داد. در همین دوره بود که آلان‌ها و دیگر قبایل هند و اروپایی که در استپ‌های اوراسیا در شمال خزر بودند تحت فشار هون‌ها هر چه بیشتر رو بسوی غرب گذاشتند.

بلغارهای اوراسیا هم اتحادیه قبیله‌ای بودند که گفته می‌شود با هون‌ها مرتبط بودند و اقل بخشی از آن‌ها با اجداد قبایل ترک هم تبار محسوب می‌شوند. بخش مهمی از آن‌ها که مانند هون‌ها به غرب کوچ می‌کردند در بالکان، کم و بیش بلغارستان کنونی، اقامت گزیدند و با اسلاوهای محلی کاملاً امتزاج یافتند. قومیت و زبان آن‌ها در اوراسیا هرچه بود، آن‌ها امروزه از نظر زبان، فرهنگ و تبار با مردم اسلاو بالکان آمیخته شده‌اند.

اوستروگوت‌ها هم بخشی از این سرزمین را که تا دریای بالتیک ادامه داشت در دست خود داشتند و نوعی امپراتوری قبیله‌ای ایجاد کرده بودند.

اما در «شمال آرام» تحولاتی که اهمیت دارد این بود که اسلاوها سلطه خود را گسترش دادند و در مقابل، بالت‌ها ناچار به عقب نشینی در مقابل اسلاوها گشتند. مشابه این روند با فین‌ها اتفاق افتاد که لاپ‌ها را کنار زدند و هرچه بیشتر به سمت قطب شمال راندند و در نتیجه، زبان آن‌ها، هم تضعیف شد و هم تحت تاثیر شدید زبان در حال انسجام فین‌ها (فنلاندی) قرار گرفت.

از قرن چهارم تا ظهور اسلام در اواسط قرن هفتم میلادی حوادث مهمی اتفاق افتاد که شاید در راس آن بتوان از سقوط امپراتوری روم نام برد که در درجه اول زیر فشار حملات، غارت، و در عین حال آمیزش قبایل بدوی («بربر») ژرمن، گوت، واندال، هون و دیگر دسته‌های قبیله‌ای انجام گرفت. مورخین هنوز هم در این باره بحث می‌کنند که چگونه شد که وقتی قبایل بدوی به گال‌ها در فرانسه کنونی حمله کردند و یا خود روم را غارت و ویران نمودند، ارتش امپراتوری روم که زمانی لرزه بر اندام همه مردم منطقه می‌افکند قادر به هیچ گونه عملیات موثر دفاعی نشد.

در نتیجه سقوط امپراتوری روم این امپراتوری «به سوی شرق عقب نشست.» جانشین امپراتوری «روم غربی» بیزانس («روم شرقی») بود که ابتدا یونان، ایتالیا و بخش اعظم آناتولی را دربر می‌گرفت اما بتدریج در یونان و آناتولی خلاصه شد. پایتخت بیزانس، قسطنطنیه بود.

ایران ساسانی با بیزانس، همسایه و در عین حال درگیر بود. قبایل بدوی شمال، شرق و غرب هنوز برای هر دو امپراتوری «درد سر»های زیادی ایجاد می‌کردند و در رویارویی دو طرف‌گانه به این و گاه به دیگری کمک می‌نمودند.

ایران به غیر از بیزانس با دو چالش دیگر روبرو بود: اولاً از طرف اقوام ترک از شمال شرق یعنی آسیای مرکزی که از هر ضعف دولت ساسانی برای نفوذ و مهاجرت استفاده می‌کردند و ثانیاً از سوی نیروی جدیدی از جنوب یعنی اعراب که زیر بیرق اسلام قصد داشتند تمام خاورمیانه، آفریقای شمالی و آناتولی را تصرف کنند.

بین سال‌های ۶۳۳ و ۶۵۴ ایران ساسانی تحت تصرف حاکمیت خلفای اسلامی درآمد. در تاریخ ایران فصل جدیدی شروع شده بود که مستقیماً به زبان و فرهنگ این سرزمین هم تأثیر عمیقی می‌گذاشت.

اما تصرف تمام آناتولی یعنی باقیمانده امپراتوری روم شرقی نصیب اعراب نشد. این کار را تقریباً هزار سال بعد ترکان عثمانی با فتح قسطنطنیه عملی کردند که نامش بعد از آن «استانبول» شد.

در زمینه زبان، نتیجه این دو روند در ایران یعنی حمله اعراب و مهاجرت‌های ترکان، از سویی قبول اسلام و خط عربی با اصلاحات فارسی و نفوذ چشمگیر زبان عربی به فارسی و از سوی دیگر حاکمیت قبایل ترک زبان از قبیل غزنویان و سلجوقیان، دگرگشت زبان اکثریت مردم آذربایجان و طبیعتاً آناتولی و همچنین نفوذ معین زبان و فرهنگ ترکی در ایران بود که البته در مقایسه با نفوذ عربی چیزی جزئی می‌نمود ولی بهر حال قابل توجه بود.

زبان‌های سه‌گانه شرق مسلمان

در بسیاری کتاب‌های تاریخ و تذکره‌ها، سه زبان اصلی دنیای اسلام یعنی عربی، فارسی و ترکی را «السنه ثلاثه» یعنی زبان‌های سه‌گانه نامیده‌اند. بعد از اسلام این سه زبان و فرهنگ بقدری با هم آمیختند که امروزه تفکیک آن‌ها غیر ممکن است.

ما بطور خلاصه به سرگذشت هر کدام از این زبان‌ها و مناسبات متقابل آن‌ها بعد از ظهور اسلام اشاره خواهیم کرد.

اواخر ساسانیان و اوایل حمله اعراب کدام زبان‌ها در ایران تکلم می‌شد؟

روزبه پوردادویه معروف به ابن مقفع، متفکر بزرگ ایرانی قرن دوم هجری (هشتم میلادی) و از چهره‌های برجسته نثر عربی که آثار مهمی مانند کلیله و دمنه را از فارسی میانه به عربی ترجمه کرد، می‌گوید که در ایران آن دوره پنج زبان مورد استفاده مردم بود: پهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی. به گفته او پهلوی زبان اصفهان، همدان، نهاوند و آذربایجان است. دری زبان دولت و دیوان مثلاً در تیسفون (یکی از پایتخت‌های ایران باستان) است. پارسی زبان فارس و موبدان زرتشتی است. خوزی زبان خوزستان است (که احتمالاً همان باقیمانده زبان مرده ایلامی باشد) و پادشاهان در محافل خصوصی به آن سخن می‌گفته‌اند و بالاخره سریانی همان آرامی است (لازار ۱۹۹۳).

وقتی ایران به تصرف اعراب درآمد، از نظر زبان، دو زبان غیر ایرانی (یعنی خارج از گروه زبان‌های هند و اروپایی) که تا آن موقع کم و بیش در مناطق حاشیه و یا بیرون ایران بودند مانند دو سیل پر قدرت و مستمر در سرزمین ساسانیان جاری گشتند:

(۱) عربی از جنوب و غرب، یعنی بصره و تیسفون، یعنی میانروان (بین النهرین) و

(۲) ترکی از فرارود (ماورالنهر)، سغد و خوارزم.

اما تأثیر این دو زبان به همان مناطق حاشیه‌ای محدود نماند. بعد از چند قرن، در زمان سلجوقیان، خط، واژگان و اصطلاحات عربی، فارسی معاصر را چه در سطح کتبی و چه حتی شفاهی از بغداد تا ولایت سغد در آسیای میانه فراگرفته بود. از سوی دیگر ترکی در دربارهای خلفای عرب عملاً تبدیل به زبان نخست لشکریان شده بود و از دوره غزنویان و سلجوقیان به بعد حتی زبان پادشاهان و شاهزادگان ایران هم بود.

از دو سه قرن بعد از اسلام تا تخمیناً ۸۰۰ سال بعد، زبان و فرهنگ فارسی با دو زبان دیگر شرق مسلمان یعنی عربی و تا حدی ترکی طوری عجیب شد که در زمان صفویان دیگر سرگذشت ایران و زبان فارسی را ممکن نبود بدون در نظر گرفتن تأثیر این دو عامل مهم زبانی و سیاسی به درستی درک نمود - دو سیل زبانی و فرهنگی عربی و بعد از مدتی ترکی که ظهور اسلام در سرزمین ایران تاریخی

بوجود آورد.

از نقطه نظر ایران، تصرف امپراتوری ساسانی در سال ۶۳۳ با فتح تیسفون، پایتخت امپراتوری آغاز شد. در کمی بیشتر از ۳۰ سال بعد، با تصرف خراسان و فرارود (ماورا النهر) تقریباً همه امپراتوری ساسانی زیر حاکمیت خلافت اسلامی قرار گرفته بود. روند اسلام آوردن ایرانیان و تأثیر قدرتمند زبان و فرهنگ عربی بر ایران شروع شده بود.

مدتی بعد، ابتدا بتدریج و آنگاه به شدتی مستمر، سیل دومی، این بار از فرارود برخاست - این بار نه به دست اعراب و نه با پیام دینی دیگر و نوین.

بعد از تصرف ایران از سوی اعراب در طرف غرب، درو پیکر آسیای میانه در جانب شرق هم باز شد؛ هم برای ترک‌ها که به تدریج بسوی خراسان روان شتوند و هم اعراب و بخصوص ایرانیان تازه مسلمان که ترک‌ها را به اسلام جلب کنند. ترکی شدن زبان سمرقند و خوارزم هم همان وقت بصورتی جدی شروع شد. اما سیل اصلی نفوذ و مهاجرت ترکان به ایران و آناتولی قرار بود ۳۰۰-۴۰۰ سال بعد، یعنی همزمان با غزنویان و سلجوقیان شروع شود.

گروه بزرگی از قبایل صحراگرد و دام پرور ترک آسیای میانه که تا آن وقت از شمال خزر بسوی غرب در حال مهاجرت بودند، این بار با فروپاشی امپراتوری ساسانی به راحتی از آسیای میانه بطرف خراسان و مابقی ایران روان شد. کوچ اصلی آنان از قرن دهم و یازدهم شروع شد و تقریباً ۵۰۰ سال طول کشید. نام آن‌ها «اوغوز» و یا به عربی «غزها» بود. معروف‌ترین شاخه اوغوزها سلجوقیان بودند که برخلاف اکثر ترکان مهاجر دیگر، مسلمان شده بودند و اتفاقاً اغلب به تشویق متصوفین ایرانی به اسلام می‌گرویدند.

آن‌ها برای گوسفندان خود مراتع سبز جدیدی جستجو می‌کردند و در عین حال آماده بودند برای غنایم جنگی به هر طرف که دست داد حمله کنند - همچون سرباز و یا امیر و اگر شد، حتی سلطان. آن‌ها بخصوص می‌خواستند برای جهاد و کسب غنیمت و قدرت به کشورهای غیر مسلمان و به ویژه بیزانس ثروتمند حمله ور شوند.

قرار بود این دو سیل نظامی، فرهنگی و زبانی که‌گاه برای جامعه یکجا نشین ایرانی بسیار دردناک هم بود، سرنوشت منطقه را بزودی تماماً زیر و رو کند. اما این سکه مانند همیشه دور و داشت.

نفوذ زبان و فرهنگ عربی بعد از یکی دو قرن، زبان و فرهنگ فارسی ایران را غنی‌تر کرده تبدیل به زبان، فرهنگ، هنر و ادب مورد احترام تمام شرق مسلمان نمود: از کاشغر و سمرقند تا قونیه و قاهره. در دهلی و قسطنطنیه شاعران و سلاطین به این «فارسی نو» شعر می‌گفتند، بهترین حافظ‌شناسان از بوسنی برمی‌خاستند و دبیرتر، در بلاد فرنگ، ریاضیات خوارزمی، فلسفه رازی و طب ابن سینا را درس می‌دادند.

از سوی دیگر در کشوری که حاکمیت ملی خود را با زوال ساسانیان از دست داده بود، حکومت و فتوحات ترکان، «ایرانیت» را بتدریج به ایرانیان باز گرداند و زمینه را برای ابتدای ایران معاصر که با صفویان شروع شد، مهیا نمود. صدارت، منشی‌گری و مدیریت دیوان با ایرانیان بود. در مقایسه با سلاطین و لشکریان ترک، ایرانیان بومی تجربه بیشتری در دولرداری داشتند. اما دولت در درجه اول به سلطان قدر قدرت، لشکر و نظام متکی بود. این هم مهارت و تخصص ترک‌ها بود. بدون حفظ نظام و دولت، بعید بود آن مدیریت ایرانی هم مثمر ثمر باشد.

خود ترکان که در راه آناتولی و قفقاز بیش از همه در آذربایجان جمع شده بودند زبان این خطه را ترکی کردند اما خودشان ایرانی شدند. در مقابل ترکان عثمانی در غرب و اوزبکان در شرق، شاید آن‌ها حتی ایرانی‌تر از دیگر ایرانیان هم شدند.

خویشاوندان و هم قوم همان قبایل ترک که از ایران گذشته به بیزانس هجوم برده بودند در آنجا به تنهائی و بدون اعراب دو سیل دیگر به راه انداختند: آن‌ها هم دین و هم زبان اکثریت بیزانس، جانشین و ادامه دهنده امپراتوری روم و مرکز مسیحیت شرقی ارتدکس را عوض کرده امپراتوری عثمانی را بنا نهادند که ۶۰۰ سال پا بر جا بود تا اینکه در قرن بیستم همچون آخرین امپراتوری بزرگ اسلامی به تاریخ پیوست.

سرگذشت فارسی

هنگام تصرف ایران از سوی اعراب، فارسی در مرحله «میانه» خود بود. معمولاً می‌گویند فارسی «معاصر» و یا «نو» بعد از قبول اسلام شروع شده است. طبیعتاً نفوذ خط، واژگان و اصطلاحات عربی و اسلامی هم جزو ویژگی‌های فارسی معاصر به حساب می‌آید.

اما قبل از اینکه به فارسی معاصر بپردازیم، نگاه دیگری به فارسی میانه بکنیم - یعنی همان فارسی که هنگام ظهور اسلام در ایران رایج بود.

اگر از فاصله دور تری نگاه کنیم، شاید بتوان کلا «زبان‌های ایرانی میانه» را به دو و یا سه شاخه اصلی تقسیم کرد.

(الف) شاخه جنوبی و غربی که همان فارسی میانه است که زیر شاخه‌های اصلی‌اش عبارت از پهلوی و پارسی (اشکانی) است. بنظر برخی مورخین و زبان‌شناسان (پری ۲۰۱۲، لازار ۱۹۹۳) این دو گونه متقابلاً قابل فهم بوده‌اند. اما پارسی بزودی در فارسی مستحیل می‌شود و در زمان ظهور اسلام حتی در شرق ایران و مناطق آسیای میانه هم عملاً اثری از آن نمی‌ماند. (ب) زبان‌های شرقی ایرانی عبارت از خوارزمی، سغدی (که بعداً از بین می‌رود و امروزه فقط یغناپی در تاجیکستان باقیمانده کوچکی از آن است)، زبان سکایی (عبارت از ختنی و تومشقی)، و زبان قبایل اسکیت و سارماتی که زبان اوستی در شرق دریای سیاه باقیمانده آن است و (ج) احتمالاً ارمنی. در این مورد همه اتفاق نظر ندارند. بعضی‌ها تاریخ جدایی روشن‌تر ارمنی باستان از زبان‌های ایرانی را مربوط به دوره فارسی باستان می‌دانند و برخی دیگر بر آن‌اند که ارمنی در گروه زبان‌های هند و ایرانی زیر گروهی مستقل و مخصوص به خود است. آنچه که مورد قبول اکثریت بنظر می‌رسد (جاکالون ۱۹۹۸) این است که بعد از هخامنشیان (حدوداً صد سال قبل از میلاد در دوره اشکانیان، پارسی‌ها) اولین دولتداری آرامنه بین ایران اشکانی و بیزانس بوده و مدت کوتاهی بعد اکثر آرامنه مسیحی شده‌اند. در این دوره پادشاهی کوچک ارمنستان از نظر سیاسی در کشاکش ایران و بیزانس قرار داشت، اما با شکست اشکانیان بدست ساسانیان و رسمیت یافتن آیین زرتشتی در ایران بعنوان «دین رسمی و دولتی»، تمایل آرامنه بیشتر به سود بیزانس تغییر یافته و همین روند در تحول و تکامل زبان و خط ارمنی که در همین دوره به وجود آمده هم تاثیر مهمی داشته است. جالب است که این زبان ارمنی کلاسیک از همان دوره اشکانیان که تحت تاثیر فارسی میانه قرار می‌گیرد تا قرن نوزدهم اساساً «زبان کلیسا» بوده و برای مردم عادی سخت فهم به حساب می‌آمده است. ارمنی معاصر در قرن نوزدهم بر اساس زبان مردم ایروان تکوین می‌شود. در دوره فارسی میانه یعنی مدت زمان هزارساله بین هخامنشیان و اسلام در سرزمین‌های ایران کدام زبان‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت؟

بنظر ریچارد فرای باید دید در هر مرحله معین کدام گونه کدام زبان در کجا و کدام سطح رایج بوده است. او از این گونه‌ها صحبت می‌کند: (۱) زبان «رسمی» نوشتاری، (۲) زبان «رسمی» گویشی، (۳) زبان دینی، (۴) لهجه‌های محلی. و (۵) زبان تجارت.

فرای برای شهرها و مناطق زیرین شرق ایران از این زبان‌ها نام می‌برد:

سمرقند و بخارا: (۱) سغدی، (۲) اوستایی برای زرتشتیان، آسوری برای مسیحیان، اشکانیان و مانویان، (۴) لهجه‌های سغدی و (۵) سغدی و فارسی.

در باختر (بلخ): (۱) فارسی، (۲) فارسی، (۳) اوستایی برای زرتشتیان، سانسکریت و پراکریت برای بودائی‌ها، (۴) لهجه‌های باختری-بلخی و (۵) فارسی.

در خوارزم: (۱) ایرانی خوارزمی، (۲) ایرانی خوارزمی، (۳) اوستایی برای زرتشتیان و آسوری برای مسیحیان، (۴) لهجه‌های خوارزمی و (۵) خوارزمی و سغدی.

در مناطق دیگر ایران مانند سیستان، بلوچستان، مدائن و همدان، ماد بزرگ و ماد کوچک یعنی آتروپاتن هم وضع مشابهی موجود بود (آتروپاتن نام قدیمی آذربایجان است که با تکیه به نام ساتراپ این استان بعد از حمله اسکندر رایج شد). در این مناطق غربی، مرکزی و شمالی ایران آنچه که با شرق ایران فرق بزرگتری داشت زبان گفتاری و یا محاوره‌ای و محلی - منطقه‌ای و شاید هم تا حدی زبان دینی بود و گرنه زبان مشترک باز فارسی میانه (به عبارتی دیگر پهلوی) بود - چه به شکل قدیمی‌تر آن یعنی پارسی میانه و چه به صورت جدید ترش یعنی فارسی میانه.

تا ۲۰۰ سال بعد از میلاد زبان پهلوی پارسی (و یا پهلوی اشکانی و یا پهلوی غربی و شمالی) با لهجه‌های گوناگونش از بیستون تا فرارود زبان مشترک نوشتاری و گفتاری ایران بود. اما در هر منطقه هر کس گونه زبان خود را بکار می‌برد مانند فارسی در فارس و همدان و سیستان و هرات، خوارزمی در جنوب دریاچه آرال، و در شمال و غرب آذری تاتی و تالشی و کردی یعنی گونه‌های تاریخی این گویش‌های غربی ایرانی. حتی ایلامی تا دو سه قرن پیش از میلاد در نقاط پراکنده‌ای از خوزستان به حیات خود ادامه داده است. در بعضی جاها نیز ارمنی و زبان‌های سامی مانند آرامی آسوری و عربی تکلم می‌شده است.

تا ظهور اسلام در قرن هفتم، فارسی از فارس و خوزستان به سیستان، خراسان و فرارود هم گسترش یافته تبدیل به زبان رسمی نوشتاری و گفتاری مناطق پارسی زبان شده بود. پارسی که بسیاری از واژگانش وارد فارسی شده بود، بتدریج جای خود را به فارسی مشترک ایران یعنی فارسی میانه داده بود و لهجه‌های پارسی دیگر فقط در روستاهای شمال، غرب و شرق ایران رایج بود. در غرب، شمال و شمال غربی ایران یعنی ماد و آتروپاتن (پارشاظر ۲۰۱۱) نیز فارسی میانه زبان مشترک و رسمی به شمار می‌رفت، اما گونه‌های محلی مانند آذری نیز بین مردم رایج بود.

فقط تعداد محدودی از این لهجه‌ها و زبان‌های ایرانی (مانند سغدی) آثار مکتوب از خود بجا گذاشته‌اند. از اکثر آن‌ها اثر نوشتاری چندانی باقی نمانده و فقط واژه‌ها، اشعار علیحده و یا ذکر نام آن‌ها در آثار ثانوی است که گاه ما را بیاد این زبان‌ها و یا لهجه‌ها می‌اندازد (مانند آذری) در حالیکه بعضی‌های دیگر کاملاً از بین رفته‌اند (مانند خوارزمی ایرانی)، یا اینکه آثاری جزئی از آن‌ها بجا مانده (مانند شغنانی) و یا

گونه هائی هستند که اولین آثار مکتوب و ذکر نامشان جدیدتر است و به چند قرن پس از اسلام مربوط می‌شود (مانند کردی). این، چیز عجیبی نیست چرا که در گذشته اصولاً تالیف و انتشار کتاب بسیار محدود بوده و ثانیاً زبان اصلی تالیف، گونه معیار و یا مشترک زبان و یا زبان‌های یک کشور بوده (و هنوز هم چنین هست) و نه گونه‌های محلی و محاوره ای آن. از این جهت است که مثلاً اولین آثار پشته در قرن هفدهم تالیف می‌شوند و یا تا قرن بیستم به اثری مکتوب به تاتی و یا گیلکی بر نمی‌خوریم.

همین فارسی مخلوط با عناصر پارتی و دیگر عناصر زبان‌های محلی ایرانی است که تبدیل به زبان رسمی نوشتاری و گفتاری ایران در دوره «فارسی میانه» شده و بعدها در دوره اسلام نام فارسی «دری» گرفته است.

همین فارسی بود که اعراب برای تماس با ایرانیان بکار می‌گرفتند و همین فارسی بود که ضمن اختلاط با واژگان عربی و تاثیر پذیری از فرهنگ اسلامی بزودی تبدیل به فارسی معاصر شد.

فارسی بعد از اسلام



گستره خلافت عباسیان در ۸۵۰ میلادی

هنگامی که ایران و روم به جنگ و نزاع‌های بی‌نتیجه و پر خرج خود ادامه می‌دادند در شبه جزیره عربستان دین جدیدی در حال شکل‌گیری بود که قرار بود بزودی همه منطقه شرقی نقشه ما را فراگیرد. از نظر نظامی عرب‌ها بازیگری جدی بنظر نمی‌رسیدند و شاید هم ایرانیان و رومیان بهمین جهت آن‌ها را جدی نگرفتند.

بزودی لشکر عربی اسلام مواضع روم و ایران را در فلسطین، بین النهرین، شام و مصر شکست داد. نیروهای هراکلیوس، قیصر بیزانس، به آناتولی عقب نشینی کردند.

احتمالاً هراکلیوس افسوس می‌خورد که شهرهایی که از ایرانیان گرفته بود به دست اعراب افتاده است اما ایرانیان در وضع بدتری نسبت به رومیان قرار داشتند.

تا سال ۶۵۱، اعراب، ولایت مرو واقع در خراسان را هم گرفتند و بجز چند استثناء مانند طبرستان بین کوه‌های البرز و دریای خزر و یا نقاط حاشیه‌ای امپراتوری در شرق و شمال غرب، ایران ساسانی را به تبعیت خلافت اسلامی در آوردند. تا صد سال بعد این مناطق و در عین حال بخش‌های وسیع‌تری در قفقاز، هند، آسیای میانه، آفریقای شمالی و شرقی نیز به تصرف اعراب در آمد و اکثر مردم آن بتدریج مسلمان شد. این در عین حال پایان دست اندازی‌های آن‌ها در حاشیه‌های شمال خزر بود که دولت منسجم و قدرتمندی نداشتند و فقط به حمله و غارت متکی بودند.

امپراتوری جدید و پهناور اسلامی-عربی در عین حال که پایان حاکمیت ملی و یا منطقه‌ای دولت‌های پیشماری بود، از نظر باورهای دینی، فرهنگ، زبان و خط کتابت این کشورها عامل قدرتمند و متحد کننده‌ای هم بود.

در رابطه با دوره بلافاصله پس از اسلام، شاهرخ مسکوب از «اقلا دو قرن بهت و کرختی و بیحالی روانی» ایرانیان سخن می‌گوید (مسکوب، ص ۱۵). بنا به بعضی منابع، از سال ۶۵۰ تا حدود دویست سال بعد چیزی به فارسی نوشته نشد. البته مغان و موبدان زرتشتی، هنگامی که دور برگشته و دور اسلام شده بود، خود را به کنج خلوت کشیده می‌نوشتند. ولی آن‌ها هنوز آثار مربوط به آیین زرتشتی را آن هم به فارسی میانه یعنی همان گونه‌ای که به «پهلوی» معروف شده بود می‌نوشتند اگر چه احتمالاً خواننده چندان نداشتند.

این دوره «کرختی» در عین جنگ، بی‌ثباتی و از دست رفتن حاکمیت ملی و عظمت ساسانی و با وجود رسمیت یافتن عربی، دوره جا افتادن و تشکل فارسی معاصر و یا «فارسی نو» هم بود که امروزه زبان معیار («استاندارد») و مشترک ایران است. «تاریخ سیستان» می‌نویسد که اولین شعر فارسی معاصر در قرن سوم هجری (نهم میلادی) در سیستان، یعنی شرق ایران نطفه گرفت.

دویست سال بعد از تصرف ایران و دیگر مناطق مشرق زمین، در شرق و سپس مرکز ایران، امیران محلی پیدا می‌شوند که بنام خلیفه اسلام خطبه می‌خوانند و حکم می‌رانند اما در واقع اساس حکومت بومی خود را می‌گذارند. صفاریان، طاهریان، سامانیان، دیلمیان، آل بویه...

«تاریخ سیستان» می‌نویسد: وقتی یعقوب لیث منشور حکومت سیستان و بلوچستان و کابل و هرات گرفت «شعرا او را شعر گفتندی به تازی... پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیام چرا باید گفت. محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر فارسی اندر عجم او گفت» (پری ۱۹۹۳). این حدوداً سال ۲۵۰ هجری قمری یعنی سال ۸۶۵ میلادی یعنی کمی بیشتر از هزارو صد سال پیش بود.

از آن تاریخ تا بیش از هزار سال بعد، دقیق‌ترش تا اوایل قرن بیستم، فارسی نو در سرتاسر شرق مسلمان، زبان مورد احترام و مشترک علم، ادب، فرهنگ و شعر و به گفته برخی، دومین زبان مرادده در دنیای اسلام بود. تنها در قرن بیستم و بدنبال استقلال یافتن کشورهای خرد و کلان عربی و ترک زبان (جمهوری‌های مسلمان شوروی سابق، کشورهای عربی خاورمیانه و آفریقا)، رسمیت یافتن گونه‌های مختلف زبان‌های ایرانی و ترکی در کشورهای علیحده و بخصوص دو عامل دیگر: تغییرات الفبایی و املایی و همچنین باصطلاح «پاک کاری» لغوی و دستوری در هر زبان نو ملی، تاثیر و محبوبیت فارسی نسبت به پیش تنزل یافت.

اما خود همین رخشنده‌گی هزارو اندی ساله فارسی بدنبال اشغال ایران و حاکمیت زبان و فرهنگ عربی، معمای بزرگ است که بعضی دانشمندان کوشش به توضیح آن کرده‌اند.

بیشک یک عامل مهم این بوده است که فارسی حتی در دوره میانه و باستان خود به درجات گوناگون اما فزاینده تبدیل به زبان مشترک ایرانیان شده و ضمناً به تدریج ساده‌تر شده بود اگرچه بعضی زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی مناطق دیگر از بین رفتند، بعضی دیگر با برجا ماندند و یا گونه‌های جدیدی بوجود آمدند.

اگر با تحول زبان‌های باصطلاح «معیار» و مشترک دیگر مقایسه کنیم، زبان فارسی خیلی زود وارد روند «معیار گشتن» شده و مورد قبول عامه در جنوب و شرق، شمال و غرب ایران تاریخی قرار گرفته است. گونه‌های منطقه‌ای و محلی، «قریب» و جایگزین «زبان ادبی» نشده‌اند. آن‌ها تا حدی که امکانات دست داده به حیات خود ادامه داده و یا از بین رفته، جای خود را به گونه‌ها و لهجه‌ها (و یا زبان‌های) نو داده‌اند. این یک دلیل احتمالی ریشه دواندن زبان مشترک و ادبی فارسی است.

جان پری به یک دلیل دیگر اشاره می‌کند (پری، ۲۰۱۲). بنظر او بر خلاف بعضی زبان‌ها و حتی برخلاف اوستایی و یا مثلاً سانسکریت «ودیک» که زبان گروه و یا دین و آیین بخصوصی بودند، فارسی، بخصوص در دوره معاصر و نو خود زبان همه بود، از زرتشتی، مسیحی و بودایی تا مسلمان و شامان. این در عین حال لازمه یک زبان امپراتوری بشمار می‌رفت که زبان‌ها، ادیان و اقوام گوناگون را در بنیه خود داشت و نیازمند ارتباط زبانی، اجتماعی و فرهنگی با آن‌ها بود.

سوال دیگری هم هست: بجز حکومت‌های بیشتر منطقه‌ای صفاریان، طاهریان و سامانیان، اقلاً از غزنویان تا صفویان، یعنی برای مدتی نزدیک به ۵۰۰ سال، ایرانیان غالباً تحت حاکمیت حکومت‌های ترک زبان و یا مغولی بودند که هنوز کاملاً ایرانی بومی نشده بودند یعنی ریشه‌های مهاجرت قبیله‌ای آن‌ها از آسیای میانه به ایران (و سپس آناتولی) تازه و سبز بود. در این صورت گسترش زبان فارسی در این حداقل ۵۰۰ سال از آسیای میانه تا آسیای صغیر و از هند تا قفقاز و کریمه در شرایط حاکمیت ترک زبانان را چگونه می‌توان توضیح داد؟

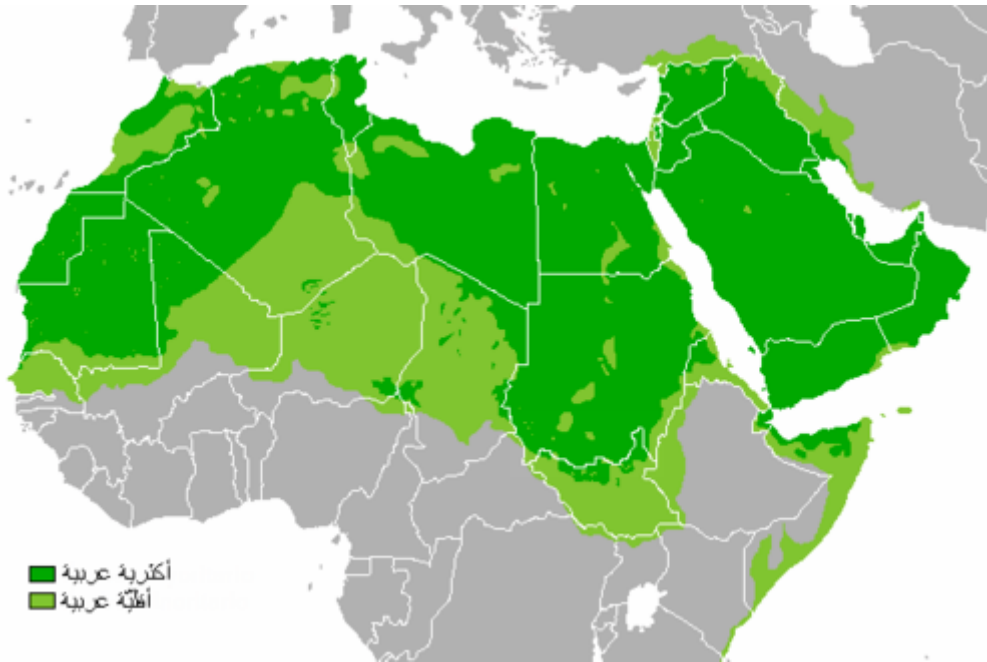
واسیلی و. بارتولد، یکی از معروف‌ترین «تورکولوگ‌های» جهان، می‌گوید قبیله‌های «بدوی» در متصرفات خود فرهنگ، دولتداری و اغلب زبان ملت مغلوب را قبول کرده رواج داده‌اند. بنظر بارتولد استحاله و قبول زبان و فرهنگ دولت و ملت مغلوب، اغلب راه ادامه نفوذ و قدرت این سلسله‌های قبیله‌ای شده و راه و روش قبایل ترک هم در کشورهایی که فتح و بر آن‌ها حکومت کرده‌اند همین بوده است (بارتولد، ص ۱۰). نمی‌توان فراموش کرد که از سلطان محمود غزنوی گرفته تا ملکشاه سلجوقی، تقریباً همه این سلاطین ترک زبان خود به غیر از سلطنت و رهبری دولت و لشکر، بالخصوص حامی و پشتیبان مدیران برجسته و ادیبان و دانشمندان نامی ایرانی بوده و بالفعل برای اعتلای دولتداری، فرهنگ و ادب ایران کوشش نموده‌اند.

عربی و گسترش آن

اولین نشانه‌های زبان عربی و یا باصطلاح «پروتو عربی» در جنوب شبه جزیره عربستان یعنی یمن کنونی پیدا شده است که الفباهای ابتدایی خود را داشتند و بعدها از بین رفتند. عربی کنونی تنها لهجه باقیمانده اما رایج زبان‌های شمال شبه جزیره عربستان است که در دوره باستان وجود داشتند. عربی معاصر صد سال پیش از اسلام قوام گرفت و با قرآن کریم بصورت استاندارد و کلاسیک در آمد. الفبای

کنونی عربی مبتنی بر نظام «ابجد» است که ریشه آن هم مانند الفبای عبری از الفبای فنیقی و آرامی است.

در سال ۶۱۱ میلادی، عربی فقط زبان مردم قبایل شبه جزیره عربستان بود که جمعیت زیادی هم نداشت. صد سال بعد اعراب مسلمان از اسپانیا تا سند در پاکستان امروز و فرارود آسیای میانه در ایران ساسانی را تحت حاکمیت خود درآورده بودند. در تاریخ مکتوب بشری تعداد امپراتوری‌هایی که به این سرعت و وسعت گسترش یافته مدت زیادی پا برجا مانده‌اند زیاد نیست. تعداد حتی کمتری از آن‌ها باعث



جغرافیای کاربرد عربی همچون زبان نخست

دگرگشت دین و زبان برخی از مناطق تحت تسلط خود شده‌اند. امپراتوری‌های خلفای راشدین، امویان و عباسیان در ۵۰۰ سال بعد از ظهور اسلام توانستند اسلام را به دین اکثریت آسیای میانه، پاکستان و ایران کنونی، می‌انرودان، خاورمیانه و شمال و شرق آفریقا تبدیل کنند و از عراق تا مصر و مراکش زبان بسیاری از مناطق تحت سلطه خود را به عربی تغییر دهند.

بیشک یک علت مهم گسترش زبان عربی فتوحات اسلامی بوده که آن هم زیر پرچم دینی جدید یعنی اسلام انجام گرفته است. با این ترتیب همانند رابطه تنگاتنگ اوستایی و آیین زرتشتی، عبری و دین یهود، و یا لاتین-یونانی و مسیحیت، بقا و گسترش زبان عربی نیز به جز عامل نظامی و سیاسی، دلایل روشن دینی نیز داشته است.

پیش از اسلام خط عربی چندان مورد استفاده نبود اما زبان شفاهی و بخصوص شعر شفاهی عربی رواج بسیاری بین قبایل صحراگرد یافته بود. تقریر قران و اشعار اعراب بدوی که «عربی سره» شمرده می‌شد پایه عربی کلاسیک را بوجود آورد که بخاطر استفاده مستمر و گسترده در دستگاه اداری، نظامی، شرعی، علمی و امور مدنی گسترش یافت. تکیه اصلی دستوری و حتی لغوی عربی کلاسیک بر قران باعث شده است که از ظهور اسلام تا کنون زبان «کتابی» و یا «ادبی» عربی فرق چندانی نکند در حالیکه کاربرد شفاهی آن در کشورهای مختلف عربی بسیار رنگارنگ است.

در سرزمین‌های شرقی امپراتوری روم از قبیل سوریه، فلسطین و مصر، زبان یونانی از فتوحات اسکندر مقدونی در سده چهارم قبل از میلاد تا تقریباً هزارسال بعد زبان حکام، لشکر و مدیران دولتی بود. بغیر از این، احتمالاً بخشی از مردم شهرها هم یونانی زبان بودند اگرچه مردم روستاها مانند قرن‌ها پیش از آن به زبان‌های خود از قبیل آرامی جدید آشوری (سریانی) و یا مصری (بعدها موسوم به قبطی) تکلم می‌کردند. در آناتولی و یا باقیمانده بیزانس و یا روم شرقی هم وضعیت مشابهی موجود بود با این فرق که در اینجا یکی دو زبان دیگر از قبیل لهجه‌های گوناگون فارسی میانه (پهلوی) و زبان ارمنی نیز تکلم می‌شد.

عربی در شمال آفریقا هم که زبان‌های قبطی، یونانی، لاتین و بربری رایج بود رسوخ کرد و به زبان اکثریت تبدیل شد. اگرچه امروزه در مصر قبطی و یا یونانی دیگر عملاً از بین رفته، اما بربرها که بیشتر در صحراها زندگی می‌کردند در لیبی و بخصوص الجزائر و مراکش کنونی توانسته‌اند تا حدی زبان خود را حفظ کنند.

در بیزانس و یا امپراتوری روم شرقی اعراب نتوانستند بدنه اصلی آناتولی را فتح کنند. این کار ۴۰۰-۵۰۰ سال بعد از اسلام نصیب ترک‌های سلجوقی شد. اما میانرودان و یا بین النهرین یعنی عراق و غرب آنکه پیوسته بین ایران و روم مورد کشاکش بود مسلمان و بخش جنوبی آن عرب زبان شد در حالیکه تا اسلام، زبان مردم این مناطق همانند سوریه و لبنان کنونی یونانی، آرامی و فارسی بود.

مدتی بعد از ظهور اسلام، خلافت اسلامی پایتخت خود را از شام (دمشق) به بغداد در نزدیکی پایتخت سابق ایران ساسانی بیستون آورد و این اقدام تاثیر اسلام و زبان عربی را در می‌انرودان بیشتر هم کرد.

کوچ انبوه اعراب ابتدا شهرها و بتدریج شهرستان‌ها و روستاهای خاورمیانه عربی کنونی را فراگرفت. در شمال عراق کردی احتمالاً بخاطر کوهستانی بودن منطقه پا برجا ماند. اما زبان شهرهای می‌انرودان و طبقه حاکم، دیوان و لشکر که تا آن زمان فارسی بود از بین رفت و عربی جایگزین آن شد. بتدریج در عرض پانصد سال بعد شهرهای کوچک و روستاهای منطقه هم که آرامی و یا آسوری و یونانی زبان بودند عربی زبان شدند اگرچه هنوز گروه‌های کوچکی از زبان‌های باستانی در همه این کشورها به حیات خود ادامه می‌دهند (جانسون، ص ۱۰۶).

لشکر اسلام توانست ایران ساسانی را که هم بخاطر اختلافات درونی و هم جنگ‌های فرسایشی با روم فرتوت شده بود در مدت کوتاهی تحت تسلط خود در آورد. اما چگونه شد که برخلاف میانرودان و یا مصر، زبان ایران عربی نشد؟

بنظر بعضی از دانشمندان احتمالاً یک علت این امر آن بوده است که در زمان ظهور اسلام، فارسی در سرتاسر ایران، چه شهرها و چه روستاهای آن، زبان غالب و پخته‌ای بوده و ثاتیا ایران «سرزمین اصلی» این زبان بوده که قرن‌ها همچون زبان اصلی یک امپراتوری وسیع عمل کرده است. از سوی دیگر اعراب اگرچه بدنیاال اشغال ایران در بعضی شهرهای آن مستقر شده‌اند اما اکثر آن‌ها نه برای زندگی و اقامت، بلکه برای فتح و حکومت کردن آمده و سپس رفته‌اند و ثاتیا تعداد آن‌ها انبوه نبوده است (جانسون، همانجا).

اینجا در رابطه با تغییر زبان و دین شاهد سه دگرگشت هستیم: بعضی‌ها مانند اکثر شهریان جنوب عراق، سوریه و لبنان و سپس روستاهای این مناطق هم دین و هم زبان خود را عوض کردند. امروزه این‌ها اکثریت مسلمان و عربی زبان سرزمین‌های خود را تشکیل می‌دهند.

بعضی از گروه‌های مردم مانند مسیحیان سوریه و لبنان، قبطیان مصر و یا دروزهای لبنان عربی زبان شدند اما دین خود را تغییر ندادند. این‌ها امروزه در سرزمین‌های خود مانند سوریه، مصر و لبنان اقلیت‌های نسبتاً کوچکی هستند.

بعضی‌ها مانند ایرانیان و کردهای می‌انرودان اسلام را پذیرفتند اما زبان خود را تغییر ندادند.

بعضی‌ها هم مانند یهودیان فلسطین و اسرائیل و یا ایزدیان شمال میانرودان نه دین و نه زبان خود را تغییر دادند.

بیشک واکنش هر کدام از این گروه‌های مردم علل اجتماعی، تاریخی و فرهنگی مخصوص خود را داشته است.

زبان فارسی در ایران پا برجا ماند و طوری که در پیش هم دیدیم، حتی نسبت به قبل شکوفاتر و غنی‌تر شد. می‌توان گفت دویست سال بعد از اسلام دوران شکوفایی شعر و ادب، علم، هنر و فلسفه ایرانی-اسلامی شروع شد و این در مقایسه با دوره‌های قبل و بعد از اسلام دوره‌ای برآستی «طلایی» بود.

بدنیاال ظهور اسلام فارسی میانه و یا پهلوی که دیگر زبان سرتاسری و مشترک ایران بود دو پشتوانه اساسی خود یعنی دولت ساسانی و دین زرتشتی را از دست داده بود.

در مقابل، بدنیاال حاکمیت اعراب و قبول اسلام، در ایران هم زبان عربی به جهت قرانی بودن خود و فراگیری همه علوم و موضوعات دینی و فلسفی، شرعی، حقوقی و علمی، تاثیر بسیار و همه جانبه‌ای بر زبان فارسی گذاشت. این تاثیر از خط، واژگان و صرف و نحو گرفته تا حتی تلفظ و طبیعتا الفباء و املاء نمایان بود.

بیشک برآورد درصد و اماواژه‌های عربی در فارسی می‌تواند بسیار گوناگون باشد و بسته به دوره و موضوع تالیف و خود مولف فرق کند. اما طبق بعضی تخمین‌ها در قرن دهم م سهم واژگان و تعابیر و اصطلاحات عربی در فارسی متوسط آثار ادبی ۳۰ درصد بود و این مقدار ۲۰۰ سال بعد یعنی در قرن دوازدهم تا پنجاه درصد رسیده بود (صادقی، ۲۲۹-۲۳۱). به تخمین پری امروزه سهم لغات و اصطلاحات عربی در یک «واژگان روزمره ادبی» فارسی حدود چهل در صد است (پری ۲۰۱۱). اما طوریکه گفتیم دامنه این تاثیر فراتر از واژگان می‌رود و بسیاری از زمینه‌های دستور زبان و حتی نظام تلفظ را بی‌تاثیر نمی‌گذارد.

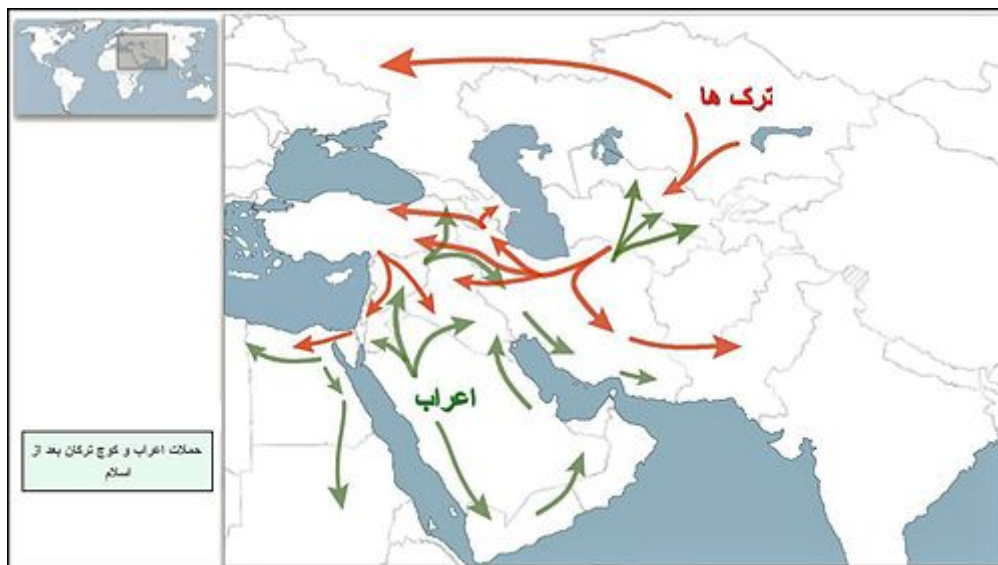
ایرانیان بعد از قبول خط و الفبای عربی برای بهتر نوشتن زبان خود چهار حرف جدید (پ، چ، ژ، گ) را به الفبای عربی اضافه کردند که در نتیجه به خط و الفبایی که امروزه ایرانیان بکار می‌برند خط عربی - فارسی و یا صرفاً «خط فارسی» می‌گویند. حروف چهارگانه فارسی حتی در متون عربی و دیگر زبان‌ها مانند ترکی و بخصوص در املائی کلمات غیر عربی هم بکار برده می‌شد. ضمناً در مقابل تاثیر شدید واژگان عربی بر فارسی، واژگان فارسی نیز بر عربی بی‌تاثیر نبوده است.

با اینهمه، بنظر بسیاری از پژوهشگران، در هزار سال بعد از شروع تاثیر عربی بر فارسی، ایرانیان زبان و فرهنگ خود را بخوبی حراست کرده غنی‌تر کرده‌اند تا جاییکه یکی دو قرن بعد از اسلام، فارسی تبدیل به زبان شعر، هنر و ادب عالم اسلام شد و مدت‌ها این موقعیت خود را حفظ کرد.

پری می‌نویسد ایرانیان بطور سنتی از زبان خود پاسداری کرده بطوری معتدل (و نه به درجه تندروانه ترک‌ها) کوشش کرده‌اند تا جایی که می‌شود از بکارگیری بیش از حد لغات عربی دوری کنند و واژگان تکنیکی مدرن را طبق اصول زبان فارسی و بر مبنای واژگان فارسی ساخته، رایج نمایند. بنظر او حتی در دوره جمهوری اسلامی نیز که وزن دین و زبان عربی نسبت به دوره قبل از آن بیشتر شد، این روند کلی حفظ و اصلاح زبان فارسی همراه با احتیاط کاری و دوری از اقدامات تندروانه در سیاست زبان، ادامه یافته است (پری، همانجا).

به احتمال زیاد تاثیر پذیری فارسی از زبان عربی به غنای آن و درخشش هزار ساله‌اش بعد از اسلام کمک زیادی نموده و در عین حال حد نگهداری سنتی ایرانیان در اصلاحات زبان فارسی نیز در تداوم این زبان و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر نقش مهمی بازی کرده است.

ترک‌ها در صحنه



فتوحات و کوچ‌های اعراب و ترک‌ها بعد از اسلام

وقتی از آمدن ترک‌ها به صحنه تاریخ منطقه ما صحبت می‌کنیم نباید سوء تفاهم پیش آید. البته ریشه هر قوم و زبان بمراتب قدیمی‌تر از چیزی هست که در کتاب‌های تاریخ بطور مستند در باره آن قوم و زبان آن‌ها قید می‌شود. چیزی که شناخت تاریخ ترک‌ها را مشکل می‌کند این است که اطلاعات مربوط به اولین ترک‌ها که از سبیری جنوبی، منطقه آلتای و مغولستان کنونی به جنوب و غرب کوچ کرده‌اند اصولاً از منابع چینی و کمی هم سغدی است، یعنی چیزی از خود ترک‌ها مثلاً از ابتدای هزاره یکم میلادی که بصورت قبایل کوچنده زندگی می‌کردند، در دست نیست.

به احتمال قوی بخشی از اجداد ترک‌ها و ریشه زبان آن‌ها را باید در میان اتحادیه قبایلی جستجو کرد که در منابع چینی از آن‌ها همچون «هسیونگ نو» نام برده می‌شود و در غرب با نام «هون‌های آسیایی» و با هیتالیته‌ها معروف شده‌اند. این مربوط به ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تا ۵۰۰ سال بعد از میلاد است، که در حوزه جغرافیایی ما به دوره مادها و هخامنشیان تا فتوحات اسکندر، اشکانیان و ساسانیان مربوط می‌شود.

در این دوره قبایل ترک آسیای میانه مجموعاً خارج از حیطه ایران بودند. اولین اثر مکتوب به ترکی که مشخصاً از قوم ترک صحبت می‌کند سنگ نوشته‌های اورخون در مغولستان از قرن هشتم میلادی است. اولین دولت ترکی، دولت قبیله‌ای «گوک تورک‌ها» بود که بین ۷۴۴-۵۵۲ میلادی یعنی صد سال قبل از اسلام تا صد سال بعد از اسلام در جنوب سبیری کنونی تاسیس شد و در آسیای میانه و شرق و غرب آن گسترش یافت. از نظر دینی، این هنوز دوره شامان‌گرایی همزمان با تاثیرات آیین بودا و مانوی در میان قبایل ترک است.

دولت «گوک تورک» از نظر سیاسی و نظامی بین دو امپراتوری چین و ایران ساسانی مانده بود و با هر دو، هم روابط تجاری و فرهنگی و هم‌گاه سایش‌های نظامی و مرزی داشت.

در دولت گوک تورک هنوز نوشتار جا نیافتاده بود اما شاهد شکل‌گیری زبانی هستیم که امروزه «ترکی باستان» و یا «اویغوری باستان» نامیده می‌شود.

گوک تورک‌ها تنها همسایگان ترک ایران ساسانی نبودند. ترک‌های دیگر نیز که بصورت قبایل کوچنده و دامپرور در استپ‌های آسیای میانه از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ می‌کردند وجود داشتند. اجداد ترک‌ها اوغوز (به عربی «غز») نیز خارج از حیطه حاکمیت گوک تورک‌ها در حال کوچ مستمر بودند. شاید نتوان قبایل بلغار را که بسوی غرب مهاجرت می‌کردند و بالاخره کاملاً اسلاوی شده در بالکان رحل اقامت افکندند کاملاً ترکی نامید ولی آن‌ها به هر حال از ایران دور بودند. اتحادیه دیگری از قبایل نیز که «خزرها» نامیده می‌شدند جزو این «قبایل در حرکت» استپ‌ها بودند. آن‌ها در حواشی شمال غربی ایران در آن سوی کوه‌های قفقاز و شمال خزر حضور داشتند و

گهگاهی از طریق قفقاز به ساسانی تاخت و تاز می‌نمودند. خزرها برای ایرانیان در دسری مزمین بودند چرا که در رقابت بین ایران و بیزانس، اغلب تحت الحمايه بیزانس قرار داشتند و با این موضع به ایران ضربه زده روستاها و شهرهای مرزی ایران را غارت می‌کردند. منطقه اصلی نفوذ آن‌ها شهر دربند بود که آخرین نقطه مرزی ساسانی در قفقاز بشمار می‌رفت. به غیر از دربند کوه‌های قفقاز راه نفوذ وسیع خزرها و دیگر قبایل شمال کوه‌های قفقاز را بطور نسبتاً مطمئنی می‌بست.

در جانب فرارود، سغد و خوارزم به هر حال بخاطر قرار گرفتن در منطقه مرزی قبلا هم با قبایل همسایه ترک زبان رابطه داشتند و حتی بعضی خانواده‌ها از طریق ازدواج و یا به دلایل دیگر در طرف دیگر مرز زندگی می‌کردند و انسان‌ها با همدیگر تماس و تجارت داشتند.

کاشغر، قزاقستان و قرقیزستان کنونی (منطقه وسیعی که در مجموع حدوداً همچون «ترکستان» شناخته شده است) خارج از حیطه ایران بود. اما ازبکستان، ترکمنستان و بخشی از تاجیکستان کنونی که اغلب به لهجه های شرقی ایرانی تکلم می‌کردند اکثراً ترک زبان شدند. تنها بخشی از مناطق کوهستانی تاجیکستان کنونی و طبیعتاً افغانستان، اکثراً ایرانی زبان باقی ماند.

با سقوط ساسانی و حمله اعراب، هرج و مرج و بی نظمی امپراتوری ایران را فراگرفته بود. دولت ساسانی که معروف به داشتن نقطه های محکم مرزی بنام «مرزبان» بود، کنترل مرز های خود را عملاً از دست داد و این باعث سرازیر شدن انسان‌ها و بخصوص قبایل کوچنده حاشیه های مرزی به داخل ایران شد.

در آسیای میانه کوه های هندوکش جنوبی‌تر و شرقی‌تر از آن بود که مانع کوچ های بزرگ قبایل استپ‌ها شود. قبل از سقوط ساسانی هم تجارت بین ایرانیان بومی و قبایل چادر نشین آنسوی مرز چیزی برای هر دو طرف سودمند بود. با لغو مرزبانی های ساسانی این مناسبات بیشتر شد و حتی‌گاه صورت تهاجم و مهاجرت به خود گرفت. مثال شهر و ولایت خوارزم (در ازبکستان کنونی) از این جهت جالب است.

زبان مردم خوارزم پیش از نفوذ ترک‌ها از آن سوی مرز، یکی از گونه‌های شرقی ایرانی یعنی خوارزمی بود. حتی در ویست سیصد سال نخست بعد از اسلام هم زبان خوارزم کم و بیش به همان صورت ایرانی باقی مانده بود اما از قرن دهم به بعد به بعضی منابع برمیخوریم که نوشته‌اند صورت و ظاهر خوارزمیان شبیه ترک هاست و کمی دیرتر، آثاری مربوط به دوره مغول‌ها از قرن سیزدهم و چهاردهم قید می‌کنند که زبان مردم خوارزم کاملاً ترکی شده است (بارتولد ص ۱۵۳). با اینهمه زبان کتابت و علم در خوارزم بعد از تسلط ترک زبان‌ها هم قرن‌ها همچنان فارسی ماند.

جالب است که در «دوره طلایی اسلام» یعنی بین سال های ۸۰۰-۱۲۵۰ که مرحله اوج علم و فلسفه، فرهنگ و ادب، هنر و معماری عالم اسلام بود، خوارزم همراه با بغداد یکی از مراکز این شکوفایی علمی و فرهنگی بشمار می‌رفت و در همین مرحله، آمیزش جالبی از همزیستی خلاقانه‌ای بین زبان‌ها و فرهنگ‌های اسلام یعنی عربی، فارسی و ترکی در خوارزم به چشم می‌خورد. از سویی مسلمانان و بخصوص ایرانیان سعی در تشویق و ترغیب ترکان به دین اسلام می‌نمودند و از سوی دیگر علمای بزرگی از بغداد برای تدریس به خوارزم و سمرقند و یا بخارا می‌آمدند و در مقابل بسیاری از علمای فرارود برای ادامه تحصیل به خراسان و بغداد می‌رفتند.

مهاجرت و اسکان ترک‌ها با هر دو مرحله ایرانی و ترکی زبانی خوارزم همزمان بود. اما همه آثار دانشمندان بزرگی مانند محمد بن موسی خوارزمی، ابو نصر محمد فارابی و ابوریحان بیرونی به فارسی و یا عربی تالیف شده بود. حتی امیران ترک شده خوارزم که بعد از تغییر زبان این ولایت بر آنجا حکم راندند، مانند دوره خوارزمشاهان ایرانی به تشویق عالمان و ادیبان پرداختند. آن‌ها تا دوره مغول حکومت خود را بر اقصی نقاط ایران گسترش دادند و حتی عنوان قدیمی و فارسی «خوارزمشاه» را برای خود انتخاب کردند.

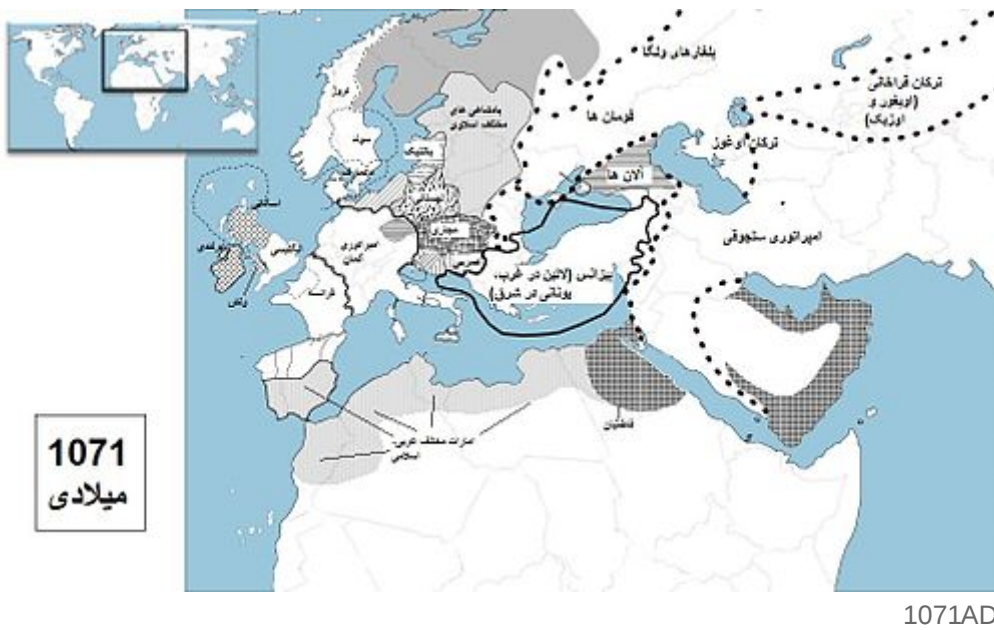
با مهاجرت، تجارت، تبلیغات اسلامی و در عین حال اسکان و ازدواج های بین قومی و بخصوص تاسیس حکومت های ترک زبان غزنویان، سلجوقیان و جانشینان آن‌ها از جمله خوارزمشاهیان و ایلخانان مغول که اکثر سربازان و امیران لشکرشان ترک بودند، کم و بیش همین تغییر زبان مردم در شهرها و ولایات دیگر آسیای میانه از جمله سمرقند و بخارا بوجود آمد. این دوره آمیزش «دهقان و ترک و تازی» بود. شاید بهترین نماد این اختلاط و آمیزش قومی، زبانی، فرهنگی و دینی در سیمای ابونصر محمد فارابی (۸۷۸-۹۵۰ م)، یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان «عصر طلایی» اسلام است که معروف به «معلم ثانی» (بعد از ارسطو) بود. او از خانواده‌ای ایرانی بود. پدرش برای کار در دربار قراخانیان ترک به فاراب ترکستان (اوترار کنونی در قزاقستان) مهاجرت کرده بود. فارابی اکثر عمرش را در بغداد در دارالخلافه عباسیان گذرانید و آثارش را اکثراً به عربی نوشت. در همان عصر رخشنده‌گی فرهنگ اسلامی بسیاری از آثار او به لاتین ترجمه شد.

در همین مدت در نواحی شرقی خلافت، یعنی در سیستان، خراسان و فرارود اولین جوانه‌های حکومت‌های محلی و غیر عربی یعنی صفاریان، طاهریان و سامانیان بیرون زد. ۳۰۰-۴۰۰ سال بعد از تاسیس خلافت اسلامی، خلفا که در بغداد نشسته بودند نمی‌توانستند سرتاسر این امپراتوری وسیع را مستقیماً و در عمل مدیریت کنند. آن‌ها به افراد بانفوذ، فرماندهان برجسته و یا روسای بزرگ قبایل وظیفه حکومت در این محل‌ها بنام خلیفه را می‌دادند و در مقابل، این امیران محلی به خلیفه باج می‌سپردند و اگر به قدر کافی قدرتمند می‌شدند حتی باج را هم نمی‌پرداختند. در این دوره و بعد از آنچه خلیفه بغداد باشد و چه نباشد، بین این امیران بزرگ و کوچک محلی رقابت و جنگ بر سر توسعه و حفظ حاکمیت خود جزو برنامه معمولی زندگی بود.

آذربایجان و بیزانس ترک زبان می‌شوند

در فصل مربوط به زبان عربی در باره تغییر زبان بعضی کشورهای خاورمیانه و آفریقا به عربی صحبت کردیم.

موضوع زبان و فرهنگ‌های ترکی در کوچ‌های استپ‌های اوراسیا که مربوط به اقوامی مانند بلغارها، خزرها و آوارها می‌شود بحث دیگری است. در رابطه با قوم اوغوز و بعضی از اقوام ترک زبان دیگر که هزار و اندی سال پیش با قبول اسلام رو به سوی ایران و بیزانس (آناطولی) آوردند شاهد یک دگرگشت دیگر و مهم زبانی در منطقه ما هستیم.



این دگرگشت زبانی مناطق بیشتری از آسیای میانه، ترکمنستان کنونی، صفحاتی از افغانستان و خراسان، آذربایجان، بخش مسلمان قفقاز یعنی جمهوری آذربایجان کنونی، شمال عراق و طبیعتاً بیزانس و یا روم شرقی را تحت تاثیر خود قرار داده است. در اینجا بیشتر به آذربایجان و بیزانس اشاره خواهیم کرد که بدنبال کوچ و حاکمیت ترکان «ترکیه» نامیده شد.

بعد از کوچ‌ها و اسکان‌های چند صد ساله ترک‌های اوغوز، زبان اکثریت مردم این سرزمین‌ها از جمله آذربایجان و ترکیه تغییر یافت و ترکی شد. تفکیک این دو روند ممکن نیست. دگرگشت زبان هر دو سرزمین بطور همزمان، بدست همان اقوام و با تاثیر عوامل بسیار مشابهی انجام گرفته است.

طغرل بیگ سلجوقی از نوادگان «سلجوق بیگ» رئیس یکی از طایفه‌های مهم قوم اوغوز بود. روایت این است که سلجوق بیگ یکی از فرماندهان جنگجویان خزر بود که در سال ۹۵۰ میلادی طایفه‌اش را برداشته به خوارزم آمد و همانجا اسلام آورد. بعد از سلجوق بیگ طایفه او و دیگر طوایف و قبایل اوغوز بتدریج به سوی جنوب و خراسان حرکت کردند. اسب سواران و تیراندازان این قبایل هر بار برای امیر و یا سلطانی محلی می‌جنگیدند. حتی دربار خلیفه عباسی در عراق برای حفظ سلطان و خانواده و حکومت او سربازان ترک را به کار گرفته بود.

در این شرایط طغرل بیگ برادر خود «چاغری بیگ» را همراه با ۳۰۰۰ جنگجو برای یک «سفر اکتشافی» به سرزمین‌های ناشناسی فرستاد که می‌گفتند آباد و ثروتمند هستند: آذربایجان و آناطولی (گورون، ص ۳۰۰). بعد از آنکه چاغری بیگ با بارهای سنگین تاراج از ری، آذربایجان و ارمنستان به آسیای مرکزی برگشت و تجارب خود را به طغرل بیگ تعریف نمود، احتمالاً نطفه کوچ‌های بزرگ سلجوقیان و عموماً قبایل ترک زبان به سوی ایران، از جمله خراسان، آذربایجان و همچنین آناطولی شکل گرفت. این در سال ۱۰۱۸ م بود.

تا سال ۱۰۴۰ م طغرل بیگ سمرقند، بخارا، هرات و نیشابور را فتح کرده بود. در همان سال، او با شکست دادن سلطان مسعود غزنوی، بعنوان «پادشاه خراسان» در نیشابور تاجگذاری کرد. خلیفه عباسی در بغداد طبیعتاً می‌بایست سلطنت محلی او در خراسان را بعنوان «نماینده خلافت اسلامی» در این ولایت بپذیرد.

اولین موج بزرگ مهاجرت قبایل ترک به خراسان و بقیه نقاط ایران شروع شده بود.

نقشه بالا وضع سال ۱۰۷۱ را نشان می‌دهد که از نظر «آغاز پایان» امپراتوری بیزانس و تسلط ترک‌ها بر آناطولی نقطه عطف تاریخی بشمار می‌رود. زبان مناطق دیگر نقشه از جمله اروپا را بعداً بطور کوتاه بحث خواهیم کرد. فعلاً توجه اصلی ما به تغییر زبان‌های آذربایجان و به ویژه بیزانس به ترکی است.

در سال ۱۰۷۱ یعنی درست ۳۱ سال بعد از تاجگذاری طغرل بیگ، برادرزاده او، پسر چاغری بیگ و سلطان جوان سلجوقی آلپ ارسلان با شکست دادن نیروهای بیزانس در شهر ارمنی مانزیکرت (مالازگیرت) در شرق ترکیه امروز، دروازه «روم شرقی» یعنی بیزانس را رسماً به روی قبایل ترک باز کرد. این اولین شکست بیزانس مسیحی از یک نیروی مسلمان بود. بعد از آن به مدت پانصد سال و حتی بیشتر، طوایف و قبایل کوچک و بزرگ ترک از آسیای مرکزی رو بسوی ایران (بخصوص آذربایجان) و مهم‌تر از آن: آناطولی گذاشتند.

اما چرا آذربایجان و آنا تولی؟

بنظر پژوهشگر معروف تاریخ ترکان و بیزانس کلود کاهن (کاهن، ص ۹۹-۱۱۱) هیچ شکلی نیست که قبل از این اولین موج کوچ هم، بعضی عناصر ترک به این منطقه نفوذ کرده بودند اما یقیناً مرحله تعیین کننده «ترک شدن» منطقه با همین کوچ دوره سلجوقیان شروع شده و در آذربایجان و بخصوص آنا تولی متمرکز گردیده است. بنظر او تعداد ترکانی که در آنا تولی ساکن شده‌اند خیلی بیشتر از آذربایجان بوده است. یک انگیزه مهم تمرکز بر آنا تولی این بوده است که بغیر از وسیع‌تر بودن سرزمین آنا تولی از آذربایجان، ایران این دوره دیگر مسلمان شده بود در حالیکه تاراج، فتح، حکومت و گرفتن مالیات و خراج در بیزانس مسیحی و مرفه، هم «جهاد» بشمار می‌رفت و اعتبار ترکان را در جهان اسلام بلند می‌کرد و هم به آن‌ها حکومت، ثروت و قدرت بخش می‌نمود. آذربایجان هم از این نظر «دروازه» آنا تولی (و قفقاز) بشمار می‌رفت. هم این عامل و هم طبیعت آذربایجان و آنا تولی که برای دامداری که کار اصلی قبایل ترک بود، ظاهراً انگیزه‌های اصلی جلب اقوام و ایلات ترک بوده است.

در واقع بلافاصله بعد از فتح خراسان بعضی قبایل ترک رو بسوی کرمان، سیستان، خوزستان و دیگر نواحی ایران هم گذاشته بودند. از طرف دیگر سلطان سلجوقی و دیگر سرکردگان ترک غالباً افراد قبیله خود را بعنوان حاکم و امیر به ولایات مختلف ایران می‌فرستادند و آن‌ها هم با طایفه‌های خود به آن ولایات رفته مقیم آنجا می‌گشتند. همزمان، به قبایل و طوایف قطعات زیاد زمین بعنوان اقطاع و یا صرفاً اجازه اسکان داده می‌شد که زمینه‌ساز دیگری برای کوچ و سکنا ی اقوام ترک زبان در اکثر مناطق ایران شد. اما با این همه، تعداد آن‌ها در مقایسه با قبایلی که به آذربایجان و مهم‌تر از آن: به آنا تولی می‌رفتند قابل مقایسه نبود. آنا تولی پیوسته یک هدف اصلی قبایل ترک بشمار می‌رفت و در این رهگذر به آذربایجان در ابتدا غالباً بعنوان «پُل» بر سر راه آنا تولی نگریسته می‌شد. بعدها در موج معکوس کوچ این قبایل، تعداد قابل توجهی از آنان که حدود ۴۰۰ سال بعد، از نظر مذهبی با پادشاه صفوی هم آواتر از سلطان عثمانی شده بودند، از آنا تولی به آذربایجان بازگشتند.

بومی‌ها و قبایل چند نفر بودند؟

چه در آذربایجان ایران و قفقاز و چه در آنا تولی یعنی ترکیه کنونی، اکنون هزار سال است که این قبایل ترک زبان با مردم بومی آمیخته‌اند تا جایی که تفکیک نژادی بومیان و کوچندگان هزار سال پیش دیگر امکان پذیر نیست. البته دقیق‌ترین و مستدل‌ترین نشانه ترکیب نژادی یک شخص و یا گروه اجتماعی، ترکیب «شجره ژنتیک» آن شخص و اکثریت آن گروه است. در این مورد جدول‌های دی‌ان‌ای از چهار گوشه ترکیه و ایران معاصر نشان می‌دهند که سهم ژنتیک آسیای مرکزی در اکثریت مردم معاصر این دو کشور بسیار کم، دقیق ترش حدود ۴-۵ درصد است. در هر دو کشور، دو عنصر منطقه‌ای-ژنتیک «آسیای جنوبی»-خاورمیانه و «مدیترانه» سهم برتری برابر با بیش از ۸۰ درصد را دارند. از این نظر ترکیب نژادی ایران و ترکیه به همدیگر بسیار نزدیک‌اند (جینی اوغلو ۲۰۰۴، خوداوغلوگیل، ۲۰۱۲، نشنل جئوگرافیک، لینک در «منابع»). بنا بر این روشن است که «ترک شدن» آذربایجان و آنا تولی اساساً مربوط به زبان و فرهنگ است و بمراتب کمتر به تیره و نژاد مربوط می‌شود. حتی ظاهر فیزیکی اکثریت مردم ایران و ترکیه نشاندهنده غالب بودن مشخصات مردم آسیای مرکزی-آسیای شرقی نیست. با این ترتیب می‌توان گفت که در مدت کوچ‌ها و حرکات قومی قبایل ترک از سال ۱۰۰۰ تا حدوداً ۱۵۰۰ بیشتر از ترکیب تباری و ژنتیک مردم بومی این دامنطقه، زبان اکثرشان بتدریج به ترکی و در آنا تولی دین اکثرشان به اسلام تبدیل یافته است یعنی اکثریت مردم هویت تباری خود را حفظ کرده اما زبانشان (و در آنا تولی در ضمن دینشان) به تدریج تغییر یافته است.

آنچه که روشن است این است که تعداد بومیان از مجموع افراد قبایل کوچنده بمراتب بیشتر بوده است. پروفیسور کاهن (کاهن، همانجا) نسبت یک به ده یعنی برای هر ده بومی یک کوچنده را حدس زده است. او می‌نویسد: «منطقه بنظر نمی‌رسد که مثلاً تصور کنیم ده‌ها هزار و یا صدها هزار نفر در آن واحد کوچ کرده‌اند.» (کاهن، همانجا.)

بطور کلی می‌توان چنین قبول کرد که بخصوص در مراحل نخستین یعنی یکی دو قرن اول این کوچ‌ها، قبایل کوچنده اغلب در دشت‌ها و روستاها سکنی می‌گزیدند و لشکریان و امیران ترک، شهرها را برای زندگی برمیگزیدند که بیشتر جمعیت بومی داشتند. برایش به نقل از مورخین ایرانی «از دو طبقه ترک‌های اوغوز» سخن می‌گوید که به فلات ایران سرازیر شده بودند: «موج نخست آنان عبارت از طوایف چوپانان و دامداران کوچنده‌ای بود که بدنبال مراتع نو بودند و موج دوم فاتحانی بودند که آمده بودند یکجا نشین شوند و حکومت کنند» (برایس، ۱۹۵۵، ص ۲۱).

اما اگر تعداد مردم بومی با وجود طول چند صد ساله کوچ‌ها بیشتر از تعداد قبایل ترک بوده و اگر طوری که می‌دانیم مردم بومی قتل‌عام و منهدم نشده و در مجموع مکان زیست خود را هم ترک نکرده‌اند، پس زبان اکثریت چگونه عوض شده و مثلاً در بیزانس از یونانی و آرامی و یا پهلوی و ارمنی به تدریج به ترکی تبدیل شده است؟

اگر این روند به تدریج و در طی قرن‌ها انجام گرفته، در کدام مناطق بیشتر و یا کمتر به چشم خورده و بیشتر و یا کمتر طول کشیده و به نتیجه رسیده است؟

قبل از همه چیز رقم دقیقی در باره جمعیت آن دوره بیزانس و یا مجموعه سرزمین‌های «ایران تاریخی» موجود نیست. تخمین اکثر تاریخ‌نویسان در حول و حوش ۴-۵ میلیون نفر برای هرکدام است که البته در مقایسه با ترکیه و ایران کوچک‌تر شده امروز نیز ناچیز جلوه می‌کند. و اما در باره تعداد اقوام ترک زبان هم که بطور لاینقطع به این دو سرزمین می‌آمده‌اند اطلاعات دقیقی موجود نیست اگرچه بعضی ارقام علی‌حده در باره کوچ بعضی اقوام روایت شده است. مثلاً می‌دانیم که در ابتدای سلجوقیان «هزاران نفر» از ترک‌های اوغوز بصورت دسته‌های ۳-۴ هزار نفری به سیستان و عده دیگری به خوزستان رفته‌اند (گورون، همانجا).

به سختی می‌توان حدس زد که تعداد کل ترکانی که به ایران و آناتولی کوچ کرده‌اند چند نفر بودند. گمانه زنی در این مورد ضمناً از آن جهت مشکل است که در اینجا موضوع بر سر یک موج مهاجرت که ۱۰-۲۰ یا حتی ۱۰۰ سال ادامه داشته باشد نیست بلکه اگر نقطه شروع این کوچ‌ها را در اوایل قرن یازدهم م یعنی حدوداً سال ۱۰۴۰ حدس بزنیم، این کوچ‌ها و ادامه آن‌ها در داخل ایران و ترکیه و یا بین ایران و ترکیه تا اواخر دوره شاه طهماسب صفوی و حتی به گفته فاروق سومر (سومر، ۱۳۷۱) تا قرن نوزدهم هم ادامه یافته است.

ولی در عین حال به قول کلود کاهن اشتباه خواهد بود اگر موضوع مهاجرت و اختلاط قومی و فرهنگی را فقط بر ارقام و تعداد افراد مبتنی کنیم. در این مورد، به گفته کاهن، ده‌ها عامل نقش بازی می‌کنند. در یک طرف این واقعیت هست که ترک‌ها حاکمین جدید و مظفر و در طرف مقابل، بومیان مغلوبین بودند و این رابطه تا اختلاط کامل همه این مردم که صدها سال طول کشیده، ادامه یافته است. این اولویت سیاسی احتمالاً در رابطه با انتخاب و تغییر دین، تابع شدن غیر مسلمین به خراج و مالیات اضافی، تشویق و حتی «داوطلبی» بومیان به قبول اسلام، تغییر نام افراد و دگرگشت زبان نخست آنان به ترکی نقشی اساسی بازی کرده‌اند. بی‌شک مردم بومی برای تسهیل زندگی خود در شرایط نوین با حاکمین نو و زبان و دین جدیدشان سعی کرده‌اند خود را از نظر زبان و دین با آن‌ها منطبق کنند. موضوع تغییر دین اساساً در آناتولی مطرح بوده است در حالیکه در آذربایجان و صفحات شمال رود ارس حضور چشمگیر قبایل ترک و لشکریان ایلخانان مغول که اکثراً ترک بودند نیز به رواج ترکی بین مردم این خطه تأثیر کرده است.

احتمالاً این‌ها عوامل اساسی بوده‌اند، اما جنگ‌ها، فرار و کوچ و بالاخره ازدواج ترکان با بومیان که در آن ترک زبان شدن (و در آناتولی ضمناً مسلمان شدن) خانواده‌های بومی سرعت بیشتری داشته، این روند چند صد ساله را تسریع کرده است. اما در باره اینکه دگرگشت زبان و دین اکثریت مردم چه زمانی شروع شده هم اطلاعات کامل و دقیقی نمی‌توان داد. اولین و بارزترین دلیل این ناروشنی آن است که این جریان صدها سال طول کشیده و اگر خیلی دقیق شویم، به یک معنی هنوز هم به پایان کامل خود نرسیده است. هنوز در ترکی آذری آثار زبان آذری و یا تاتی باستان به گوش می‌خورد و تا چندی پیش هنوز چند دهکده به این زبان و دیگر گونه‌های پهلوی غربی سخن می‌گفتند. در ترکیه هم هنوز بعضی‌ها هستند که بخصوص در شرایط آزادتر چند سال اخیر، داستان تغییر دین و نام اجداد خود را می‌نویسند و تعریف می‌کنند.

چه در آذربایجان و چه در ترکیه، درجه و تاریخ ترکی شدن زبان (و در ترکیه ضمناً تغییر دین) در هر منطقه فرق کرده است. در بعضی مناطق این روند سریع‌تر و در دیگر مناطق آهسته‌تر بوده است.

برای مثال سومر می‌نویسد: در دوره سلجوقیان، ترکمن‌ها بخصوص در مناطق موسوم به «آران» و مغان آذربایجان شمالی، در آذربایجان جنوبی در غرب دریاچه ارومیه و همچنین بین کردستان ایران و «شهر زور» می‌زیستند. در ولایات تبریز، مراغه، خلخال و همچنین در منطقه جبال و یا «عراق عجم» تعداد ترکمن‌ها زیاد نبود. از این جهت در مقایسه با آذربایجان شمالی، سرعت «ترک شوی» در آذربایجان جنوبی و همچنین همدان و قزوین دیرتر و حتی ضعیف‌تر بوده است (سومر، همانجا، ص ۴۳۰).

بنظر می‌رسد در دوره ایلخانان مغول انتخاب تبریز و مراغه بعنوان پایتخت و تمرکز اردوهای مغول که به گفته سومر اکثرشان ترک بودند (سومر، همانجا، ص ۴۳۷-۴۵۱) توازن زبانی تبریز، مراغه و اردبیل را هم بنفع ترکی عوض کرده است. سومر حتی می‌گوید در همین دوره «زبان مغول‌ها هم ترکی شد و آن‌ها هم ترک شدند» (همانجا).

در رابطه با بیزانس یعنی ترکیه بعدی منابع و آثار بمراتب بیشتری در باره چند و چون دگرگشت زبان و دین مردم وجود دارد. این هم احتمالاً بخاطر آن است که کتابت در بیزانس آن دوره بیشتر از ایران بوده و بعدها هم توجه پژوهشگران غربی بیشتر به بیزانس مسیحی و همسایه بوده است تا به ایران مسلمان و دور. آنچه که روشن است این است که نام «ترکیه» چیزی است که غربی‌ها ایجاد کرده برای اولین بار در اواخر قرن دوازدهم م یعنی حدوداً ۵۰ سال قبل از مغول‌ها و در زمان جنگ‌های صلیبی یعنی از قرن سیزدهم به بعد استفاده نموده‌اند. اگر چه تا مدت‌ها بعد هم از نام‌های «روم»، «بلاد روم»، «ممالک روم» استفاده می‌شد، اما برای اولین بار در زمان جنگ‌های صلیبی «فردریک بارباروسا» از «ترکیه» Turchia، بمعنای «سرزمین ترکان» و یا کشوری که تحت حاکمیت ترک‌هاست، سخن گفته است.

از یک نگاه شاید چندان مهم هم نیست که درجه «ترک شدن» این کشور نو نام یعنی «ترکیه» در کدام منطقه چگونه بوده و چقدر طول کشیده است. مهم این است که از این تاریخ به بعد «ماهیت ترکی» آناتولی از نظر سیاسی، زبانی و فرهنگی مَهر خود را بر سرتاسر این کشور زده است، کشوری که بزودی نام عثمانی بخود گرفت و از سده بیستم به بعد با نام «جمهوری ترکیه» و با همان هویت غالب ترکی، جای مهمی در نقشه ما می‌گیرد.

وضع آذربایجان از این نظر که موضوع نه بر سر تغییر دین بلکه محدود به زبان نخست اکثریت مردم بوده، نسبتاً قابل فهم‌تر ولی از سویی هم بخاطر همین ویژگی شاید در عین حال پیچیده‌تر است چرا که در طول تقریباً ۹۰۰ سال سلسله‌های ترک زبان ایران (از غزنویان تا پایان قاجاریان) سنت و حاکمیت فرهنگی زبان فارسی در مجموعه ایران نه اینکه تضعیف نشده بلکه حتی به یاری همین حاکمین اغلب ترک زبان تقویت هم یافته است.

ژان اوبن در مقاله «ترکی شدن زبان آذربایجان» که بر پایه تحلیل کتاب «صفوه الصفا» اثر ابن بزاز اردبیلی (۱۳۵۰ م) نوشته، می‌گوید در آن تاریخ زبان مردم آذربایجان هنوز ترکی نشده بود اگرچه لغات ترکی و مغولی تأثیر روزافزونی بر زبان مردم داشته است (اوبن، ۱۹۸۹).

به هر تقدیر ما از نمونه‌هایی مانند برخی اشعار شیخ صفی الدین اردبیلی و «رساله روحی انارجانی» و با آثار شعرای «پهلوی گوی» آذربایجانی می‌دانیم که حد اقل تا صفویه زبان نخست مردم مخلوط بوده، اما حدوداً بعد از صفویه، ترکی به زبان اکثریت تبدیل شده، اگر چه زبان غالب فرهنگ، هنر و بخصوص ادبیات در آذربایجان و بقیه ایران همچنان فارسی و زبان غالب دین، قانون و شریعت عربی باقی مانده است.

اگرچه قبایل ترک (مانند تکللو، شاملو، روملو، ذوالقدر، استاجلو، افشار) در هر دو طرف یعنی در آذربایجان و آناتولی ریشه و هویت مشترک زبانی و قومی داشتند و اگرچه آن‌ها بطور همزمان باعث تغییر زبان این دو سرزمین گشتند، اما در نهایت هر کدام تابع و حامی تحولات سیاسی و ملی کشور خود یعنی ایران و یا عثمانی بودند. در نتیجه این اقوام و قبایل با وجود خویشاوندی قومی و قبیله‌ای، در دو سوی مرز دو نقش متفاوت بازی کرده‌اند: در آناتولی و ترکیه آن‌ها همراه با قاطبه مردم سرزمین عثمانی، تعیین کننده تاریخ، سیاست، دین و زبان کشور خود بودند درحالیکه هم قومانشان در آذربایجان و دیگر نقاط ایران در بر سرکار آوردن صفویان نقشی کلیدی بازی کردند و همچنین منشاء یک زیر هویت زبان ترکی آذری در ایران شدند که بخشی از فرهنگ عمومی و رنگارنگ ایرانیان معاصر بود، و هنوز هم هست.

در نهایت هم در ایران و هم در عثمانی، بعد از آنکه این کشورها مرحله تکیه بر قبایل را پشت سر گذاشته، دولرداری خود را مستحکم کردند، نقش این قبایل هم در هر دو سوی مرز ایران و عثمانی کمرنگ‌تر و حاشیه‌ای‌تر شد.

سال های ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰

فارسی، عربی، ترکی

آخرین نقشه ای که در این نوشته ها نشان دادیم مربوط به سال ۱۰۷۱ میلادی بود - زمانی که ترکان سلجوقی وارد بیزانس شدند. در عرض کمتر از ۴۰۰ سال ترک ها بتدریج بیزانس و پایتخت آن یعنی قسطنطنیه را گرفتند و آن را با نام «استانبول» پایتخت خود کردند. این در سال ۱۴۵۳ اتفاق افتاد. بعضی ها فتح استانبول از طرف ترک های مسلمان را مهمترین حادثه قرن پانزدهم می‌شمارند. در قرن پانزدهم یعنی عصر کشفیات دریائی از جمله کشف آمریکا استدلال برای این مدعا کار آسانی نیست.

ولی نظر به اینکه مخاطب اصلی ما فارسی زبانان هستند، می‌خواهیم سرگذشت زبان ها را ابتدا تا سال ۱۵۰۱ بیاوریم. علت اصلی گزینش این سال به تاریخ ایران مربوط میشود.

۱۵۰۱ میلادی، سال تاجگذاری شاه اسماعیل و آغاز سلسله صفویان است. این در عین حال ۸۵۰ سال بعد از حاکمیت اعراب و حکومت های قبایل کوچنده بود که هنوز چندان با مردم بومی نیامیخته و خود کاملاً بومی نشده بودند. از این جهت آغاز سلسله صفویان به گفته برخی حتی آغاز «ایران معاصر» بشمار میرود.

در نقشه بالا به جنگ های ایران صفوی و ترکیه عثمانی هم اشاره کرده ایم که بعد از آغاز سلسله صفویان تقریباً چهار سال طول کشید و بعد از مدتی دوباره شعله ور شد. این جنگ ها به باور های دینی و حافظه تاریخی مردم هر دو کشور و سرنوشت بعدی منطقه تأثیر مهمی گذاشت. در عین حال در نتیجه این جنگ ها مرز نهایی بین دو کشور بدنبال قرن ها دست بدست شدن بالاخره با عهدنامه قصر شیرین (۱۶۳۹) کم و بیش روشن شد و این وضع موقعیت و تحولات زبانی و فرهنگی متمایز هر دو طرف را بخصوص در مناطق بزرگ مرزی با ثبات تر نمود.

در ایران بلافاصله بعد از حمله اعراب یعنی در دوره تقریباً دوپست ساله «فترت» بین فارسی میانه (پهلوی) و فارسی معاصر (دری) آثارچندانی نوشته نشد. اولین آثار فارسی معاصر که احتمالاً عبارت از ترجمه تفسیر کبیر طبری و تاریخ طبری بود در قرن دهم منتشر گردید. از قرن دهم به بعد سرعت و تعداد تالیف و استنساخ (رونویسی) آثار ادبی و علمی بیشتر میشود. طبیعتاً عرض اندام چهره های ماندگار ادبیات کلاسیک فارسی مانند فردوسی، مولانا جلال الدین، خیام، نظامی و یا سعدی و بعداً حافظ به استحکام و گسترش بیشتر زبان استاندارد فارسی معاصر کمک زیادی میکند. (در زبان های دیگر مانند انگلیسی و یا ایتالیائی هم نویسندگان و شعرای بزرگ مانند

شکسپیر و دانته در شکل‌گیری این زبان‌ها نقشی کلیدی داشته‌اند. حتی دانشمندانی مانند ابن سینا بعضی آثار علمی خود را به فارسی مینویسند اگرچه تا قرن دوازدهم و سیزدهم اکثر کتاب‌های فلسفی و علمی و طبیعتا دینی به عربی نوشته می‌شود. با این ترتیب در ایران این سده‌ها زبان فارسی به نقش درجه اول خود در فرهنگ و هنر، علم و ادب ادامه داد و عربی در کنار فارسی بعنوان زبان دین و فقه تدریس و تحصیل شد.

در بخش‌های پیش گفته بودیم که بخصوص از دوره فارسی میانه (پهلوی) به بعد، بر پایه فارسی جنوبی و ادغام آن با گونه‌های شرقی و غربی، گونه‌ای معیار و یا مشترک (پهلوی و سپس دری) به وجود آمد که بتدریج و بخصوص با آثار شعرا و نویسندگان کلاسیک غنی و فراگیر شد. در مقابل، گونه‌های محلی، شفاهی و منطقه‌ای مختلف یا آثار کمی از خود بجا گذاشته کاملاً از بین رفتند (خوارزمی، سعدی، آذری) و یا در کتابت و تحصیل تنها فارسی معیار و مشترک را بکار بردند طوری که تا سده‌های هفدهم و هجدهم و حتی در بعضی موارد قرن بیستم آثار چندانی به گونه‌های ایرانی گیلکی، تاتی، کردی، لری، بلوچی، پشتو و یا شغنائی (بدخشی) نوشته نشد. آنها همه در سطح محلی و محاوره‌ای به حیات خود ادامه دادند اما در کتابت اصولاً فارسی را بکار بردند.

مشابه این مناسبت بین زبان معیار و گونه‌های محلی و منطقه‌ای را در مورد ترکی هم مشاهده می‌کنیم. نظر به اینکه زبان و یا زبان‌های ترکی به نسبت دیرتر پیدا شده و به کتابت گذشته‌اند، تا قرن‌های پانزدهم و شانزدهم عموماً به همه گونه‌های آن «ترکی» گفته شد تا اینکه بتدریج با تحولات ترکی نوشتاری، نام زبان‌های گوناگون ترکی نیز از همدیگر متمایز شد.

از قرن یازدهم به بعد ابتدا در خان‌نشین قراخانیان (آسیای میانه و چین کنونی) اولین آثار کتبی این زبان مانند «دیوان لغت‌الترک» و «قوتادقو بیلگ» تولید می‌شوند. حکام قراخانی مشوق رشد و ترقی زبان و ادب ترکی بودند اما بعد از دو قرن به سبب زوال این خان‌نشین و قدرت‌گیری سلجوقیان و سپس مغول‌ها فعالیت‌های نوشتاری دچار وقفه می‌شود (دانکوف، ۱۹۹۲، نسخه پی‌دی‌اف). برعکس قراخانیان، متعاقباً غزنوی و سلجوقی آنان خود اهل خواندن و نوشتن نبودند اما در سرزمین‌های ایرانی زبان و ادبیات فارسی را تشویق و ترغیب نمودند. آثار ترکی در ایران این دوره بسیار کم است چرا که بگفته تورکولوگ معروف ترکیه زینب قورخماز (قورخماز، ص ۴۳۱) سلجوقیان چه در ایران و چه در آناتولی فارسی و عربی را بعنوان «زبان رسمی و دولتی» خود بکار برده‌اند. اما از قرن سیزدهم به بعد ترکی کتبی بتدریج در آناتولی هم بکار برده می‌شود. در اینجا اولین آثار ترکی جزواتی شامل ترجمه‌های ترکی متون دینی و تصوفی جهت ترغیب و تشویق مردم عادی به جهاد و گسترش اسلام بوده است (قورخماز، همانجا). به دنبال این آثار اولیه، شاهد ترجمه ترکی بعضی آثار فارسی از جمله اشعاری از مولانا جلال‌الدین رومی و همچنین اشعار ترکی شاعر معروف متصوف یونس امره در قرن چهاردهم می‌شویم. با اینهمه نوع جدیدی از ترکی تبدیل به زبان رسمی ادب، هنر، دیوان و لشکر عثمانی می‌گردد که واژگان و سبک آن به شدت تحت تاثیر فارسی و عربی قرار داشت و برای مردم عادی امپراتوری عثمانی سنگین و سخت فهم بود. این زبان رسمی و ادبی که «ترکی عثمانی» نامیده می‌شود تا حدود صد سال پیش اعتبار و رسمیت داشت.

از نظر لهجه شناسی ترکی، تا سال‌های ۱۵۰۰ فرق چندان بزرگی بین لهجه‌های مختلف ترکی آذربایجان و آناتولی به چشم نمی‌خورد. علت اصلی این امر طبیعتاً در آن است که گویشوران این زبان ریشه‌های مشترک زبانی و قومی داشته‌اند و پس از تاسیس دولت‌های عثمانی و صفوی و متمایز شدن دولتداری در این دوسرزمین، زبان ترکی آنها هم بتدریج متمایز و جدا شده است. زبان شاعر معروف ترک شیخ محمد فضولی بعداً از ایل بیات هنوز نشانه زبان مشترک ترکی اوغوزی-سلجوقی حدود ۵۰۰ سال پیش بود اما به زودی در سرزمین‌های ایران و عثمانی برای تمایز بین این گونه‌ها از تعابیر «ترکی قزلباشی» و یا «ترکی عجمی» (آذربایجانی)، «ترکی رومی» (عثمانی) و «ترکی جغتائی» (اوزبکی و اوغوزی قدیم) یاد می‌شود. دیگر لهجه‌های ترکی که همچون اجداد زبان‌های امروزی مانند قزاقی و قرقیزی بشمار می‌روند در آن دوره هنوز صاحب کتابت چندانی نبودند.

عربی که پیش از اسلام زبانی اصولاً شفاهی بود، یکی دو قرن بعد از فتوحات اسلامی تبدیل به زبانی غنی در زمینه‌های ادبیات دینی، فلسفه، علوم، ادبیات، ارتش و تجارت شده بود. دانشمندان غیر عرب مانند ایرانیان و حتی برخی اسپانیایی‌ها که تحت تسلط اعراب زندگی می‌کردند، بسیاری از آثار علمی و فلسفی خود را به عربی مینوشتند تا در شرایط حاکمیت عربی و اسلامی بیشتر خوانده شود و مورد قبول قرار گیرد. این هم به نوبه خود به غنای زبان عربی می‌افزود. این وضع تا سده‌های دوازدهم و سیزدهم یعنی اواخر عباسیان برقرار بود. در همین دوره است که عالم اسلام دچار تحولات بزرگی می‌شود که یک نتیجه‌اش هم ناتوانی و بالاخره زوال خلافت عربی-اسلامی است.

در خاورمیانه، طوری که دیدیم ابتدا حکومت‌های محلی مانند طاهریان، سامانیان و غزنویان ایجاد می‌شوند که قدرت خلیفه را عملاً تضعیف می‌کنند. کوچ و حکمرانی ترکان سلجوقی و بالاخره حملات مغول، جنگ‌های صلیبی‌های اروپائی که برای یک قرن سواحل شرقی دریای مدیترانه را تحت نظارت خود می‌گیرند و بالاخره برتری یافتن ترکان بر آناتولی و اکثر سرزمین‌های خلافت اسلامی در خاورمیانه و بخش بزرگ آفریقای شمالی، مقام عربی را در دنیای اسلام نسبت به قبل ضعیف‌تر می‌کند. در نتیجه این تحولات سیاسی گونه‌های محاوره‌ای و لهجه‌های محلی عربی بیش از پیش از عربی کلاسیک و «ادبی» دور می‌شوند تا جائیکه یک عرب زبان عراقی به سختی می‌تواند یک هم‌زبان مراکشی خود را بفهمد. بعد از قرن هفدهم و هجدهم، با نفوذ روافزون و حتی حاکمیت غربی‌های انگلیسی و فرانسوی زبان بر اعراب، این روند جدائی بین عربی نوشتاری و گفتاری شدیدتر هم خواهد شد. با اینهمه، عربی کلاسیک که مبتنی بر زبان قرآن است بین مسلمانان و بخصوص اعراب موقعیت مستحکم خود را حفظ می‌کند چرا که مسلمانان بخاطر تکیه اصلی به قرآن و

متون دینی در زندگی معنوی و حتی حقوقی و اجتماعی خود به متون عربی رجوع میکنند. این وضع کم و بیش در اروپا در مورد حاکمیت تقریباً بلامنازع لاتین در زندگی دینی و حتی اجتماعی مردم هم صادق است. اما برخلاف مسلمانان که همچنان بر اولویت عربی پافشاری میکنند در اروپا بخصوص با جنبش پروتستانیسم و ترجمه آلمانی انجیل در قرن شانزدهم انحصار حاکمیت زبانی لاتین (و یونانی) متزلزل میشود و این وضع شرایط را برای رشد «زبان های ملی» کشورها فراهم تر میکند.

این را هم نمیتوان ناگفته گذاشت که در هر دو کشور ایران و عثمانی و همچنین سرزمین های عربی که بعد از انحلال خلافت در بغداد گاه زیر تسلط ایرانیان و گاه ترکان بودند، تحصیل و تدریس هنوز محدود به قشری کوچک از دولتیان و روحانیان بود. تنها از اواخر قرن نوزدهم به بعد و بخصوص در قرن بیستم و یکم است که با آشنا شدن شرق مسلمان با صنعت مدرن چاپ و در عین حال تقویت دولت های مرکزی و آموزش و پرورش اجباری و مرکزی، تالیف و نشر آثار و اصولاً خواندن و نوشتن کم و بیش در همه این کشورها با سرعت جهشی رشد میکند. در استپ های قزاقستان و قرقیزستان و همچنین ترکمنستان کنونی بعد از یکجا نشین شدن تدریجی، خواندن و نوشتن در میان مردم این مناطق هم رواج می یابد. در این سرزمین ها و همچنین استپ های شمال دریای خزر که اکثر مردم ترک زبانانش هنوز بصورت ایلات کوچنده زندگی میکردند، تحصیل و خواندن و نوشتن عملاً موجود نبود. با قدرت یابی سیاسی و نظامی روسیه از قرن های شانزدهم و هفدهم به بعد، اکثر آنها و قبایل دیگر مانند آلان ها و اوست های هند و اروپائی بتدریج در فرهنگ و زبان روسی و یا اوکرائینی و قفقازی جذب شدند.

بقیه اوراسیا

اگر به دو نقشه سال های ۱۰۷۱ و ۱۵۰۱ نگاه کنیم خواهیم دید که در سال ۱۵۰۱ وضع زبان های اروپائی نسبت به ۵۰۰ سال پیش از آن روشن تر شده و دیگر تقریباً تابلوی زبان های اروپائی که امروز هم شاهدش هستیم بوجود آمده است.

در ابتدای این سلسله مقالات هم گفته بودیم. از انگلیسی تا آلمانی و فرانسه گرفته تا روسی و اسپانیایی، سرگذشت همه زبان های اروپائی هم مانند فارسی، عربی، ترکی و زبان های دیگر داستان چند صد ساله کوچ، نزاع، صلح و آمیزش اقوام، اختلاط لهجه ها و زبان ها، زوال بعضی زبان ها و گویش ها و پیدایش زبان ها و گویش های دیگر است.

اگر چند قرن عقب تر برویم، در قرن پنجم بدنبال عقب نشینی لشکر روم از جزایر بریتانیا، اهالی برتون انگلستان کنونی از طرف ایرلندی ها از شمال و غرب و پیکت ها از شمال جزایر بریتانیا مورد حمله قرار گرفت. اقوام ایرلندی و پیکت هم مانند برتون ها لهجه مخصوص کلتی خود را صحبت میکردند که شاخه ای از زبان های هند و اروپائی است. اما مهمتر از همه این بود که در قرن پنجم آنگل ها و ساکسون های ژرمن از شرق و جنوب، یعنی از دانمارک و آلمان شمالی کنونی به بریتانیا هجوم آوردند و بدون آنکه با مقاومت چندانی روبرو شوند در عرض یک قرن بر تمام انگلستان حاکم شدند. برتون های بومی انگلستان به ویلز و کورنوال عقب نشینی کردند و اسکات های ایرلند در اسکاتلند سکنی گزیدند.

جالب این است که رومیان زبان لاتین خود را نتوانستند در طول سه قرن بر انگلستان تحمیل کنند اما ژرمن ها این کار را در یک قرن انجام دادند. با این ترتیب زبان انگلیسی که امروزه پرجمعیت ترین و با نفوذترین زبان دنیاست قدمتی حد اکثر برابر با ۱۵۰۰ سال دارد. این انگلیسی نتیجه آمیزش زبان های ژرمنی آنگلی، ساکسونی و زبان های محلی کلتی جزایر بریتانیا یعنی برتونی، پیکتی، ایرلندی، ولش و اسکاتی و حتی ژرمن های فرانک بود که در اوایل هزاره دوم بریتانیا را تصرف کرده بسیاری واژگان فرانسوی را وارد آن انگلیسی مرکب نمودند. اولین متن انگلیسی کهن در قرن هفتم میلادی به خط لاتین نوشته شد. از آن سال ها تا سال های ۱۵۰۰ این انگلیسی هم مستحکم شد و هم دیگر زبان های جزایر بریتانیا یعنی اسکاتی، ولش و ایرلندی را تحت الشعاع خود قرار داد و عقب راند.

اما این انگلیسی قرن ها پیش از زبان های لاتین (رومی و یا رومانیک) فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی و پرتغالی زبان کتابت شده بود. میدانیم که ایتالیایی، فرانسه، اسپانیایی و پرتغالی وارثین زبان باستانی لاتین هستند.

اما چطور ممکن است که مثلاً زبان فرانسه ۳۰۰-۴۰۰ سال و زبان ایتالیایی حتی ۵۰۰-۶۰۰ سال بعد از انگلیسی جوان تر، یعنی در قرن های دوازدهم (فرانسه) و سیزدهم و چهاردهم (ایتالیایی) بوجود میاید؟ احتمالاً توضیح این معما را باید در زبان لاتین جستجو کرد که ابتدا فقط زبان شهر و منطقه روم بود اما با پیدایش امپراتوری روم ۲۷ سال قبل از میلاد برای اقل ۵۰۰ سال تبدیل به تنها زبان رسمی و مقتدر امپراتوری گشت در حالیکه فقط یونانی در سطحی علمی و هنری-تاریخی با آن میتوانست همآوردی کند. زبان های دیگر امپراتوری اکثراً بصورت لهجه های محلی و محاوره ای آن هم فقط بصورت شفاهی و محاوره ای بکار برده میشدند.

با شروع زوال امپراتوری روم در سال های ۴۰۰ میلادی و پشت سر گذاشتن دوره موقتی حاکمیت اعراب، فرق بین لهجه های محلی لاتین هم که از لاتین کلاسیک در تلفظ و حتی واژگان متمایز میشدند، بیشتر گردید. این فرق ها با کوچ های ژرمن ها و اسلاوها به مناطق لاتین بیشتر هم شد. بزودی چنین شد که لهجه های زبان مشترک لاتین کلاسیک هرچه از همدیگر دورتر بودند برای گویشوران همدیگر سخت فهم تر شدند و بصورت «زبان های مستقل» فرانسه، ایتالیایی، پرتغالی و اسپانیایی در آمدند. در عین حال هنوز هرکدام از این زبان ها لهجه های خود را داشتند از قبیل: پرووانسی (فرانسه) و یا کاتالان و کاستیلی (اسپانیا). در اصل همه این زبان های جدید لاتین

شاخه های نزدیک یک درخت بودند اما ایجاد دولت های مستقل اسپانیا، پرتغال، فرانسه و ایتالیا از طرفی زبان معیار این کشور ها را از همدیگر دورتر کرد و از طرف دیگر در داخل هر کشور لهجه های سابقا بهمیدیگر نزدیک اما متمایز را بیشتر به گونه معیار و مشترک هرکشور نزدیکتر نمود. با این ترتیب مثلا پرووانسی در عمل رفته رفته به فرانسه و کاتالان به اسپانیایی استاندارد نزدیک تر گردید.

این البته قاعده مطلق نیست و استثناهای خود را دارد اما وجود یک دولت متمایز که زبان ملی را پشتیبانی کند همیشه در بقا و غنای آن زبان نقش بزرگی بازی میکند، طبیعتا بشرط آنکه این دولت بقدر کافی قدرتمند و پایدار باشد. وقتی دو دولت حتی با لهجه های بسیار نزدیک یک زبان از هم جدا شوند و مدتی نسبتا طولانی هم از این تمایز دولتی بگذرد، زبان آنها هم خواسته و یا ناخواسته، کم و یا زیاد بتدریج از همدیگر متمایز میشود. اگر انگیزه های سیاسی هم در کار باشد، در آن صورت آنها هرکدام معمولا تصور میکنند که هر قدر زبان ملی آنها از زبان خویشاوند همسایه فرق کند، هویت دولتی آنها هم قوی تر خواهد بود. از سوی دیگر وقتی در کشوری، زبانی بصورت رسمی و معیار درآمد لهجه های دیگر آن زبان بتدریج به لهجه رسمی و مشترک (و یا معیار) ملی نزدیک تر میشوند و خصوصیات و فرق های آنها با زبان معیار رفته رفته کمتر میشود. این تاثیر رسانی زبان معیار به لهجه های گوناگون آن زبان را «عامل یکسان ساز» و یا «همگون ساز» می نامند. نوع دیگری از این «همگون سازی» در مورد زبان های دیگر آن کشور هم رخ میدهد تا جائیکه زبان های دیگر چه از طریق محدودیت های دولتی و چه حتی بدون این محدودیت ها، تحت الشعاع زبان رسمی قرار میگیرند و حتی گاه ویژگی های خود را ازدست میدهند و عملا از بین میروند. طبیعتا تحصیل، تعداد متکلمین، اشتغال و همچنین درجه اعتبار بین المللی هم به این روند کمک میکند و لهجه ها و زبان های کوچک تر را ضعیف تر میکند. همچنین روشن است که لهجه ها بیشتر در شهر های کوچک و روستا ها رواج دارند و مردم هر چه شهری تر و تحصیل کرده تر باشند بیشتر به زبان مشترک و معیار تمایل نشان میدهند.

این دو روند (۱) جدا و متمایز شدن گونه های دولتی یک زیرگروه زبانی از همدیگر از سوئی و (۲) انطباق یافتن هرچه بیشتر لهجه ها و گونه های محلی با زبان معیار و مشترک خود از سوی دیگر، تقریبا در همه کشور ها و گروه های زیرگروه های زبانی مشاهده میشود. البته هر کشور و زبان معیار و مشترک آن هم ویژگی های خود را داشته و دارد.

آلمانی که امروز میشناسیم تا ۱۵۰۰ سال قبل اصولا عبارت از لهجه های مختلف ژرمنی بود. زبان های انگلیسی، آلمانی، سوئدی، نروژی، ایسلندی، داچ (هلندی) و دانمارکی از اختلاط و آمیزش این لهجه های مختلف ژرمنی بوجود آمده و هرکدام از آنها وابسته به شرایط و تحولات تاریخی، سیاسی و قومی خود به نقطه امروزی تحول خود رسیده است. تاریخ اولین نمونه های مکتوب آلمانی و دیگر زبان های خویشاوند ژرمنی باستان مربوط به قرن های ششم تا نهم است. اگر به نقشه بالا یعنی وضع سال ۱۵۰۱ نگاه کنیم خواهیم دید که در این دوره زبان های ژرمنی (آلمانی، انگلیسی، دانمارکی، سوئدی، نروژی، دانمارکی و داچ) تا حد معینی از همدیگر مستقل شده اند. به درجه ای کمتر همین را میتوان در مورد زبان های لاتین فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی و پرتغالی هم گفت اگرچه طوری که گفته شد تمایز بین زبان های لاتین چند قرن دیر تر از زبان های ژرمنی بوده است. از نظر گونه ها و یا لهجه های داخلی آلمانی مانند آلمانی اتریشی و بخصوص سوئیسی (زوریخی) جالب است که اگرچه این گونه ها (و بخصوص سوئیسی) از گونه استاندارد شمال آلمان بسیار فرق میکند اما از نظر خود آلمانی ها و سوئیسی ها باز آلمانی محسوب میشود.

زیرگروه مهم سوم عبارت از زبان های اسلاوی و بزرگترین زبان این زیرگروه زبان روسی است. اما اگر با اسامی امروزه شان بگوئیم لخی (لهستانی)، اوکرائینی، بلاروسی، چکی، اسلوواکی، اسلووانی، صربی، کرواتی و بلغاری و ده ها زبان کوچکتر دیگر هم از این زیرگروه هستند. زبان های زیرگروه اسلاوی هم مانند زبان های زیرگروه های دیگر به همدیگر به مراتب شبیه تر هستند تا به زبان های زیرگروه های دیگر یعنی مثلا شباهت بین آلمانی و دانمارکی نسبت به آلمانی و فرانسوی بیشتر است. اولین آثار زبان مفروض «پروتو اسلاوی» یعنی باصطلاح ریشه مفروض همه زبان های اسلاوی مربوط به متون دینی قرن نهم و دهم میشود که به آثار «کلیسای اسلاونی باستان» معروف شده است. اما طوری که در نقشه بالا می بینیم، برعکس زبان های ژرمنی و حتی لاتین تا هزاره دوم میلادی تفکیک چندانی بین زبان های اسلاوی نشده بود. تا قرن چهاردهم اجداد روس های مدرن که در «دولت روس کی یف» (به اوکرائینی «کیف» واقع در اوکراین کنونی) به سربرده خود را «روس» می نامیدند و به زبان اسلاونی باستان سخن میگفتند. بعد از تهاجم مغول ها در قرن سیزدهم زبان مردم مغلوب اسلاو اساسا اسلاوی باقی میماند اما در زمینه لشکر و تجارت وازگان ترکی و مغولی وارد اسلاوی (روسی بعد) میشود. بعد از قرن های پانزدهم و شانزدهم تمایز های زبانی مانند روسی، لهستانی و دیگر زبان های غربی اسلاوی مانند چکی بوجود میاید و بالاخره لهجه هائی مانند بلاروس و اوکرائینی از روسی متمایزتر میشوند.

در بالا به نمونه آلمانی استاندارد و آلمانی سوئیسی و همچنین روسی استاندارد- بلاروسی و یا چکی- اسلوواکی اشاره کردیم. این مقایسه ها نشان میدهند که در تعیین راه تحول یک زبان نه فقط وجود یک دولت مجزا و متمایز بلکه اراده مردم متکلم هر زبان و یا لهجه هم تعیین میکند که آیا این و یا آن گونه زبان بصورت زبانی مستقل تکامل می یابد و یا همچون لهجه و تابعی از زبان بزرگتر و باصطلاح «مادر» میماند. شاید درک زبان محلی یک زوریخی (بخصوص اگر روستائی باشد) برای یک آلمانی تحصیل کرده خیلی مشکل تر از تفاهم بین یک چکی و یک اسلوواکی زبان است. اما چکی و اسلوواکی (و یا روسی و بلاروسی) بخاطر ملاحظات سیاسی (بخصوص در دهه های اخیر) زبان های مستقل حساب میشوند در حالیکه آلمانی سوئیسی را اکثریت آلمانی ها و سوئیسی ها لهجه محلی و محاوره ای آلمانی حساب میکنند.

۵۰۰ سال پیش تاکنون

درک تحولات زبانی در ۵۰۰ و خرده‌ای سال گذشته برای ما امروزی‌ها آسان‌تر از درک ده هزار سال گذشته است.

طبیعتاً اولین چیزی که از نیمه دوم هزاره دوم یعنی بین سال‌های ۱۵۰۰ و ۲۰۰۰ به ذهن اغلب ما می‌رسد شروع تاریخ معاصر در اروپا، عصر انقلاب صنعتی، رنسانس، روشنگری، جدایی دین از دولت، سفرهای اکتشافی دریایی و البته کشف آمریکا است.

از نقطه نظر زبان آنچه که بیش از همه و برای همه زبان‌ها اهمیت دارد پیدایش صنعت

۱۵۰۰ سال پیش از میلاد

مدرن و مکانیزه شده چاپ است که حدوداً پانصد سال پیش ابتدا در اروپا و سپس در همه دنیا رایج شد و کار خواندن و نوشتن را سریع‌تر، اتوماتیک‌تر، پرمحصول‌تر و بالاخره در قرن بیستم «دیجیتالی» کرد.

صنعت چاپ ۳۰۰-۴۰۰ سال بعد از اختراعش به کشورهای ما در خاورمیانه هم رسید و عملاً در قرن بیستم بطور وسیع مورد استفاده قرار گرفت.

اما شرق نه فقط از نگاه صنعت چاپ، بلکه اکثر جهات دیگر که در بالا شمردیم از اروپا عقب ماند. ۵۰۰ سال اخیر از نظر سیاسی، نظامی و علمی-تکنولوژی دوره حکمرانی غرب بر شرق بود.

از نگاه زبان‌های غربی ۵۰۰ سال اخیر دوره تحکیم و غنای این زبان‌ها بود. بعضی از زبان‌های غربی مانند ایتالیایی و یا زبان‌های کوچکتری مانند چکی و استونیایی اصولاً در همین ۵۰۰ سال اخیر رشد و نمو کردند.

به موازات پیشرفت علم و تکنولوژی در غرب، انتشارات درسی، علمی، فلسفی، تاریخی و ادبی هم بیشتر و عمیق‌تر شد. در بسیاری کشورهای غربی، کار نویسندگان، شعرا و اندیشمندان برجسته‌ای مانند دانته، شکسپیر، مولیر یا گوته راهگشای زبان‌ها و ادبیات غربی گشت. شرق مسلمان این تجربه را در دو سه قرن نخست هزاره دوم میلادی کرده بود. اما جالب است که دوره فردوسی، مولانا جلال الدین و حافظ و یا ابن سینا، رازی و بیرونی دیگر در شرق ادامه نیافت.

حالا نگاهی به سرزمین‌های مقابل اروپا در شرق بکنیم. ۵۰۰ سال مورد نظر ما در استپ‌های اوراسیا چگونه گذشت؟

در این دوره متصرفات سابق چنگیزی در فرارود و آسیای میانه، شمال شرق و غرب دریای خزر و دریای سیاه در حال فروپاشی و هرج و مرجی بدوی بود. نوادگان امیران مغول و ترک در کشاکشی جدی بر سر تقسیم باقیمانده میراث امپراتوری چنگیزی بودند. همه جا خان‌های بزرگ و یا کوچک حکم می‌راندند. از قزلب‌اوردو و کریمه تا قازان، آستراخان، سیبری و خان نشین ازبک، خان‌های مختلف که قبایلشان کاملاً یکجا نشین نشده بودند، در حال تبانی و یا جنگ و ستیز با همدیگر قرار داشتند. برای حفظ خود، آنها گاه تحت‌الحمايه روسیه نوپا و گاه دست نشانده عثمانی می‌شدند. بعضی از آنها موفق می‌شدند اقلاً برای مدت معینی حاکمیتی نسبتاً با ثبات به وجود بیاورند و بعضی‌ها در طوایف و قبایل دیگر حل می‌شدند. بعضی از ملت‌های کنونی آسیای مرکزی مانند قزاق‌ها شروع دولتداری خود را از این دوره می‌دانند. قرقیزها هم که تحولاتی مخصوص به خود از سر گذرانده بودند و مشترکات بسیاری با قزاق‌ها داشتند دارای حاکمیت‌های ایلی خود بودند.

در این میان یکی از خان‌های آسیای میانه بنام شیبیک خان ازبک معروف به محمد خان شیبانی توانست طوایف وابسته به خود را متحد کرده از سیبری به سرزمین ازبکستان کنونی بیاورد و در آنجا با پایان دادن به باقیمانده حاکمیت تیموری حکومتی نسبتاً با ثبات و یکجا نشین تاسیس کند.



1501
میلادی

سن جنگ های ایران با
عثمانیان و تورک ها
1514 تا 1566

این همان شیپک خان بود که مسلمان سنی مذهب شده بود و در همدستی با سلاطین عثمانی که در غرب بر ضد ایرانیان صفوی می‌جنگیدند، جبهه شرقی جنگ با صفویان را باز کرده بود. خان نشین شیپانی ابتدای دولرداری ازبک‌ها و آغاز ادبیات جغتایی- ازبکی محسوب می‌شود. شیپک خان که از نوادگان چنگیز بود مانند تیمور عملاً ترک زبان شده بود اما زبان رسمی دربار شیپانی فارسی بود اگرچه ترکی جغتایی (ازبکی قدیم) نیز به تدریج زبان دربار و شعر و ادب می‌شد. شاعر معروف علیشیر نوائی هروی که از ادیبان و نخبگان دوره تیموریان بود، در این دوره زیست. اما نوائی با خان نشین شیپانی کاری نداشت. حتی برعکس، نوائی جزو ادیبان دوره سلطان حسین بایقرا از نوادگان تیمور بود که از طرف شیپک خان سرنگون گردید. او با اشعار ازبکی-اویغوری و فارسی خود همراه با هم عصرش محمد فضولی بغدادی بنیانگذار شعر و ادب ترکی شناخته می‌شود- یکی ترکی قیچاقی-قالموقی و یا شرقی و دیگری ترکی اوغوزی و یا غربی. همزمان، یکی دیگر از خان‌های تیموری که از شیپانی شکست خورده بود با سربازان خود به هندوستان گریخت و در آنجا حکومت ترکی-مغولی-هندی گورکانیان («موغال») را تشکیل داد. زبان و ادبیات سلطنت گورکانیان هم فارسی بود.

این هرج و مرج در استپ‌های شمالی تا قرن نوزدهم ادامه پیدا کرد. در این قرن روسیه با جنگ‌های علی‌حده علیه خان‌نشین‌ها و ایران قاجار، تقریباً تمام آسیای میانه و قفقاز را تصرف کرد. از آن دوره به بعد حاکمیت روسیه و سپس شوروی شروع می‌شود. جالب است که حتی در قرن نوزدهم حکومت کوچکی که از خان نشین وسیع شیپانی باقی مانده بود با نام «خان نشین بخارا» به حیات خود ادامه داد اما با حاکمیت شوروی مانند دیگر خان‌نشین‌ها سقوط نمود. سقوط خان‌نشین‌های مرو در شرق و گنجه، قره باغ، دربند، ایروان، تفلیس، نخجوان و شیروان در قفقاز ضمناً پایان رسمی حاکمیت ایران بر این مناطق نیز بود اگرچه ایران عملاً دیگر کنترل چندانی بر اکثر آن‌ها نداشت.

دردوره شوروی در آسیای میانه و قفقاز به صورتی مصنوعی مرزهایی «قومی» بین جمهوری‌های جدید شوروی کشیده شد. با تصمیم مرکز یعنی مسکو به هرکدام از این جمهوری‌ها عنوان ملت و زبان مخصوص به خود با حروف، الفبا، واژگان و تاریخ نویسی متمایزی داده شد. لهجه‌های محلی یک‌شبه تبدیل به «زبان ملی» با الفبا، دستور زبان و قواعد مخصوص بخود و متمایز از دیگر گونه‌های ترکی شدند.

عموماً تلاش می‌شد زبان‌های ترکی از همدیگر متفاوت و از ترکی‌های ایران و ترکیه کاملاً متفاوت نشان داده شوند. ملت‌سازی و تاریخ نویسی شتابزده بیشک عواقبی هم داشت. در هر جمهوری چند «جزیره خاکی» (آنکلاو) متعلق به جمهوری‌ها و ملت‌های نوین همسایه نهاده شد که پیوسته سرچشمه اختلافات شد. قوم قراقالپاق که همیشه بخشی از قزاق‌ها به حساب می‌آمد و زبانش هم شباهت بسیاری به قزاقی داشت بخشی از ازبکستان شد. قرقیزستان امروزی ابتدا «قزاقستان» نامیده شد و به قزاقستان امروزی نام «قارا قرقیزستان» («قرقیزستان سیاه») داده شد. در ازبکستان لهجه شمال این منطقه که تابع قوانین «هماهنگی مصوت»-ها نبود بی‌آنکه دلیلش روشن باشد بصورت زبان، تلفظ و املا می‌میر و دولتی در آمد.

بعضی‌ها گفته‌اند که نیت مسکو از این اقدامات اساساً ایجاد اختلاف و دشمنی بین جمهوری‌ها و پاشیدن تخم جدایی کامل فرهنگی آن‌ها از ایران و ترکیه بود. اما احتمالاً بی‌اطلاعی و یا سهل‌انگاری رهبری شوروی هم نقشی در این بی‌نظمی بازی می‌کرد.

همین اتفاق با زبان فارسی تاجیکی هم افتاد. لهجه و تلفظ محلی منطقه تبدیل به فرهنگ لغات و قواعد دستوری فارسی این منطقه شد که هنوز هم پا برجاست. در پنج کشور ترکی زبان آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان و همچنین تاجیکستان ایرانی زبان، الفبای رسمی در عرض ۷۰ سال سه بار تغییر یافت. به موازات همه این تحولات، اگرچه زبان‌های جدید این جمهوری‌ها مقام «رسمی» یافته و دیگر در مدارس تدریس می‌شدند، زبان واقعی خود این جمهوری‌ها و سرتاسر شوروی که وسیله موفقیت و پیشرفت اجتماعی شمرده می‌شد، روسی بود.

بعد از یک مرحله کوتاه تغییر الفبا از عربی- فارسی به لاتین در سال‌های ۱۹۲۰، این ملت‌های نوین بزودی ناچار به قبول الفبای روسی با اشارات و علامات دیگری شدند. فرهنگ لغات این زبان‌ها پر از واژگان و اصطلاحات روسی گردید. این هم تاحدی قابل فهم بود چرا که این زبان‌ها در آن دوره تاریخی صاحب واژگان مناسب برای زمینه‌های تخصصی علمی و تکنولوژیک و زندگی معاصر اجتماعی و اداری نبودند. بعد از سقوط شوروی در اوایل سال‌های ۱۹۹۰، الفبای آذربایجان، ترکمنستان و ازبکستان باز تغییر یافت و این بار لاتین شد. همه این تغییرات باعث بی‌نظمی و قطع تداوم فرهنگی در کشورهای نوپایی شد که دولرداری و زبان ادیبانشان بسیار جوان و بی‌تجربه بود اگرچه در این دوره سواد خواندن و نوشتن، نشر آثار علمی و ادبی و تحصیل پایه به زبان‌های رسمی نو در این سرزمین‌ها باعث رشد فرهنگی شد.

در آسیای صغیر و خاورمیانه‌ی این دوره شاهد صعود امپراتوری عثمانی هستیم که به غیر از تصرفات خلافت عباسی، در دوره اوج خود بخش اعظم بالکان و قسمتی از اروپای مرکزی را هم به بنیه خود الحاق می‌کند. اما امپراتوری عثمانی مدلی از امپراتوری‌های پیشامدرن بود که تکیه‌گاه تولید صنعتی، پیشرفت اجتماعی، علمی و تکنولوژیک نداشت و حتی تا قرن بیستم اساساً بر جامعه‌ای دهقانی استوار بود. از سوی دیگر اروپا به سوی ملت- دولت‌های جداگانه و منسجم می‌رفت و حتی توان اتریش- صنعتی، برای حفظ سرزمین‌های کنونی مجارستان، چک و یا اسلواکی همسایه و مسیحی در امپراتوری «هابسبورگ» کافی نبود.

با اینهمه قرن بیستم برای هر سه زبان منطقه نزدیک ما یعنی فارسی، ترکی و عربی شکوفایی زبان، چاپ، خواندن و نوشتن و مستحکم‌تر شدن زبان مشترک و معیار، یعنی هر سه زبان رسمی و نوشتاری را به همراه آورد. این دوره برای ایران، ترکیه، افغانستان و کشورهای نو استقلال عربی که بدنبال فروپاشی امپراتوری در اوایل قرن بیستم مستقل شدند و همچنین کشورهای آسیای میانه و قفقاز که در ترکیب اتحاد شوروی بصورت جمهوری‌های شوروی درآمدند دوره افزایش سواد، نشر کتاب و مطبوعات و آموزش زبان رسمی و مشترک کشور بود. تعداد کتاب‌ها و مطبوعاتی که در هرکدام از کشورهای منطقه نزدیک ما در سده بیستم چاپ و پخش شد احتمالا از مجموع آنچه که در ۱۰۰۰ سال قبل از آن بچاپ رسیده و خوانده شده بود براتب بیشتر است. حتی از نویسندگان این منطقه نجیب محفوظ از مصر و اورهان پاموک (اورخان پاموک) از ترکیه در قرن بیستم جایزه ادبی نوبل را گرفتند.

در ترکیه نیز الفبا بعد از اعلان جمهوری در سال ۱۹۲۳ به لاتین تغییر یافت و سیاست «پاک کاری» ترکی از واژگان، اصطلاحات و تاثیرات فارسی و عربی در پیش گرفته شد که مجموعا به بیگانگی نسل‌های جوان از میراث ادبی و فرهنگی خود منجر شد. ایران و کشورهای عربی از مدل ترکیه در تغییر الفبا و «پاک کاری» زبان پیروی نکردند. اما مجموعا در اکثر کشورهای منطقه و از جمله ترکیه، ایران و کشورهای عربی کوشش‌های انطباق این زبان‌ها به واژگان علمی، اجتماعی و تکنیکی مدرن موفقیت آمیز بود.

زبان های کوچک و بزرگ

طوری که در بخش های گذشته هم دیدیم، روند پیدایش و تثبیت زبان ها معمولا (اگرچه نه همیشه) از درون لهجه های موجود زبان ها بر میآید. یعنی یک یا دو لهجه با تاثیرات متقابل با دیگر لهجه ها طی مدتی طولانی تبدیل به زبان استاندارد و یا معیار میشود. در این رهگذر برخی از لهجه های دیگر در سطح محلی و محاوره ای مانده، تضعیف شده و حتی از بین رفته، برخی هم مدت بیشتری دوام میآورند. بعضی زبان ها هم در شرایط دیگری به عمل میآیند. مثلا بعضی ها مانند اردو و یا ترکی عثمانی ابتدا زبان ارتش، دربار و طبقه ای روشنفکر و ممتاز بوده که بعدا گسترش یافته اند. اما این عده زبان ها درصد کمتری از کل زبان های دنیا را به خود اختصاص میدهند و مورد بحث ما نیستند.

تا شش-هفت هزار سال پیش هیچ زبانی «بزرگ» و صاحب میلیون ها گویشور نبود. هنوز زبان های استاندارد، معیار و مشترک بوجود نیامده و تثبیت نشده بودند. انسان ها اصولا بصورت طایفه ها و قبیله ها زندگی میکردند و به لهجه های محلی خود صحبت مینمودند. نوشتار چندانی نبود و ارتباطات زبانی بصورت شفاهی انجام میگرفت. قبل از همه چیز جمعیت کره زمین با معیارهای امروزی «ناچیز» بشمار میرفت. جمعیت کل بزرگترین گروه لهجه هائی که بعدها «خانواده هند و اروپائی» نام گرفت حدود ۱ تا ده هزار سال قبل بیشتر از تخمینا ۵۰ هزار نفر نبود، گروه آفریقائی-آسیائی هم حدودا همین تعداد و گروه های اورالی و یا نیلی-صحرائی حتی هرکدام مجموعا ۱۰ هزار نفر بود (مک اودی، ۲۰۰۲، ص ۲۲). تصور کنید که مثلا از درون این ۵۰ هزار نفر اقوام مخلوط هند و اروپائی، بعد از گذشت ده هزار سال حدودا ۴۴۵ زبان شامل انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، ایتالیائی، اسپانیائی، فارسی، هندی یونانی و غیره بیرون میآیند که هرکدام زبانی بسیار بزرگ و یا متوسط با ده ها و صد ها لهجه محلی خود است. آن خانواده کوچک زبان های هند و اروپائی ده هزار سال پیش، امروزه شامل بیش از دو و نیم میلیارد نفر میشود. چیزی شبیه این مدعا را میتوان در مورد گروه های زبانی دیگر مانند آفریقائی-آسیائی، اورالی و یا آلتائی هم مطرح کرد.

۲۵۰۰ سال پیش جمعیت کل دنیا نسبت به هفت هشت هزار سال پیش از آن افزایش یافته تخمینا به ۴۰ میلیون نفر رسیده بود (مک اودی، همانجا، ص ۱۰۸). امروز درمقایسه با فقط دو قرن پیش، جمعیت کل جهان از ۱٫۸ میلیارد نفر چهار برابر شده و به بیش از ۷٫۳ میلیارد نفر رسیده است.

هم جمعیت کره زمین به مراتب بیشتر شده و هم انسان ها مجموعا طولانی تر، سالم تر و بهتر از ۵۰۰ و یا ۲۰۰۰ سال پیش زندگی میکنند.

از ده هزار سال پیش به تدریج هرچه زندگی اجتماعی و کشاورزی بهبود یافت، هم تعداد انسان ها بیشتر شد و هم طوایف و اقوام با همدیگر آمیزش یافتند. با این ترتیب گروه های بزرگتر اجتماعی و قومی پیدا شدند و بالاخره طی چند هزارسال نخستین، گونه های ابتدائی ملت ها و دولت ها به وجود آمدند. زبان ها هم متناسب با این رشد و آمیزش انسان ها به صورت نظام های مرتبط با هم و در عین حال متمایز از همدیگر مانند شاخه ها، ساقه ها و برگ های یک درخت عرض اندام نمودند.

مرگ زبان های کوچک

در اینجا ظاهرا شاهد رشد معکوس دو جریان هستیم: از یک سو تعداد جمعیت کل جهان افزایش می یابد و از سوی دیگر تعداد زبان ها و لهجه ها کمتر و کمتر میشود. بسیاری از زبان ها و یا لهجه ها از بین میروند اما برخی زبان ها بزرگتر و پرجمعیت تر میشوند. بنظر میرسد روند قدرتمند شدن برخی زبان ها از ابتدا موجود بوده اما زبان های کوچک و یا کم جمعیت قرن های طولانی در کنار زبان های بزرگتر

ادامه حیات داده اند. بخصوص از ۵۰۰ سال پیش تاکنون این روند شدت بیشتری یافته است یعنی از سوئی آهنگ بزرگ شدن بعضی زبان ها و خانواده های زبانی بمراتب بیشتر شده و از سوی دیگر تعداد زبان های کوچکی نسبت به قبل به مراتب کمتر کاهش یافته است.

زبان ها چندان هم بی شباهت به موجودات زنده نیستند. بعضی زبان ها جوان تر و برخی پیر ترند. اما صرفنظر از پیری و جوانی، بعضی زبان ها قدرتمند ترند یعنی میلیون ها گویشور دارند و برخی ضعیف ترند، یعنی فقط چند هزار متکلم دارند. باز صرفنظر از پیری و جوانی، یک رشته زبان ها بزرگتر و پر جمعیت تر میشوند اما تعداد بیشتری از زبان های بسیار کوچک و کوچک از بین میروند و مانند موجودات زنده می میرند. اتفاقاً تعداد زبان هائی که میمیرند بمراتب بیشتر از اندک زبان های نئی است که به دنیا می آیند.

در ۵۰۰ سال گذشته نصف کل زبان های جهان از بین رفته است. در آغاز این سلسله مقالات هم گفتیم که امروزه بطور میانگین در دنیا حدود ۷۰۰۰ زبان وجود دارد. تخمیناً ۵۷۰۰ زبان یعنی بیش از ۸۰ درصد زبان های دنیا هرکدام کمتر از ۱۰۰ هزار گویشور دارند و «آینده ای ندارند». بطور قراردادی این ۵۷۰۰ زبان که کمتر از ۱۰۰ هزار گویشور دارند «زبان های کوچک» محسوب میشوند. اقل از ۱۰۰۰ زبان بسیار کوچک که بین یک تا هزار گویشور دارند در عرض چند نسل از بین خواهد رفت و اگر این وضع ادامه یابد در صد سال آینده نصف همه زبان های کوچک مرده به حساب خواهند آمد (جانسون، ص ۲۱۲ و تارنمای موسسه «اتنولوگ»).

در عوض، ۵۰ درصد مردم جهان به یکی از این ده زبان پر جمعیت دنیا سخن میگویند که هرکدام بیش از ۱۰۰ میلیون گویشور دارد: ماندارین (چینی)، اسپانیائی، انگلیسی، هندی، عربی، پرتغالی، بنگالی، روسی، ژاپنی و پنجابی. در همین گروه زبان های بزرگ یک عده زبان ها هم هستند که تعدادشان اتفاقاً بیشتر است و اگر چه به اندازه چینی و یا انگلیسی پر جمعیت نیستند اما هر کدام تا ۱۰۰ میلیون نفر جمعیت دارند و آنها هم بزرگ محسوب میشوند. مجموع این گروه زبان های بزرگ جهان عبارت از ۸۵ زبان است. بقیه از زبان های بسیار بزرگ مانند ماندارین و یا انگلیسی، هندی، بنگالی، ژاپنی، اسپانیائی و عربی، زبان هائی مانند سوئدی، ایتالیائی، آلمانی، اوکرائینی، فارسی و ترکی نیز جزو این گروه هستند. ۸۰ درصد مردم دنیا به یکی از این گروه زبان های بزرگ تکلم میکنند.

با حساب ساده: اکثریت بزرگ مردم دنیا به حد اکثر ۱۰۰-۱۲۰ زبان صحبت میکنند. کار بقیه زبان ها یعنی حدوداً ۶۹۰۰ زبان مشکل است و تعداد قابل توجهی از آنها از بین خواهند رفت.

این دگرگشت در جمعیت و مقام اجتماعی زبان های کوچک و از بین رفتن آنان اساساً ویژگی ۵۰۰ سال اخیر است. این هم بی علت نیست.

۵۷۰۰ زبان کوچک با خطر زوال روبروست. تراکم این زبان های کوچک اصولاً در کشور ها و سرزمین هائی است که رشد چندان نکرده اند، نظام تحصیلی در آن مستحکم نشده است و نظام حکومتی، تجارت و ارتباطات زیاد قدرتمند نیست. در این شرایط است که فشار «همگون سازنده» نظام دولتی، تحصیل، رسانه ها و ارتباطات کمتر حس میشود. در محیط شهری و جمعیت هائی که نظام تحصیلی شان منظم و منسجم است، زبان و لهجه های کوچک زیاد دوام نمی آورند و خود را به زبان و یا لهجه مشترک و یا معیار آن کشور منطبق میکنند. میتوان حدس زد که اگر روند شهری شدن، تعمیم زبان های استاندارد و مشترک، تحکیم نظام تحصیلی و قدرت های سیاسی منسجم مانند یکی دو قرن گذشته ادامه یابد امید چندان به بقای زبان های کوچک نخواهد ماند.

اکثر زبان های کوچک در آسیا، آفریقا و اقیانوسیه هستند. کشور پاپوا گینه نو (در شمال استرالیا) با شش میلیون نفر جمعیت و بیش از هزار زبان مختلف نمونه جالبی از تراکم تعداد زیادی زبان در مساحتی نسبتاً کوچک و با جمعیتی نسبتاً کم است. مارک پیگل از دانشگاه ردینگ انگلستان میگوید در پاپوا گینه نو که سرزمینی کوهستانی است، تقریباً مردم هر دهکده زبان دیگری صحبت میکنند (پیگل، ویدئو).

بنظر پیگل روند از بین رفتن زبان های کوچک «عمل گرایانه و اقتصادی» است چرا که پیشرفت بشری بر بستر راحت تر کردن زندگی استوار است و نه پیچیده کردن آن، درست مثل آنکه در اندازه گیری وزن، درجه حرارت و یا مسافت داشتن یکی دو معیار و استاندارد برای زندگی انسان ها بمراتب راحت تر و راهگشاتر از ده ها استاندارد متناقض است و اینهمه گوناگونی زبان های کوچک با چنین ارقام پائین متکلمین هم خلاف اصل پیشرفت و راحتی زندگی است. هیچ والدینی نمیخواهد کودکانش به زبان های کوچکی صحبت کنند که عملاً مشکلی در راه تحصیل، اشتغال و آمیزش با مردم دیگر بشمار می رود (پیگل، همانجا). اما البته هر کس به زبان مادری خود علاقه دارد و نمیخواهد شاهد از بین رفتن آن شود. دولت ها علاقه ای به حفظ زبان های کوچک و غیر رسمی ندارند چرا که تصور میکنند ترغیب این زبان ها به تحکیم حاکمیت ملی آنها و زبان مشترک و رسمی کشور کمکی نمیکند. از سوی دیگر موضوع زبان بخصوص در کشورهای در حال رشد بهانه اختلافات سیاسی و موضوع اتهامات و حتی مداخله های بین المللی میشود. اما به قول جانسون اقل پژوهشگران و روشنفکران میتوانند قبل از آنکه این زبان ها کاملاً از بین بروند آنچه را که مانند واژگان و دستور زبان آنها قابل ثبت است ثبت و حفظ نمایند. «کمتر کسی هست که خواهان از بین رفتن زبان ها باشد اما مرگ آنها ادامه خواهد یافت چرا که ترک کردن زبانی کوچک و انتخاب زبانی بزرگتر آنقدر برتری دارد که بسیاری از خود زبانیشان را عوض میکنند و یا کودکانشان را به آن تشویق می نمایند» (جانسون، ص ۲۱۷).

در پاپوا گینه نو اکثر مردم به انگلیسی رو آورده اند که اکنون زبان رسمی این سرزمین است. در قفقاز شمالی و گرجستان که موزائیکی از زبان های کوچک و بزرگ رنگارنگ است، روسی تبدیل به زبان ارتباطاتی بین زبان های قفقازی شده است و در آمریکای مرکزی و جنوبی بومیان آمریکائی امروزه بیشتر اسپانیائی و یا پرتغالی حرف میزنند. این ها اکثرا زبان هائی هستند که گویشوران شان بسیار کم است و نوشتار ندارند و یا سنت نوشتاری شان بسیار جدید است.

زبان های بزرگ

در نقطه مقابل این ۵۷۰۰ زبان کوچک دنیا که اکثریت زبان ها را تشکیل میدهند و در معرض خطر فوری زوال هستند، حدودا ۱۰۰-۱۲۰ زبان بزرگ قرار دارند که تعداد گویشوران هر کدام بیشتر از یک میلیون نفر است. حتی طوری که قبلا گفتیم، ۸۰ درصد مردم دنیا به ۸۵ زبان بزرگ، رسمی و مشترک دنیا تکلم میکنند.

در مقابل گروه کثیر زبان های کوچک، وضع زبان های رسمی و مشترک با حجم متوسط و بزرگ کشور هائی مانند ایتالیا، نروژ، مجارستان، روسیه، فرانسه، یونان، ایران، ترکیه و یا برمه و ویتنام و کره جای نگرانی چندانی ندارد، به شرط آنکه در وضع کلی سیاسی و اجتماعی این کشور ها (و کلا دنیا) چیز فوق العاده زیان بخشی اتفاق نیافتد و روند ۱۰۰ سال گذشته مجموعا ادامه پیدا کند.

این زبان ها که برخی از آنها زبان هائی قدیمی هم هستند بطور کلی توانسته اند بخصوص در صد سال گذشته تحکیم یابند، واژگان خود را مدرن تر کنند و استاندارد تر شوند. در این مدت گونه های معیار این زبان ها لهجه های غیر معیار را با خود همگون تر کرده و موقعیت خود را در نزد زبان های دیگر خود این کشور ها تقویت نموده اند. البته این کار با انتشار آثار و رسانه های گوناگون و در درجه اول تحصیل این زبان ها در مدارس کشور میسر شده است.

تحصیل و اشتغال به زبانی مشترک باعث رواج و تحکیم آن زبان میشود و این هم در مجموع به پیشرفت، شهری شدن و تمدن، بالا رفتن سواد و معاشرت، اشتغال و مناسبت های بیشتر با عالم بیرونی کمک میکند. البته از نقطه نظر لهجه های غیر معیار و زبان های دیگر هر کشور، موضوع تحصیل زبان مشترک «تیغی دو لبه» است و لبه دوم این تیغ آن است که زبان های محلی و لهجه های غیر معیار را به حاشیه می راند، اما بدون آن هم بخصوص در کشور های شرقی که سازماندهی جامعه چندان قوی نیست نظام تحصیلی دچار ضعف میگردد و سامان اداری هم متزلزل میشود.

صد سال پیش تحصیل تابع نظامی مرکزی و دولتی نبود. اکثر کودکان و جوانان به مدرسه نمیرفتند و درصد بسیار بزرگی از جامعه اصولا خواندن و نوشتن نمیدانست. امروزه، در اکثریت بزرگ کشور ها کودکان و جوانان به مدرسه میروند و اقلا خواندن و نوشتن یک زبان را یاد میگیرند. دویست سال پیش کشوری نبود که اکثریت جمعیت اش خواندن و نوشتن بدانند. به گزارش سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) امروز ۸۰ درصد جمعیت دنیا قادر به خواندن و نوشتن هستند و این رقم احتمالا در چند دهه آینده به ۱۰۰ درصد خواهد رسید. طبیعی است که در این شرایط زبان های مشترک و رسمی تقویت می یابند و زبان های کوچک تر و یا لهجه های محلی تضعیف میشوند.

در تقریبا هیچ کدام از این کشور ها زبان مشترک و رسمی طبیعتا تنها زبان موجودی نیست که تکلم میشود. مثلا در فرانسه که زبان فرانسه زبان مشترک همه، زبان تحصیلی و دولتی و زبان اکثریت بزرگ مردم است اقلا ده زبان دیگر موجودند که برخی از آنها مانند پرووانسی به فرانسه بسیار نزدیک اند و برخی مانند باسک اصلا زبان هند و اروپائی نیستند. اما نسبت تعداد گویشوران این زبان ها به فرانسه زبانان بمراتب کمتر است و از طرف دیگر کاربرد زبان فرانسه عنصر مشترک همه فرانسوی بشمار میاید.

ولی در بعضی از این کشور ها زبان های به نسبت پرجمعیت تری هم هستند، صرفنظر از اینکه دولت های متبوعشان آنها را به رسمیت میشناسند و این زبان ها در مدارس تدریس میشوند یا نه. این دسته زبان ها متکلمین زیادی دارند و مانند ترکی آذری در ایران، کردی در ترکیه و یا تاتاری در روسیه زبان های دوم و سوم مردم کشور خود بشمار میایند. این زبان ها که به هردلیلی در گذشته در مدارس کشور هایشان بصورتی جدی و متمادی تحصیل و تدریس نشده اند طبیعتا جزو آن زبان های کوچک نیستند که با خطر فوری زوال روبرو باشند. اما این زبان ها در طول قرن های گذشته تحت تاثیر مستقیم و روند استحاله از سوی زبان مشترک و ملی کشورها قرار گرفته اند. بهمین دلیل مثلا با وجود مقاومت های سیاسی، برای بسیاری کردهای ترکیه خواندن و نوشتن به ترکی روان تر و کار گشا تر از کردی است که اکثر کردهای این کشور نمیتوانند بخوبی بنویسند و بخوانند. همین را میتوان در مورد ترک زبانان ایران و یا تاتاری زبانان روسیه هم گفت. برای اکثر آنها این دگرگشت زبانی که با تحصیل شروع میشود، با اشتغال، ازدواج های مختلط و آمیزش در زندگی اجتماعی ادامه و تحکیم می یابد. غالبا در این گونه موارد، هم دولت ها میخواهند همه به زبان مشترک این کشور ها تحصیل کنند و هم خود والدین آنها نمیخواهند کودکان و جوانان آنان به زبانی تحصیل کنند که از نظر موفقیت و اشتغال نسبت به زبان مشترک (فارسی در ایران، ترکی در ترکیه و روسی در روسیه) شانس بیشتری دارد.

زبان های بین المللی

از میان گروه زبان های بزرگ بعضی ها «زبان بین المللی» شده اند. هر جا که بروید، احتمال اینکه کسی را بیابید که به این زبان ها با شما صحبت کنند بیشتر از زبان های دیگر است. قبل از همه انگلیسی، با فاصله زیادی فرانسه، آلمانی، و تا حدی اسپانیایی و روسی را میتوان جزو این زبان ها شمرد.

آغاز نقش «زبان بین المللی» بیشک با کشورگشائی ها و نفوذ استعماری اروپائیان در قرن های هفدهم تا بیستم همراه بوده است. بدینال آن، عواملی چون کوچ های گسترده و رشد و توسعه نفوذ اقتصادی، نظامی، سیاسی و علمی-تکنولوژی بعضی از این کشور ها باعث ترفیع زبان هایشان به این مقام بین المللی شده است. اما نه کشورگشائی و نفوذ استعماری یک کشور به تنهایی میتواند زبان آن کشور را تبدیل به زبان بین المللی کند و نه فقط کثرت جمعیت متکلم آن زبان قادر به این کار است. امروزه نه فارسی با وجود وسعت گذشته امپراتوری های ایرانی زبان بین المللی است، نه یونانی، نه ترکی و نه پرتغالی. از ده- پانزده کشور پرجمعیت دنیا نیز خیلی زبان ها مانند ماندارین (چینی)، هندی، بنگالی، عربی و یا ژاپنی را نمیتوان «بین المللی» خواند.

کثرت جمعیت بومی یک زبان مهم است، اما خود آن جمعیت باید از نظر استاندارد شدن زبان به مرحله رشد و انسجام کافی رسیده باشد، ادبیات و آثار معاصر و غنی در همه زمینه های علمی و اجتماعی داشته باشد و گویشوران دیگر زبان ها بخاطر تحصیل، اشتغال، روابط مالی و تجارت، تخصص و یا روابط بین المللی، خود را نیازمند آموزش و کاربرد آن زبان حس کنند. پشتوانه چنین زبانی هم طبیعتا دولت و یا دولت هائی مستحکم و پیشرفته هستند.

در گذشته های دور مانند هزار و یا دوهزار سال پیش هم در نتیجه کشور گشائی ها و یا صرفا روابط تجاری و یا همسایگی و سیاسی، آشنائی برخی از اتباع یک دولت و کشور با زبان کشور ها و اقوام دیگر وجود داشت. اما این هنوز به معنی «زبان بین المللی» نبود. حتی صد سال پیش فرد گردشگری که به یکی از کشور های اروپائی میامد بسختی میتوانست در جائی جز هتل های خارجیان، مکان های تفریحی معروف و یا محافل افراد تحصیلکرده و روشنفکر با کسی روبرو شود که زبان خارجی میداند.

در ۵۰۰ سال گذشته در این زمینه تغییرات بزرگی رخ داده است. شاید همه چیز از قرن پانزدهم با اکتشافات دریائی اسپانیائی ها، پرتغالی ها، فرانسوی ها، بریتانیائی ها و حتی هلندی ها شروع شد. در طول دو سه قرن سرتاسر قاره جدید آمریکا، استرالیا و بقیه اقیانوسیه و همچنین بخش اعظم آفریقا جزو متصرفات اروپائیان شد و همزمان با کوچ های بزرگ بخصوص به آمریکا و اقیانوسیه زبان اکثر این سرزمین ها عوض شده تبدیل به انگلیسی، فرانسه، اسپانیائی و پرتغالی گردید. این وضع بیش از همه به نفع زبان انگلیسی تمام شد چرا که از طریق این متصرفات، زبان انگلیسی در اغلب سرزمین های جدید که قبلا جمعیت زیادی هم نداشتند ریشه دواند و در نتیجه اسکان انگلیسی زبان های بریتانیائی و برتری اقتصادی و علمی-تکنیکی آنها، موقعیت زبان انگلیسی هم مستحکم تر شد.

قرن هفدهم در ضمن دوره شروع رواج بین المللی زبان و فرهنگ فرانسه بود. این پدیده مربوط به قدرت سیاسی و فرهنگی فرانسه میشود که تا اوایل قرن بیستم ادامه داشت. در ایران هنوز تا سال های ۱۳۳۰ زبان و ادبیات فرانسه از انگلیسی رایج تر و معتبرتر به حساب میامد. در ابتدا آلمانی هم یک رقیب جدی فرانسه بود. اما اعتبار بین المللی زبان آلمانی که بیشتر مربوط به پیشرفت علوم و تکنولوژی آلمانی ها بود در اثر دو جنگ جهانی تا حد زیادی ضربه خورد. از سوی دیگر روسیه با فتوحات خود در قرن نوزدهم، در آسیای میانه و قفقاز ریشه دواند و این فتوحات زمینه ای برای گسترش نفوذ زبان روسی شد. اما تقویت اصلی زبان روسی در قرن بیستم در دوره «شراکت و رقابت» شوروی و ایالات متحده در زمینه نظامی و استراتژیک پیش آمد و به این زبان نقش قابل توجهی در صحنه بین المللی و دیپلماتیک بخشید.

با اینهمه انگلیسی از نیمه دوم قرن بیستم به بعد تبدیل به اولین زبان بین المللی شد که امروزه بدون آن در واقع عرض اندام و حل و فصل امور در سطح بین المللی عملا غیر ممکن شده است. از بانکداری و تکنولوژی، دیپلماسی، هوانوردی و علوم تا ارتباطات تلفنی و نوآوری های پزشکی و اقیانوس شناسی، اسلحه سازی و دارو سازی، موزیک، فیلم و اینترنت هیچ زمینه اجتماعی، اقتصادی، اجتماعی و علمی نیست که در آن زمینه بتوان بدون گرفتن یاری از زبان انگلیسی، آخرین و بیشترین معلومات را بدست آورد. پیدایش و ادامه چنین موقعیت ممتاز زبان انگلیسی به گفته بعضی زبانشناسان (جانسون، ص ۲۲۹) به غیر از گستردگی انگلیسی بعنوان زبان نخست در چندین کشور پیشرفته، به سه عامل اصلی مربوط است. یکم: پیدایش و تحکیم امپراتوری صنعتی و سیاسی - اقتصادی بریتانیا بین سده های هفدهم تا بیستم، دوم: نقش رهبری کننده ایالات متحده در تکنولوژی، اقتصاد و سیاست از قرن بیستم تا کنون و سوم: نیاز روزافزون به زبانی مشترک در رابطه با صنایع، ارتباطات و روابط بین المللی در ۶۰-۷۰ سال اخیر که بهترین فرصت برای زبان انگلیسی بود تا نفوذ بین المللی خود را بیشتر هم بکند. بعضی زبانشناسان در این زمینه از «زبان درجه اول بین المللی» یعنی انگلیسی و «دیگر زبان های بین المللی» سخن میگویند.

بعضی ها نگران آن هستند که زبان های بزرگ و بخصوص بین المللی آن قدر با واژگان و اصطلاحات خود به زبان های دیگر و حتی دیگر زبان های بزرگ نفوذ کرده اند که آنها را «از خود بیخود کرده» هویتشان را خالی نموده اند.

وضع زبان های کوچک که گویشوران کمی دارند و صاحب چندان سنت نوشتاری نیستند فرق میکند اما زبان های بزرگ ظاهراً دلیل چندان برای نگرانی جدی ندارند. از گذشته نمونه های بسیاری موجود است. بیش از دو هزار سال است که زبان های لاتینی و یونانی تأثیری عمیق، همه جانبه و ماندنی بر همه زبان های اروپائی گذاشته اند. به همین ترتیب بعد از اسلام عربی بر فارسی و فارسی بر ترکی تأثیر عمیقی در همه زمینه های واژگان، اصطلاحات و طرز فکر و بیان گذاشته و طبیعتاً این تأثیرات متقابل هم بوده است. مورخ معروف ترک ایلبر اورتالی در باره تأثیر زبان فارسی بر ترکی میگوید: «شکی نیست که تماس با فرهنگ هائی مانند فرهنگ ایران زبان ما را غنی تر میکند. اگر لاتینی نبود انگلیسی هم معنائی نمیداشت. در مورد فارسی و ترکی هم وضع مشابهی وجود دارد.» (اورتالی، ص ۹۵).

همانند آمیزش زبان های اروپایی با لاتین و یونانی، سه زبان اصلی شرق مسلمان یعنی عربی، فارسی و ترکی هم نه تنها از نگاه واژگان، دستور زبان و تلفظ، بلکه اصطلاحات و فرهنگ هم به قدری در هم تنیده اند که امروزه تفکیک آنها از همدیگر امکان پذیر نیست.

گاهشمار تاریخ زبان ها

۲۰۰ هزار تا ۴۰ هزار سال ق م
پیدایش زبان در میان انسان های اولیه

۴۰ هزار تا ۹۰۰۰ سال ق م
حاکمیت انسان بر زبان و نوشتار تصویری

۸۰۰۰ ق م
آغاز کشاورزی در خاورمیانه

۳۰۰۰ ق م
آغاز نظام نوشتاری: خط میخی سومری

۳۰۰۰-۱۰۰۰ ق م
گسترش زبان های بانتو در نیمه جنوبی آفریقا

۲۹۰۰ ق م تا ۴۰۰ م
کاربرد هیروگلیف ها در مصر

۱۳۵۰ ق م تا کنون
کاربرد نوشتار چینی

۸۰۰ ق م تا کنون
خط و الفبای یونانی

۷۰۰ ق م تا ۳۰۰ ق م
اوج فرهنگ یونانی در دوره باستان

۳۰۰-۵۲۰ ق م اولین سنگ نوشته های فارسی باستان

قرن دوم ق م
اولین لوحه به پارسی میانه (پهلوی) از دوره مهرداد (میتريداتس) یکم

۶۰۰ ق م تا کنون کاربرد الفبای لاتین در روم و سپس در اروپا و دنیا

۳۰۰ ق م تا ۴۰۰ میلادی
لاتین زبان گفتاری ایتالیا و کشورهای همجوار آن میشود

۲۰۰ ق م تا کنون
استاندارد شدن زبان نوشتاری چینی

۱۰۰ ق م تا ۱۰۰ میلادی
اوج فرهنگ رومی و زبان لاتین کلاسیک

قرن پنجم میلادی

اولین سنگ نوشته های فارسی میانه (پهلوی) متعلق به اردشیر یکم
هجوم آنگل ها و ساکسون ها به بریتانیا

قرن ششم میلادی

اولین متون پهلوی (سرود های پهلوی) ترجمه از سریانی، تحریر روی کاغذ
ایجاد الفبای عربی
نظام نوشتاری کره ای با الهام از چینی

قرن هفتم میلادی

اولین متون انگلیسی با الفبای لاتین

۶۴۰-۷۵۰ میلادی

فتوحات اعراب و گسترش اسلام در خاورمیانه، ایران و آفریقا

۶۵۰-۱۲۵۰ میلادی

عربی شدن زبان عراق، سوریه، لبنان، مصر و آفریقای شمالی

۶۵۰ تا کنون

عربی در کشور های اسلامی نقش لاتین در اروپای مسیحی تا قرن نوزدهم را بازی میکند

۷۰۰-۱۸۰۰ میلادی لاتین در اروپا زبان غیر بومی دین، تحصیل و فرهنگ است

قرن هشتم میلادی

اولین سنگنوشته های ترکی (اورخون و یئنی سئی مغولستان)

قرن نهم میلادی

متون دینی مانوی در اسناد یافته شده در تورفان واقع در سین کیانگ چین به سغدی، پارتی، سکائی و ترکی اویغوری
تولد رودکی

۹۰۰-۱۹۰۰ میلادی

فارسی زبان شعر و ادب کشور های اسلامی غیر عرب است

۸۷۹-۸۹۹ میلادی

ایجاد انگلیسی استاندارد نوشتاری

قرن ۱۰ میلادی

اولین آثار به فارسی معاصر (نو): ترجمه تفسیر کبیر طبری و ترجمه تاریخ طبری
تولد فردوسی ایجاد نظام نوشتاری ژاپنی با الهام از نوشتار چینی و دیگر الفبا ها

۱۰۶۶ میلادی

بدنبال هجوم های نورمان ها، فرانسه زبان رسمی بریتانیاست

قرن ۱۱ میلادی

اولین آثار ترکی: دیوان لغت الترک و قوتادقو بیلگ (دولت قراخانیان، آسیای میانه)

قرن ۱۱ تا ۱۶ میلادی

تغییر زبان آذربایجان و بیزانس به ترکی

قرن ۱۲ میلادی

ایجاد زبان های نوشتاری فرانسه و پرووانسی
تولد نظامی گنجوی

قرن ۱۳ میلادی

تولد مولانا جلال الدین بلخی (رومی)
ایجاد زبان های نوشتاری فرانسه و پرووانسی

قرن ۱۳-۱۴ میلادی

اولین نسخ خطی ترکان در آناتولی: قران کریم، اشعار مولانا جلال الدین و یونس امره
ایجاد زبان نوشتاری ایتالیایی
تولد حافظ شیرازی
تولد دانته آلیگیری

قرن ۱۵ میلادی

انگلیسی در بریتانیا زبان رسمی نوشتاری است. فرانسه در بریتانیا جنبه رسمی ندارد.
تولد محمد فضولی تولد علیشیر نوائی

قرن ۱۵ تا ۱۸

کشف آمریکا، مهاجرت ها به «دنیای نو»، حمل برده های آفریقائی برای کار، تغییر زبان قاره نو به انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و پرتغالی

قرن ۱۶ میلادی

اولین کتاب فارسی به چاپ باسمه ای (در استانبول): زبور به ترجمه داود بن طاووس به خط عبری
تولد شکسپیر
تولد سروانتس

قرن ۱۷ میلادی

اولین کتاب چاپی فارسی: «داستان مسیح» به لاتین و فارسی چاپ ۱۶۳۹ در لایدن هلند،
اولین کتاب چاپی ارمنی در ایران: کتاب دعا، چاپ کلیسای وانک جلفای اصفهان داچ (هلندی)
در جنوب آفریقا، پیدایش زبان آفریقانس
فرانسه زبان بین المللی در اروپا میشود
تولد مولیر

قرن ۱۸ میلادی

گسترش انگلیسی در استرالیا و زلاند نو
اولین کتاب چاپی به ترکی: وانقولو لغتی (استانبول)

قرن ۱۹ میلادی

اولین کتاب های چاپی فارسی در ایران: رساله آبله کوبی (ترجمه از انگلیسی) و رساله جهادیه قائم مقام فراهانی
انگلیسی زبان اصلی در مستعمرات و بسیاری کشور های دیگر میشود
آلمانی زبان بین المللی میشود
در نروژ دو گونه نروژی جایگزین زبان دانمارکی میشود

قرن بیستم تا کنون

نفوذ روسیه و سپس شوروی در آسیای میانه، قفقاز و اروپای شرقی، روسی بخصوص در سرزمین های سابق روسیه و شوروی نخستین زبان خارجی است
انگلیسی اولین زبان بین المللی دنیا است

منابع

آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد: زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران ۱۳۸۰، ص ۱۳-۱۴

Aubin, Jean: Le Temoignage d'Ebn-e Bazzaz sur la Turquisation de l'Azerbaydjan, in Ch.-H. de Fouchécour and Ph. Gignoux, eds.,
Études Indo-Aryennes ofertes à Gilbert Lazard, Paris, 1989

خلاصه فارسی رساله ژان اوبن در این مقاله: جوادی، عباس: صفوه الصفا و زبان باستان آذربایجان (۲۰۱۲)، در تارنمای چشم انداز

Barthold, V. V.: Orta Asya Türk Tarihi, İstanbul 2015

Brice, W. C.: The Turkish Colonization of Anatolia; in: Bulletin of the John Rylands Library, 38:1, pp. 18-44, London 1955, [PDF](#)

Cahen, Claude: Pre-Ottoman Turkey: A General Survey of the Material and Spiritual Culture and History, c. 1071-1330

Cahen, Claude: Osmanlılardan Önce Anadolu, İstanbul 2002 [ترجمه ترکی](#)

Cinnioğlu, Cengiz, et al: Human Genetics: Excavating Y-chromosome haplotype strata in Anatolia, Volume 114, Issue 2, pp 127-148, January 2004

Comrie, Bernard, et al: The Atlas of Languages: The Origin and Development of Languages Throughout the World, London, New York 1996

Dankoff, Robert: Qarakhanid Literature and the Beginnings of Turco-Islamic Culture, in: Paksoy, Hasan B. (ed.): Central Asian Monuments, İstanbul 1992

[Ethnologue, Languages of the World, Website](#)

Frye, Richard N.: History of Persian Language in the East [PDF](#)

Giacalone, Anna and Ramat, Paolo: The Indo-European Languages; New York 1998

Gürün, Kamuran: Türkler ve Türk Devletleri Tarihi, İstanbul, 1984

Hodoğlugil, Uğur and Mahley, Robert W: Turkish Population Structure and Genetic Ancestry Reveal Relatedness among Eurasian Populations, Annals of Human Genetics, 2012

Janson, Tore: The History of Languages; Oxford Textbooks in Linguistics, Oxford (UK) 2012

Korkmaz, Zeynep: Anadolu'da Türkçe'nin Yazı Dili Oluşu ve İlk Öncüleri, in: Türk Dili Üzerine Araştırmalar, C.1, TDK Yay.:629, Ankara 1995

لازار، ژیلبر(ترجمه منوچهر مرتضوی): لهجه شناسی زبان فارسی از روی متون سده دهم و یازدهم میلادی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱۳۴۰، شماره ۵۷، [نسخه پی دی اف](#)

Lazar, Gilbert: The Origins of Literary Persian, Foundation of Iranian Studies, 1993

McEvedy, Colin: The New Penguin Atlas of Medieval History; London 1992

McEvedy, Colin: The New Penguin Atlas of Ancient History; London 2002

مسکوب، شاهرخ: ملیت و زبان، پاریس مهرماه ۱۳۶۸

National Geographic: [Your Regional Ancestry Reference Populations](#)

National Geographic News: [Languages Racing to Extinction in 5 Global "Hotspots, Website](#)

Ortaylı, İlber: Türklerin Tarihi, İstanbul 2015

Pagel, Marc: Ultraconserved Words Point to Deep Language Ancestry Across Eurasia, in: Proceedings of National Academy of Sciences of the United States of America, 2012, [Website](#)

Pagel, Marc: [How Language Transferred Humanity VIDEO](#)

Perry, John R.: New Persian: Expansion, Standardization, and Inclusivity," in: Brian Spooner and William Hanaway, eds.: Literacy in the Persianate World: Writing and the Social Order, Museum Publications, Philadelphia, 2012, 70-94

Plutarch: The Life of Themistocles, 5-29

رئیس نیا، رحیم: دگرگشت زبان در آذربایجان، در: آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۸۸۲-۹۰۶، تهران ۱۳۷۰

Sadeghi, Ali Ashraf: Arabic Elements in Persian, Encyclopedia Iranica, vol. 2, 1986

Schmitt, Rüdiger: Sprachzeugnisse alt- und mittel iranischer Sprachen aus Afghanistan, in: Indogermanica et Caucasica. Festschrift für Karl Horst Schmidt, Berlin/New York 1994, 168-196

Sims-Williams, Nicholas: Iranian Languages; in: Giacalone, Anna and Ramat, Paolo: The Indo-European Languages; New York 1998

سومر، فاروق: نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، تهران ۱۳۷۱

Sümer, Faruk: Safevi Devletinin Kuruluşu ve Gelişmesinde Anadolu Türklerinin Rolü, Ankara 1999

سومر، فاروق: تاریخ ترک زبان شدن آذربایجان ایران، مجله موسسه تاریخ ترک، آنکارا، جلد ۲۱، شماره ۸۳، ژوئیه ۱۹۵۷، ترجمه، تلخیص و حواشی عباس جوادی، تارنمای چشم انداز

Sümer, Faruk: Azerbaycan'ın Türkleşmesine Umumi Bir Bakış, TTK Belleten, c. 21. s. 83, éřmmuz 1957, PDF

Yarshater, Ehsan: The Iranian Language of Azerbaijan, Encyclopedia Iranica Online, 201

برگرفته از «https://fa.wikibooks.org/w/index.php?title=سرگذشت_زبان&oldid=85191»

این صفحه آخرین بار در ۱۷ ژوئن ۲۰۱۷ ساعت ۱۴:۳۰ ویرایش شده‌است.

متن تحت [Creative Commons Attribution-ShareAlike License](#) در دسترس است؛ شرایط اضافی می‌تواند اعمال گردد. [شرایط استفاده](#) را برای جزئیات ببینید.